



مدرسان شریف

فصل اول

«سیر تحول مطالعاتی در رشته روابط بین‌الملل»

درسنامه (۱): چارچوب تحلیلی



مفهوم‌سازی

رشته روابط بین‌الملل که روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان ملت‌ها، دولت‌ها و تمامی مجموعه‌های خرد و کلان مرتبط به این دو اصل (ملت‌ها و دولت‌ها) را مورد مطالعه قرار می‌دهد، معرفتی است که بعد از جنگ جهانی اول به صورت مستقل و مجزا در نظام‌های دانشگاهی و علمی کشورهای مختلف مطرح شده است. این رشته با تأسیس کرسی روابط بین‌الملل در دانشگاه ویلز در سال ۱۹۱۹، برای اولین بار توانست خود را از علوم سیاسی و تاریخ سیاسی جدا سازد و به عنوان یک رشته مجزا و مستقل دانشگاهی مطرح شود. در واقع، باید اشاره کرد که علت فقدان یک نظریه در روابط بین‌الملل قبل از جنگ‌های ناپلئونی و حتی بعد از آن، حاکم بودن نوعی دیدگاه فلسفی و تاریخی در این رشته بود. به عبارت دیگر، مطالعه و شناخت پدیده‌های بین‌المللی در چهارچوب رشته‌های علوم سیاسی، تاریخ و تاریخ دیپلماسی انجام می‌گرفته است. هنگامی که افراد، دانشمندان و دولتمردان می‌خواستند به خارج از مرزهای جغرافیایی کشور یا محیط زندگی خود توجه کنند یا پدیده‌ای را مورد مطالعه قرار دهند و یا یک تصمیم بگیرند، عمدتاً در قالب‌های سنتی و بر اساس تاریخ، حقوق بین‌الملل و حقوق دیپلماتیک می‌اندیشیدند.

نکته ۱: علاوه بر حاکم بودن دیدگاه فلسفی، دلیل دیگر عدم نظریه‌پردازی به ماهیت و ذات خود سیاست برمی‌گردد؛ اساساً یک عنصر منطقی در رفتارهای سیاسی وجود دارد که مانع از هرگونه تحلیل نظری در این رشته شده و علاوه بر آن، عنصر عارضی آن نیز مانع از هرگونه درک تئوریک می‌شود.

تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم، مطالعات مربوط به روابط بین‌الملل در قالب اندیشه‌ها و تفکرات سیاسی و همچنین تجزیه و تحلیل رویدادهای بین‌المللی بر اساس بررسی‌های روزنامه‌ای و تاریخ‌نگاری انجام می‌گرفت و استمرار منظمی نداشت و هر یک از محققان بر مبنای زمینه‌های ذهنی و مطالعاتی خود به بررسی موضوعات روابط بین‌الملل می‌پرداختند. روابط بین‌الملل معمولاً قلمرو جداگانه مورخان، روزنامه‌نگاران و گاه حقوقدانان و علمای اخلاق بود.

وقوع جنگ جهانی اول، زمینه‌های لازم را برای رشد دو مکتب نوظهور آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی فراهم کرد. در واقع باید گفت که علل وقوع جنگ، چگونگی توقف آن و تحقق شرایط صلح بود که باعث شد دو مکتب فکری عمده در روابط بین‌الملل پدید آیند، اما زمینه‌های فکری و تبیینی این دو نحله نیز متأثر از تاریخ روابط بین‌الملل و فلسفه سیاسی بود. در واقع طرفداران مکاتب مزبور عمدتاً بر اساس تفکرات «کانت» و «هابز»، نظریات خود را ارائه می‌کردند. بدین ترتیب باید گفت که بعد از جنگ جهانی اول، مجموعه اندیشه‌های پیشین (اندیشه‌های فلسفی) و رویدادهایی از جمله جنگ جهانی اول، محققان را به تجزیه و تحلیل جدیدی از سیاست بین‌الملل و روابط بین‌الملل واداشت. در ابتدای تأسیس این رشته، جو غالب با تفکر آرمان‌گرایی بود که از تفکرات افرادی چون کانت الهام گرفته بود. در واقع وقوع جنگ و تفکر در مورد جلوگیری از شروع دوباره آن باعث شد که اندیشمندان و سیاست‌گذاران با دخیل کردن مفهوم اخلاق و تعهد در قبال معاهدات و قراردادهای در تفکرات خود، سعی داشتند جنگ و شرایط جنگ را از بین ببرند و صلح را حفظ کنند. این اندیشمندان با الهام از نظریه صلح دائمی یا ابدی کانت، بر آن شدند تا دنیایی را ترسیم کنند که جنگ برای همیشه در آن از بین رفته باشد. در واقع تأکید بر اخلاقیات، هنجارها، حقوق بین‌الملل و لیبرالیسم از ویژگی‌های اساسی آرمان‌گرایی بود. بنابراین می‌توان گفت که مهم‌ترین علت به وجود آمدن رشته روابط بین‌الملل و به طور کلی نظریه‌پردازی در مورد روابط بین‌الملل پاسخ‌گویی به این سؤال بود که چگونه می‌توان از جنگ جلوگیری کرد و صلح را به وجود آورد؟ این سؤال بنیادین، پایه اولیه و اساسی تمام مکاتب فکری در روابط بین‌الملل شد، چرا که تأسیس رشته روابط بین‌الملل در سال ۱۹۱۹ به عنوان یک رشته آکادمیک و علمی بعد از جنگ جهانی اول و به منظور پاسخ‌گویی و اندیشیدن به این سؤال قابل توضیح است.

علت اولیه فقدان یک نظریه در روابط بین‌الملل، حاکم بودن دیدگاه فلسفی تا پایان جنگ‌های ناپلئونی در سیاست بین‌الملل بود. آن نوع نظریه‌پردازی که بعد از پایان جنگ دوم جهانی آغاز شد، بسیار انتزاعی است و جنبه غیر تاریخی دارد.



آنچه تاریخ سیاست بین الملل را از یک نظریه متمایز می‌سازد، تنها شکل ظاهری آن است و نه جوهره آن. اصولاً کارکرد تئوریک (نظری) یک نظریه روابط بین الملل به میزان بسیاری به محیط سیاسی‌ای بستگی دارد که نظریه در آن عمل می‌کند.

کلمه مثال ۱: کدام یک از موارد زیر پوشش‌دهنده مقولاتی هستند که برای مطالعه سیاست بین الملل، در نظر گرفته می‌شوند؟ (دکتری ۹۵)

- (۱) معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، روش‌شناسی و ارزش‌شناسی
 (۲) شرکت‌های فراملی، بازارهای مالی، سازمان‌های غیرحکومتی
 (۳) جامعه بین‌المللی دولت‌ها، موازنه قدرت، نظام بین‌الملل و نابرابری
 (۴) تجارت بین‌الملل، دولت - ملت، جهانی‌شدن و مناظره‌های بین پارادایمی
- پاسخ:** گزینه «۴» دانشمندان سیاست بین الملل جهان را از سه منظر لیبرالیستی، محافظه‌کاری و انقلابی مورد بررسی قرار می‌دهند که هر یک از این دیدگاه‌ها جهان را از دیدگاه مخصوص نگاه می‌کنند. اما به طور کلی مواردی مانند: تجارت بین‌الملل، دولت - ملت، جهانی‌شدن و مناظره‌های بین پارادایمی در مطالعه سیاست بین‌الملل در نظر گرفته می‌شود.

کلمه نکته ۲: علت اصلی پرتنگ‌تر شدن دیدگاه‌های هابز و کانت به عنوان دو فیلسوف در قالب تفکرات واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی از نگاه فلسفی، حاکم شدن اندیشه‌های روابط بین‌الملل در فاصله دو جنگ جهانی بوده است.

کلمه مثال ۲: کدام یک از مدل‌ها، در چهارچوب نظریه «صحیح دموکراتیک» مطرح نمی‌شوند؟ (سراسری ۹۵)

- (۱) بازی‌ها
 (۲) توپ بیلیارد
 (۳) فرهنگ و هنجارهای دموکراتیک
 (۴) محدودیت و تنگناهای نهادی
- پاسخ:** گزینه «۲» نظریه صلح دموکراتیک، نظریه‌ای است که فرض می‌کند دموکراسی‌ها از درگیر شدن در منازعات مسلحانه با دیگر دموکراسی‌های شناخته‌شده خودداری می‌کنند. در چهارچوب این نظریه می‌توان از مدل‌هایی مانند مدل بازی‌ها، فرهنگ و هنجارهای دموکراتیک و محدودیت و تنگناهای نهادی نام برد. مدل توپ بیلیارد معمولاً در مکتب واقع‌گرایی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

کلمه مثال ۳: فرانظریه روابط بین الملل، چیست؟ (سراسری ۹۵)

- (۱) جامعه‌شناسی روابط بین الملل
 (۲) جامعه‌شناسی پدیده‌های بین‌المللی
 (۳) هر چیزی فراتر از نظریه روابط بین الملل
 (۴) نظریه‌ای در مورد نظریه روابط بین الملل
- پاسخ:** گزینه «۴» منظور از مباحث فرانظری در روابط بین‌المللی مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است. در حقیقت فرانظریه روابط بین‌الملل، نظریه‌ای در مورد نظریه روابط بین الملل است.

این مطالعات بعد از جنگ جهانی اول دارای چند اشکال اساسی بود که باعث می‌شد تفکرات در قالب‌های فلسفی و سنتی خود باقی بماند و شاهد ورود نظریه‌پردازی علمی نباشیم:

۱- نبود یک روش مشخص و سیستماتیک در مطالعات. ۲- نبود اصول و قوانین کلی در تفکرات خود. ۳- ناتوانی در تشخیص متغیرهای گوناگون و ارتباطی بین متغیرها. ۴- پرداختن به مسائل توصیفی-تاریخی در سیاست بین‌الملل و نبود تحلیل رویدادها. ۵- بررسی زمینه رویدادهای جاری بین‌المللی. ۶- تبیین و تشریح علل وقوع جنگ و چگونگی ایجاد صلح از نگاه اخلاقی کانتی. ۷- عدم وجود مبانی و پایه‌های علمی که باید یک نظریه علمی داشته باشد. ۸- تحلیل مسائل جاری بین‌المللی. ۹- کم‌توجهی به شبیه‌سازی‌ها. ۱۰- کوشش اندک در دستیابی به اصول کلی در روابط بین‌الملل.

نبود مبانی علمی نظریه‌پردازی در اندیشه متفکران سنت‌گرا و ناتوانی آن‌ها در تبیین و تحلیل رفتار دولت‌ها در صحنه سیاست بین‌الملل، موجب شد که محققان به اتخاذ روش‌های علمی روی آورند. از آنجا که فکر غالب در دوره بین جنگ، تفکر آرمان‌گرایی بود، ناتوانی آن‌ها در تبیین رویدادها و پیش‌بینی آینده که منجر به وقوع جنگ جهانی دوم شد، متفکران را بر آن داشت که یک روش علمی اتخاذ کنند. به طور کلی در روش علمی سه ویژگی توصیف، تبیین و پیش‌بینی وجود دارد که روش سنت‌گراها فاقد این ویژگی‌ها بود.

مشکلات بررسی علمی روابط بین الملل: ۱- ناهمگونی جامعه بین‌المللی ۲- تعدد متغیرها ۳- وجود بازیگران غیر حکومتی ۴- دگرگونی در شرایط و مقتضیات بین‌المللی ۵- کمیت‌ناپذیری عوامل کیفی ۶- در اختیار نداشتن اطلاعات محرمانه.

کلمه مثال ۴: یکی از مهمترین موانع نظریه علمی - تجربی در روابط بین‌الملل عبارت است از: (دکتری ۹۲)

- (۱) عدم کفایت و قطعیت داده‌ها ناشی از تکرارناپذیری پدیده‌های بین‌المللی
 (۲) امکان قضاوت عینی به جای قضاوت ارزشی
 (۳) وجود عینی جهان روابط بین‌الملل خارج از ذهن
 (۴) تفکیک ارزش‌ها از واقعیت‌های بین‌المللی
- پاسخ:** گزینه «۱» عدم کفایت و قطعیت داده‌های ناشی از تکرارناپذیری پدیده‌های بین‌المللی از مهمترین موانع نظریه علمی - تجربی در روابط بین‌الملل است.



مدرس‌ان شریف

فصل دوم

«مناظره‌های روابط بین‌الملل»

در این بخش، وضعیت کنونی روابط بین‌الملل بر مبنای مناظره‌های روابط بین‌الملل بررسی می‌شود. بدین منظور تاریخچه‌ای از توسعه این رشته بیان می‌گردد. محققان روابط بین‌الملل برای فهم این رشته، معمولاً به بررسی مناظراتی می‌پردازند که در آن به وقوع پیوسته است. **اولین** مناظره عمده در این رشته میان **آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان** بود. **دومین** مناظره، اختلاف نظر بر سر روش‌شناسی بود که بین **سنت‌گرایان و رفتارگرایان** مطرح شده است.

کج مثال ۱: مناظره میان پارادایمی کدام‌یک از مناظرات زیر است؟

- (۱) مناظره اول (۲) مناظره دوم (۳) مناظره سوم (۴) مناظره چهارم

پاسخ: گزینه «۳» مناظره سوم، مبحث عمده روابط بین‌الملل در حال حاضر است که به مناظره میان پارادایمی معروف شده است. هرچند محققان رشته روابط بین‌الملل در وقوع این مناظره اتفاق نظر دارند؛ اما در ماهیت آن اتفاق نظری وجود ندارد.

مناظره سوم، مبحث عمده روابط بین‌الملل در حال حاضر است که به مناظره میان پارادایمی معروف شده است. هرچند محققان رشته روابط بین‌الملل در وقوع این مناظره اتفاق نظر دارند؛ اما در ماهیت آن اتفاق نظری وجود ندارد.

درسنامه (۱): مناظرات نظری در روابط بین‌المللی



مناظره‌های دوگانه

بحث کلیدی در فهم چگونگی توسعه رشته روابط بین‌الملل، بررسی واقعیت‌ها نیست، بلکه **بررسی ایده‌ها و بینش‌ها** است. در واقع، رقابت اصلی میان ایده‌ها، ارزش‌ها، منافع و ایدئولوژی‌هایی است که در این رقابت زنده مانده‌اند. بنابراین برای درک روابط بین‌الملل باید مجادلات و مناظرات فکری و ایده‌ای را بررسی کرد. برخی از مناظره‌ها قدیمی و برخی جدید هستند. مناظره‌های یاد شده از قرن ۱۷ که در آن **اولین پایه‌های نظام بین‌المللی گذارده شد**، تاکنون ادامه داشته‌اند. این مناظره‌ها در هشتاد سال گذشته که رشته روابط بین‌الملل ایجاد شد، به شکلی منظم مورد بررسی قرار گرفتند.

کج مثال ۲: موضوع مناظره اول میان لیبرال‌ها و رئالیست‌ها کدام گزینه زیر بوده است؟

- (۱) سرشت نظام بین‌الملل (۲) سرشت انسان (۳) ماهیت دولت‌ها (۴) ماهیت صلح

پاسخ: گزینه «۳» پس از جنگ‌های مذهبی در اروپا، اولین مناظره عمده فکری در روابط بین‌الملل میان لیبرال‌ها (آرمان‌گرایان) و رئالیست‌ها ظهور کرد. هر دو گروه به وجود دولت‌های قدرتمند و مجزا در نظام بین‌الملل و ضرورت ارتباط میان آن‌ها معتقد بودند. تفاوت عمده این دو گروه در مورد ماهیت دولت‌ها و ویژگی‌های روابط میان دولتی بود.

پس از جنگ‌های مذهبی در اروپا، اولین مناظره عمده فکری در روابط بین‌الملل میان **لیبرال‌ها (آرمان‌گرایان) و رئالیست‌ها** ظهور کرد. هر دو گروه به وجود دولت‌های قدرتمند و مجزا در نظام بین‌الملل و ضرورت ارتباط میان آن‌ها معتقد بودند. تفاوت عمده این دو گروه در مورد **ماهیت دولت‌ها و ویژگی‌های روابط میان دولتی** بود.

لیبرال‌ها جوهره دولت را حق **حاکمیت** (به معنای ادعای اخلاقی نسبت به تعدادی از حقوق مشروع چون سرزمین، نظام حکومتی) می‌دانستند و همچنین معتقد بودند که در برابر هر حقی، تکالیفی نیز وجود دارد. به عبارت دیگر بر اساس این بینش، **حق حاکمیت یک دولت تا زمانی قابل شناسایی و مشروع است که به حق حاکمیت دیگر دولت‌ها نیز احترام بگذارد**. به گفته گروسوس، ارتباط میان دولت‌ها توسط حقوق بین‌الملل



اداره می‌شود. رئالیست‌ها بر خلاف لیبرال‌ها، حق حاکمیت را امری می‌دانستند که باید از آن دفاع کرد. در واقع به جای الگوی احترام متقابل و همکاری میان دولت‌ها، اندیشه "هابزی" (یعنی غیرقابل اجتناب بودن منازعه و اختلاف منافع) مورد تأکید بود. جنگ جهانی اول، ارکان بینش آرمان‌گرایان را لرزاند. اولین کسی که به انتقاد از اندیشه آرمان‌گرایان پرداخت، ای.اچ.کار در کتاب معروفش «بحران بیست‌ساله» (۱۹۳۹) بود. انتقاد از آرمان‌گرایی متأثر از واقعیت‌هایی چون شکست جامعه ملل و فعالیت‌های امپریالیستی و فاشیستی هیتلر و موسولینی بود. با شروع جنگ جهانی دوم، "رئالیسم" نظریه مسلط در روابط بین‌الملل شد.

با شروع دهه ۵۰ بعضی از نقایص سنت‌گرایی مشهود شد و مناظره دوم در رشته روابط بین‌الملل آغاز گردید. رفتارگرایی به معنای تلاش برای جایگزین کردن شیوه‌های سنتی پژوهش با شیوه‌های عملی بود. هدف از رفتارگرایی ایجاد یک علم عینی روابط بین‌الملل است که در آن نظریات متعدد دیده می‌شود و انباشت علمی صورت می‌گیرد. رفتارگرایی تأثیرات بسیار مهمی بر رشته روابط بین‌الملل گذاشت که از مهم‌ترین آن‌ها برملا کردن اشتباهات نظریه رئالیسم را می‌توان نام برد. در اوایل دهه ۷۰ میلادی، وضعیتی در این رشته به وجود آمد که در آن دیگر هیچ‌گونه پارادایم مسلطی وجود نداشت. حتی برخی از اندیشمندان معتقد بودند که دیگر هیچ‌گونه نظریه کلی و عام روابط بین‌الملل نمی‌تواند وجود داشته باشد. هرچند رفته‌رفته از اهمیت مناظره سنت‌گرایی و رفتارگرایی کاسته شد، اما رشته روابط بین‌الملل به سوی نوعی التقاط پیش رفت.

این بدین معنا است که کثرت‌گرایی (پلورالیسم) نظری مورد قبول قرار گرفت و دیگر، نظریه‌ای مسلط به عنوان پارادایمی وجود نداشت تا پژوهش روابط بین‌الملل در چهارچوب آن صورت بگیرد. به عبارت دیگر، چنین پذیرفته شد که رئالیسم رقبای جدی دارد و این برای عده‌ای از محققان، بهانه‌ای شد تا آغاز مناظره سوم را اعلام کنند.

نکته ۱: مناظره دوم در رشته روابط بین‌الملل، مناظره میان سنت‌گرایان و رفتارگرایان بود. این مناظره برخلاف مناظره اول درباره روش‌شناسی (متدولوژی) بود و به ایده‌ها نمی‌پرداخت.

مثال ۳: ماهیت مناظره دوم در روابط بین‌الملل چه بوده است؟

- ۱) هستی‌شناسی ۲) رفتارشناسی ۳) معرفت‌شناسی ۴) روش‌شناسی

پاسخ: گزینه «۴» مناظره دوم در رشته روابط بین‌الملل، مناظره میان سنت‌گرایان و رفتارگرایان بود. این مناظره برخلاف مناظره اول درباره روش‌شناسی (متدولوژی) بود و به ایده‌ها نمی‌پرداخت.

مثال ۴: نسل دوم تحلیل سیاست خارجی دارای کدام مختصات بوده است؟

- ۱) تأکید بر ساختار تا بر کارگزار
۲) نگاه پوزیتیویستی به سیاست خارجی
۳) تحلیل‌های چندسطحی سیاست خارجی
۴) تأکید اندک بر دغدغه‌های جوهری در سیاست خارجی

پاسخ: گزینه «۳» در نسل دوم تحلیل سیاست خارجی مطالعه‌ی مقایسه‌ای سیاست خارجی مورد نقد جدی قرار گرفت و بیان شد که این روش (روش مقایسه‌ای) با داده‌های زیاد و فقدان نظریه یکپارچه‌ساز روبه‌رو است. در حقیقت تأکید اصلی نسل دوم تحلیل سیاست خارجی تحلیل‌های چندسطحی سیاست خارجی است.

رئالیسم، پلورالیسم و جهان‌گرایی عناوین دیگری بودند که توسط اغلب محققان رشته روابط بین‌الملل برای این سه پارادایم برگزیده شدند. در واقع، نو واقع‌گرایی و نهادگرایی نئولیبرال در یک طیف، نظریات انتقادی در طیف دیگر و کثرت‌گرایی یا جهان‌گرایی نیز سومین ضلع مناظرات این دهه را تشکیل می‌دادند. در مناظره میان پارادایمی، رشته روابط بین‌الملل به عنوان عرصه‌ای در نظر گرفته شده است که در آن دیدگاه‌های مختلف و پارادایم‌های گوناگون با اصول مشخص، معرفت‌شناختی و هستی‌شناسی و ارزشی (نورماتیو)، همزیستی دارند و همزمان به فعالیت‌های تولید دانش خود ادامه می‌دهند.

بنابراین چنین استدلال شد که برای توسعه، پیشرفت و در نتیجه انباشت علمی رشته روابط بین‌الملل، حرکت فرا اثبات‌گرایی به سوی یک روش‌شناسی جدید ضروری است. در حال حاضر در مناظره سوم نیز مشکلاتی رخ داده است که به نظر نمی‌رسد به سادگی قابل حل باشد. برای مثال، بینش فرا اثبات‌گرایی نمی‌تواند تفاوت‌های موجود میان پارادایم‌ها را توضیح دهد. همچنین مناظره سوم قادر به توضیح این نکته نیست که این تفاوت‌ها چرا و بر چه اساسی به وجود آمده است. علاوه بر این، با اینکه مناظره میان پارادایمی از کثرت‌گرایی (پلورالیسم) و ارتباط میان مکاتب مختلف اندیشه، حمایت به عمل می‌آورد، هیچ‌گونه معیاری برای مناظره ارائه نمی‌دهد. مشکل چهارم اینکه بسیاری از سؤال‌های اساسی که رشته روابط بین‌الملل با آن‌ها مواجه است، مانند هژمونی، دموکراسی و ذهنیت به عنوان نگرانی‌های اساسی این رشته در نظر گرفته نشده‌اند و فقط در بعضی پارادایم‌ها مورد توجه هستند.

نکته ۲: به طور خلاصه می‌توان گفت که مناظره اول؛ ماهیتی هستی‌شناسانه، مناظره دوم؛ ماهیتی روش‌شناسانه و مناظره سوم؛ ماهیتی ترکیبی از تمامی عناصر دارد.

مناظره جدید که برای اولین بار توسط رمبرگ اعلام شد، **مناظره‌ای میان پارادایمی** است. با شروع دهه ۸۰ توافقی ضمنی در رشته روابط بین‌الملل حاصل گشت؛ مبنی بر اینکه سه پارادایم در این رشته وجود دارد. نام‌گذاری این پارادایم‌ها به اشکال گوناگون صورت گرفت. **جیمز روزنا آن‌ها را تحت عناوین پارادایم‌های دولت‌محور، چندمحور و جهان‌محور نام‌گذاری کرد.**



مدرسان شریف

فصل سوم

«واقع گرایی»

رویکرد واقع گرایی بی‌تردید مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نظریه روابط بین‌الملل است. اهمیت این نظریه به نزدیکی آن با عملکرد سیاست‌مداران در عرصه بین‌المللی و همچنین نزدیکی آن با فهم متعارف و شناخته‌شده از سیاست بین‌الملل است. خود نظریه‌پردازان واقع‌گرا نیز بر آن‌اند که اهمیت و برجستگی آن نسبت به رویکردهای دیگر از همین بُعد است. آنان از این نظر، چشم‌انداز خود را واقع‌گرایی می‌خوانند که با «واقعیت» بین‌المللی همخوانی دارد. در این بخش ابتدا به کلیتی از رویکرد واقع‌گرایی و اصول کلی آن اشاره خواهد شد و سپس با تقسیم‌بندی واقع‌گرایی به دو دسته کلی کلاسیک و معاصر و معرفی نظریه‌پردازان مطرح هر یک از رهیافت‌ها به بررسی و تبیین رویکرد واقع‌گرایی خواهیم پرداخت.

درسنامه (۱): تجزیه و تحلیل رویکرد واقع‌گرایی



تاریخچه رویکرد واقع‌گرایی

واقع‌گرایی که گاه از آن با عنوان سیاست قدرت یاد می‌شود، رویکردی است که برای مدت طولانی به عنوان پارادایم حاکم در مطالعه سیاست بین‌الملل مورد توجه بوده است. توسیدید در «جنگ پلوپونزی» خود به تشریح جنگ میان آتنیان و اسپارته‌ها می‌پردازد و اصول کلی رویکرد خود را در روابط میان این دو دولت-شهر تبیین می‌کند که قرابت معنایی ویژه‌ای با اصول کلی واقع‌گرایی دارد. از نظر توسیدید آنچه روابط بین‌الملل می‌نامیم، رقابت و مناقشه اجتناب‌ناپذیر میان دولت-شهرهای یونان باستان بوده است که به هیچ وجه با هم برابر نبودند. وی این نابرابری را اجتناب‌ناپذیر و طبیعی می‌دانست.

کج مثال ۱: اولین بار واقع‌گرایی از سوی چه اندیشمندی منعکس شد؟

- (۱) ماکیاولی (۲) هابز (۳) توسیدید (۴) مورگنتا

پاسخ: گزینه «۳» واقع‌گرایی در شکل اولیه آن برای اولین بار در آثار توسیدید که مهم‌ترین آن اثر کلاسیک وی «جنگ پلوپونزی» است، در قرن هفتم قبل از میلاد منعکس شده است. بنابراین می‌بینیم که واقع‌گرایی سابقه‌ای دیرینه در اندیشه متفکران داشته است.

کج مثال ۲: مهم‌ترین نظریه «جریان اصلی» در روابط بین‌الملل کدام است؟

- (۱) انتقادی (۲) پست‌مدرنیسم (۳) رئالیسم (۴) نظام جهانی

پاسخ: گزینه «۳» جریان اصلی دربردارنده سه نظریه رئالیسم، لیبرالیسم و مارکسیسم است. در اینجا تنها به رئالیسم که مکتب قدرت است اشاره شده است. مکاتب انتقادی و پست‌مدرن از جریاناتی هستند که به نقد جریان اصلی می‌پردازند و خواهان تغییر در نظریات سنتی هستند.

واقع‌گرایی در عصر مدرن در اروپا و آمریکا توسط ماکیاولی (شاهزاده)، هابز (لوپاتان)، فردریک ماینک (دلیل وجود دولت)، هانس. جی. مورگنتا (سیاست میان‌ملتها)، هنری کیسینجر (دیپلماسی) دنبال شد. با وجود آنکه ریشه‌های واقع‌گرایی را می‌توان از آثار اندیشمندان مزبور ردیابی کرد، لکن واقع‌گرایی را به صورت یک رویکرد نظری برای تحلیل سیاست بین‌الملل می‌توان از اواخر دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه ۱۹۴۰ در مطالعات نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل دید. واقع‌گرایی در دهه ۱۹۶۰ به واسطه مسائل روش‌شناختی از سوی رفتارگرایان که خواستار وارد کردن اصول نظری علوم دقیقه در روابط بین‌الملل بودند، مورد چالش قرار گرفت. اما در اواخر دهه ۱۹۷۰ کنت والتز با تدوین کتاب نظریه سیاست بین‌الملل (۱۹۷۹)، واقع‌گرایی را از حالت سنتی و کلاسیک درآورد و با تبیین روش‌های پوزیتیویستی (اثبات‌گرایانه) به رویکرد واقع‌گرایی جنبه علمی بخشید.

اصول کلی واقع‌گرایی

به طور کلی اصول واقع‌گرایی بر مفروضات زیر استوار است:

۱- دیدگاه بدبینانه نسبت به ماهیت انسان

۲- روابط بین‌الملل ضرورتاً مناقشه‌برانگیز بوده و صلح، امری موقت در نظام بین‌الملل است.

۳- امنیت ملی و بقای دولت مهم‌ترین هدف در روابط بین‌الملل برای دولت‌هاست.

۴- عدم وجود اقتدار مرکزی در سطح بین‌المللی: برخلاف نظام‌های داخلی که دولت دارای اقتدار مرکزی است و حاکمیت آن جزء والاترین ارزش‌هاست، در سطح نظام بین‌الملل هیچ گونه دولت مرکزی وجود ندارد که بتواند بر بازیگران (دولت‌ها) اعمال حاکمیت کند. به عبارت دیگر، ذات نظام بین‌الملل، آنارشیک و جوهره نظام‌های داخلی سلسله‌مراتبی است.

۵- دولت بازیگر اصلی صحنه روابط بین‌الملل است، سایر بازیگران فراملی اعم از شرکت‌های چندملیتی یا گروه‌های فراملی همچون گروه‌های قومی و نژادی نقش عارضی دارند و در چهارچوب روابط میان دولت‌ها قابل تحلیل هستند.

نکته: شاید بتوان دولت‌محوری را مهم‌ترین اصل نظریه واقع‌گرایی دانست. این اصل از ابتدای شکل‌گیری این نظریه تا به امروز وجه بارز آن بوده است. اصول دیگر واقع‌گرایی از جمله آنارشی، قدرت و امنیت نسبت به اصل دولت‌محوری در فرع قرار دارند.

مثال ۳: کدام یک از گزینه‌های زیر جزء اصول کلی واقع‌گرایی به شمار نمی‌رود؟

- (۱) تأکید بر ذات ماهیت پلید انسانی
(۲) تأکید بر تداوم صلح در روابط بین‌الملل
(۳) تأکید بر حفظ و بقای دولت به عنوان مهم‌ترین هدف آن
(۴) تأکید بر خودیاری

پاسخ: گزینه «۲» واقع‌گرایی به دلیل بدبینی نسبت به ذات انسانی، معتقد است که دولت‌ها نیز در سطحی بالاتر چنین سرشتی دارند و بنابراین همواره در صحنه بین‌المللی به دنبال برتری و افزایش قدرت هستند و به همین دلیل جنگ، امری دائمی و صلح، امری موقت به شمار می‌رود.

مثال ۴: وجه مشترک شاخه‌های نظریه واقع‌گرایی، کدام است؟

- (۱) نفی ترتیبات بین‌المللی (۲) لزوم همکاری بین‌المللی (۳) ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل (۴) لزوم تقویت نیروی نظامی

پاسخ: گزینه «۳» شباهت‌های واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی (تدافعی - تهاجمی):

(۱) دولت‌ها بازیگر اصلی نظام بین‌الملل می‌باشند. (۲) تأکید بر آنارشیک بودن نظام بین‌الملل و عدم وجود یک اقتدار مرکزی (۳) کشورها یک واحد عقلانی و بسیط هستند. (۴) تأکید بر قدرت محوری (۵) نهادها و سازمان‌های بین‌المللی نقش مستقلی در روابط بین‌الملل ندارند.

مثال ۵: کدام موارد در رابطه با «نظم از دیدگاه واقع‌گرایی»، درست است؟

- (۱) امکان‌پذیر نبودن ایجاد نظم - آنارشی
(۲) امکان‌پذیر بودن نظم - در سطح ملی - منطقه‌ای
(۳) امکان‌پذیر نبودن نظم - قدرت دولت‌ها به‌عنوان کنترل
(۴) امکان‌پذیر بودن نظم - از طریق تصمیمات فردی دولت‌ها

پاسخ: گزینه «۴» نظم قدرت‌محور که در پارادایم واقع‌گرایی مفهوم‌بندی شده است، بر نقش قدرت مادی نظامی - اقتصادی بازیگران بین‌المللی و چگونگی توزیع آن در بین آن‌ها تأکید می‌ورزد که به‌صورت موازنه قدرت در سطح نظام بین‌الملل تجلی و تبلور می‌یابد. کارگزاران و واحدهای تشکیل‌دهنده به این نوع نظم (موازنه قدرت) کشورهای دارای حاکمیت هستند که درصد پیشینه‌سازی قدرت و امنیت خود می‌باشند. از دیدگاه واقع‌گرایان، حفظ نظم برخاسته از موازنه قوا بر هر ارزش دیگری ارجحیت و اولویت دارد. این نظم مبتنی بر تصمیمات فردی دولت‌ها در سطح نظام بین‌الملل است که مبتنی بر نظمی ارادی است.

در اندیشه واقع‌گرایی، انسان به عنوان موجودی توصیف می‌شود که در جستجوی **منافع شخصی** است. این اندیشه، نقطه عزیمت نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل توسط واقع‌گرایی شد. هانس. جی. مورگنتا با تأسی از این دیدگاه بدبینانه نسبت به ذات انسان، نظریه واقع‌گرایی خود را در دهه ۱۹۵۰ تبیین کرد. وی معتقد بود که: زنان و مردان به دنبال کسب قدرت هستند و این نشانه ویژه سیاست است. با توجه به این مطلب می‌توان گفت که در سطح کلان (سطح تحلیل ملی)، دولت‌ها همواره به دنبال اعمال قدرت هستند و از آنجا که هدف نهایی، افزایش قدرت است، صحنه نظام بین‌الملل همواره تنش‌زا بوده و جنگ یک امر دائمی در سیاست بین‌الملل است. از این رو دولت‌ها برای حفظ امنیت و بقای خود همواره به منظور افزایش قدرت در رقابت هستند. **ماهیت چنین رقابتی بر اساس بازی با حاصل جمع جبری صفر قابل تبیین است؛** بدین معنی که افزایش قدرت و تأمین امنیت برای یک دولت به معنی عدم وجود امنیت برای دیگری است. بر پایه استدلال مزبور، منطق رقابتی سیاست قدرت، از ایجاد توافق و همکاری میان دولت‌ها در زمینه اصول و هنجارهای جهانی جلوگیری می‌کند. واقع‌گرایان ضمن تأکید بر قدرت، بر این اعتقادند که اصولاً از بین بردن گزینه قدرت صرفاً یک آرمان است و **مبارزه بر سر**



قدرت در محیط فاقد اقتدار مرکزی (آنارشیک) صورت می‌گیرد. از آنجا که همه دولت‌ها درصدد به حداکثر رسانیدن قدرت خویش‌اند، روش و ساز و کار مناسب برای مدیریت آن «موازنه قدرت» است.

با این توضیح اجمالی از اصول کلی واقع‌گرایی که مورد توافق تمام نحله‌های این رویکرد نیز هست، در بخش بعدی به تبیین دو رهیافت کلی واقع‌گرایی کلاسیک و معاصر که هر یک دارای شاخه‌ها و رویکردهای متعددی هستند، خواهیم پرداخت.

کلمه مثال ۶: از دید واقع‌گرایان، علت اصلی رقابت دولت‌ها برای افزایش قدرت در صحنه بین‌المللی ناشی از کدام یک از ویژگی‌های نظام بین‌الملل است؟

- (۱) سلسله‌مراتبی بودن نظام بین‌الملل
(۲) وجود قدرت فائده در سطح بین‌المللی
(۳) فقدان اقتدار مرکزی در سطح نظام بین‌الملل
(۴) وجود جنگ دائمی در سطح بین‌المللی

پاسخ: گزینه «۳» از دید واقع‌گرایان، دلیل اصلی کشمکش بر سر قدرت و افزایش آن توسط دولت‌ها به ذات آنارشیک نظام بین‌الملل یا همان عدم وجود اقتدار مرکزی در سطح بین‌المللی برمی‌گردد. این مسئله دربرگیرنده دو نتیجه مهم برای دولت‌هاست: ۱- خودیاری ۲- دائمی بودن جنگ در سطح بین‌المللی

کلمه مثال ۷: نقطه عزیمت تحلیل واقع‌گرایان تأکید بر کدام یک از گزینه‌های زیر است؟

- (۱) دولت (۲) فرد (۳) نظام بین‌الملل (۴) نهادهای فراملی

پاسخ: گزینه «۲» واقع‌گرایان، به‌ویژه واقع‌گرایان کلاسیک، تحلیل خود را از ماهیت دولت‌ها و نظام بین‌الملل از بدبینی نسبت به ماهیت انسان آغاز می‌کنند. آن‌ها با تأکید بر ذات پلید انسانی که همواره به دنبال افزایش قدرت و نفوذ بر دیگران است، تحلیل خود از دولت‌ها و رقابت میان آن‌ها را بر پایه این تبیین از ذات انسان قرار می‌دهند. این نکته را می‌توان در آثار اندیشمندانی چون هابز و مورگنتا مشاهده کرد.

نکته ۲: از دید واقع‌گرایان، دلیل اصلی کشمکش بر سر قدرت و افزایش آن توسط دولت‌ها به ذات آنارشیک نظام بین‌الملل یا همان عدم وجود اقتدار مرکزی در سطح بین‌المللی برمی‌گردد. این مسئله دربرگیرنده دو نتیجه مهم برای دولت‌هاست: ۱- خودیاری ۲- دائمی بودن جنگ در سطح بین‌المللی.

واقع‌گرایان با محور قرار دادن موضوع خودیاری بر تمایز میان حوزه داخلی و خارجی تأکید می‌کنند، زیرا سیاست خارجی در محیط فاقد اقتدار مرکزی عمل می‌کند و بر این محیط منطبق آنارشی (نبود اقتدار مرکزی) حاکم است، در صورتی که سیاست داخلی در محیط دارای نظم و قاعده اعمال می‌شود. واقع‌گرایان معتقدند که دولت‌ها برای بقای خود نمی‌توانند به ضمانت دولت‌های دیگر متکی باشند، چون در سیاست بین‌الملل ساختار نظام بین‌الملل اجازه دوستی و اعتماد را نمی‌دهد. بر این اساس، حکومت جهانی وجود نداشته است و همزیستی از طریق حفظ موازنه قدرت حاصل می‌شود. بر اساس منطق واقع‌گرایی دولت‌ها درصدد کسب سود بیشتر نسبت به دولت‌های دیگر هستند (منفعت نسبی).

کلمه مثال ۸: واقع‌گرایان نظام بین‌المللی را به چه صورت متمایز می‌کنند؟

- (۱) قواعد بازی، تنازع و آنارکی
(۲) قطبیت، لایه‌بندی، تجانس و عدم تجانس
(۳) بلوک‌های قدرت، ساختار آنارکی و نوع بازیگران
(۴) رابطه ساختار - کارگزار، بلوک‌بندی‌ها، سلسله‌مراتب و قدرت‌های بزرگ

پاسخ: گزینه «۲» واقع‌گرایی یکی از مهم‌ترین رهیافت‌های تحلیل سیاست خارجی است که مهم‌ترین مؤلفه‌های این دیدگاه عبارت است از:

- (۱) دولت سالاری (۲) اصل بقاء (۳) اصل خودیاری
(۱) قطبیت (۲) لایه‌بندی (۳) تجانس و عدم تجانس

کلمه مثال ۹: در بازی «معمای زندانی».....

- (۱) بازیگران به طور نسبی به یکدیگر اعتماد می‌کنند.
(۲) بازیگران مجبور به انتخاب بهترین بدترین‌ها نیستند.
(۳) هیچ‌یک از بازیگران به یکدیگر اعتماد نمی‌کنند.
(۴) بازیگران نمی‌توانند امیدوار باشند که به امنیت یا آزادی نسبی دسترسی یابند.

پاسخ: گزینه «۳» در بازی «معمای زندانی» کلیه قواعد واقع‌گرایی مشاهده می‌شود. بدین معنا که هیچ‌یک از بازیگران به یکدیگر اعتماد نمی‌کنند، هر کدام به دنبال منافع خویش‌اند. آنان مجبور به انتخاب بهترین بدترین‌ها هستند. بازیگران به ندرت می‌توانند به امنیت و آزادی نهایی برسند، ولی می‌توانند امیدوار باشند که به امنیت یا آزادی نسبی دسترسی یابند. گزینه‌های دیگر با توجه به توضیحات بالا همگی نادرست‌اند.



مدرس‌ان شریف

فصل چهارم

«لیبرالیسم»

درسنامه (۱): تجزیه و تحلیل رویکرد لیبرالیسم



پیشینه رویکرد لیبرالیسم در روابط بین‌الملل

با وجود آنکه معمولاً در بحث راجع به روابط بین‌الملل، بیشتر بر سنت واقع‌گرایی تأکید می‌شود، اما می‌توان گفت که رشته روابط بین‌الملل در اندیشه‌ها و آرمان‌های لیبرالیسم ریشه دارد. در واقع، لیبرالیسم نظریه‌ای است که در بدو شکل‌گیری این رشته، بر آن مسلط بود. بنابراین جا دارد به رغم سلطه واقع‌گرایی در دهه‌های میانی قرن بیستم و حتی پس از آن و همچنین به رغم آنکه نظریه‌پردازان واقع‌گرا بر قدمت بیشتر سنت واقع‌گرایی تأکید دارند، بررسی لیبرالیسم را آغاز کنیم. قبل از ورود به بحث باید اشاره کرد با **صلح و رسای و انتشار اعلامیه وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، در سال ۱۹۱۹** و در پایان جنگ اول جهانی بود که امید به تغییری بنیادین در نظام بین‌الملل و روابط حاکم بر دولت‌ها شکل گرفت. ویلسون معتقد بود که همه انسان‌ها منافع مشترک و برابری در ثبات سیاسی دارند و برای حفظ آنها نیز مسئولیتی برابر دارند. تأکید ویلسون بر ایجاد سازوکارهایی برای حفظ صلح، مانند سازمان‌های بین‌المللی و خصوصاً جامعه بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، امنیت دسته‌جمعی، حق تعیین سرنوشت ملل و... نویدبخش جهانی نوین بود. او این انگاره را که تجارت آزاد مروج صلح است، با این برداشت ترکیب کرد که سازمان‌های بین‌المللی نیز سازوکاری برای حفظ صلح‌اند. متعاقباً در سال ۱۹۱۹ نخستین کرسی رشته روابط بین‌الملل به نام ویلسون و در دانشگاه ابرستوت ویز در بریتانیا تأسیس شد. آلفرد زیمرن که از اصلی‌ترین نویسندگان لیبرال محسوب می‌شد، نخستین استاد سیاست بین‌الملل در جهان بود. به این ترتیب اندیشه‌های لیبرال از نظر قوام بخشیدن به بنیان‌های اولیه رشته روابط بین‌الملل از اهمیت خاصی برخوردار هستند، البته باید اذعان کرد که اندیشه‌های لیبرال، پیش از آن نیز در اندیشه‌های عصر روشنگری مشاهده می‌شد. **امانوئل کانت، جرمی بنتهام و ویلیام پین** را می‌توان از متفکرانی دانست که بر افکار لیبرال‌های بعد از جنگ جهانی اول که در قالب آرمان‌گرایی ظهور کردند، تأثیرات عمیقی بر جای گذاشتند.

نکته ۱: با آغاز جنگ جهانی دوم اندیشه‌های لیبرالیستی نتوانست در عرصه نظریه‌پردازی جایگاه درخوری پیدا کند، بنابراین نظریات مبتنی بر واقع‌گرایی جایگاه ویژه‌ای پیدا کردند. همچنین شکست جامعه ملل از مهم‌ترین دلایل کم‌رنگ شدن لیبرالیسم بود.

کج مثال ۱: نظریات لیبرالیسم ذیل کدام‌یک از نظریات قرار می‌گیرند؟

- (۱) نظریات انتقادی (۲) نظریات پوزیتیویستی (۳) نظریات تکثرگرا (۴) نظریات جهان‌وطنی

پاسخ: گزینه «۳» تمام شاخه‌های لیبرالیسم که در ذیل بحث خواهد شد نظریات تکثرگرا یا کثرت‌گرا محسوب می‌شوند؛ در واقع تکثرگرایی از ویژگی‌های اساسی نظریات مرتبط با لیبرالیسم به شمار می‌رود.

نکته ۲: تمام شاخه‌های لیبرالیسم نظریات تکثرگرا یا کثرت‌گرا محسوب می‌شوند؛ در واقع تکثرگرایی از ویژگی‌های اساسی نظریات مرتبط با لیبرالیسم به شمار می‌رود.

کج مثال ۲: کدام نظریه، منافع ملی را تقسیم‌پذیر می‌داند؟

- (۱) نورثالیسم (۲) رئالیسم (۳) لیبرالیسم (۴) مارکسیسم (سراسری ۹۳)

پاسخ: گزینه «۳» لیبرال‌ها منافع ملی را بخش‌پذیر می‌دانند که به مقتضای شرایط و اشتیاق‌های اعضای جامعه تغییر می‌کند. لیبرال‌ها معتقد هستند منافع ملی، واقعی‌تری یکپارچه نیست، بلکه حاکی از آن است که گروه‌های مختلف جامعه، تعاریف مختلفی از منافع ملی دارند.

اصول کلی لیبرالیسم در روابط بین‌الملل

به طور کلی می‌توان پیش‌فرض‌های اولیه لیبرالیسم را در روابط بین‌الملل، اینگونه بررسی کرد:

- ۱- اعتقاد به آزادی فردی؛ آنها به این اصل بیش از اصول دیگر اهمیت داده‌اند و آن خمیرمایه اندیشه‌های لیبرالی است.
- ۲- تلقی مثبت و مترقی از سرشت انسان: لیبرال‌ها معتقدند که می‌توان با توجه به این اصل به تغییراتی در سطح روابط بین‌الملل دست یافت (بر خلاف واقع‌گرایان که به سرشت بد و تربیت‌ناپذیر انسان معتقدند).
- ۳- تأکید بر وجود بازیگرانی غیر از دولت مثل سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و... در سطح نظام بین‌الملل.
- ۴- اعتقاد به وجود نظم بین‌المللی نشئت‌گرفته از تعاملات میان قوانین، هنجارهای توافق‌شده، مقررات نهادی و رژیم‌های بین‌المللی و نه بر اساس نظم شکل گرفته از سیستم موازنه قدرت که مورد تأکید واقع‌گرایان بود.
- ۵- تأکید بر انقلاب دائمی در عرصه روابط بین‌الملل و دگرگونی در ساختارهای نظام جهانی؛ با توجه به اینکه لیبرال‌ها انسان و توانایی‌های بالقوه و بالفعل او را قبول دارند، بر این اعتقادند که بشر چنان ظرفیتی دارد که می‌تواند تحت شرایط مساعد، دنیای اطراف خود را دگرگون ساخته و صلح و دوستی را جایگزین جنگ و خشونت کند.
- ۶- اعتقاد به اجتماع جهان‌شمول بشری که فراتر از احساس یگانگی به اجتماع دولت - ملت‌ها و عضویت در آن است. در واقع لیبرالیسم و مخصوصاً طیف آرمان‌گرا، وجود دولت جهانی را در سطح بین‌المللی مورد تأکید قرار می‌دهند.
- ۷- اعتقاد به پیشرفت به عنوان یکی دیگر از پیش‌فرض‌های اصلی لیبرالیسم؛ پیشرفت در مفهوم لیبرالی آن، همواره پیشرفت فردی بوده و هدف اصلی لیبرالیسم سعادت و خشنودی فردی انسان‌هاست.
- ۸- اعتقاد به وجود منافع مشترک بشری؛ لیبرال‌ها از یکسو به دنبال منافع خود هستند و به خاطر آن به رقابت می‌پردازند و از سوی دیگر عقیده دارند که افراد، منافع مشترک زیادی دارند و همین امر باعث تعهدشان به جامعه، چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی می‌شود. به عبارت دیگر، اگر مردم به این نتیجه برسند که نه تنها درون دولت‌ها، بلکه در فراسوی مرزهای بین‌المللی می‌توانند همکاری سودمند مشترکی داشته باشند، در آن صورت از جنگ و مناقشه اجتناب خواهند کرد.
- ۹- کم‌رنگ شدن نقش دولت - ملت؛ دولت، حاکمیت فائده و نفوذناپذیر نیست.

کلمه مثال ۳: کدام یک از گزینه‌های زیر جزء اصول کلی لیبرالیسم نیست؟

(۲) تأکید بر بازیگران فراملی

(۱) اعتقاد به نیک‌سرشت بودن انسان

(۴) تأکید بر آزادی فردی

(۳) اعتقاد به عدم دگرگونی در ساختارهای نظام جهانی

پاسخ: گزینه «۳» سه گزینه دیگر جزء اصول کلی لیبرالیسم است، اما گزینه سه به این دلیل نادرست است که لیبرالیسم قائل به پیشرفت در عرصه روابط بین‌الملل است و وجود هیچ‌گونه ثباتی را نمی‌پذیرد، بلکه معتقد است یک انقلاب دائمی به دلیل ذات انسان همواره در ساختار نظام جهانی در حال رخ دادن است و نظام جهانی ماهیتی پویا دارد.

کلمه مثال ۴: نظریه کارگزار محور است.

(سراسری ۹۱)

(۴) نولیبرالیسم

(۳) نظام جهانی

(۲) لیبرالیسم

(۱) نو واقع‌گرایی

پاسخ: گزینه «۲» لیبرالیسم به دلیل تأکیدش بر محوریت سرشت دولت در توضیح روابط بین‌الملل، کارگزار محور به شمار می‌رود. نظریه‌پردازان لیبرال بر این اعتقادند که دولت‌های لیبرال صلح‌طلب‌اند، در حالی که دولت‌های اقتدارگرا به دنبال جنگ و ستیز هستند، در نتیجه سرشت دولت‌ها بر ماهیت سیاست بین‌الملل تأثیر می‌گذارد. گزینه‌های دیگر همگی بر ساختار نظام بین‌الملل و تأثیرگذاری آن بر رفتار دولت‌ها تأکید داشته و نادرست‌اند.

نکته ۴: بر خلاف واقع‌گرایی که اندیشه‌ای محافظه‌کارانه است، اساس اندیشه‌های لیبرالیستی بر تحول و تغییر دائمی در سطح ملی و بین‌المللی قرار دارد. اوج این اندیشه را در نظریات امانوئل کانت شاهد هستیم. اعتقاد به ذات مثبت بشری، اعتقاد به پیشرفت دائمی و همچنین محصور نبودن این اندیشه در ساختار دولت - ملت‌ها و جهان‌شمولی آن از دلایل انقلابی‌گری این اندیشه است.

در اینجا بر اساس کانون توجه نظریه‌های لیبرال، یعنی آنچه شالوده اصلی تغییر یا نیل به صلح (یا کاهش تعارضات و رسیدن به جهانی امن‌تر) می‌دانند، چهار محور اصلی بحث آنها را مورد توجه قرار می‌دهیم:

- ۱- صلح دموکراتیک؛ با تأکید بر لزوم تغییر ساختار سیاسی جوامع برای رسیدن به صلح
- ۲- فراملی‌گرایی؛ با تأکید بر ظهور کنشگران جدید در عرصه بین‌المللی و بالتبع تغییر در سطح سیاست بین‌الملل
- ۳- تأکید بر نقش تجارت و ارتباطات در کاهش جنگ‌ها و ایجاد صلح
- ۴- نهادگرایی با تأکید بر نقش نهادهای بین‌المللی برای رسیدن به تحولات معنادار در سطح بین‌المللی.



درسنامه (۲): محورهای اصلی بحث لیبرالیسم

۱- صلح دموکراتیک (democratic peace)

واضح نظریه صلح دموکراتیک یا صلح جاوید را می‌توان «امانوئل کانت»، فیلسوف آلمانی قرن هجدهم دانست که بعدها نظریه‌پردازانی چون مایکل دوایل به بسط نظریه وی پرداختند. کانت بر آن بود که صلح، مستلزم وجود حکومت‌هایی مبتنی بر قوانین اساسی جمهوری خواهانه است که سه چیز را تضمین می‌کند: ۱- احترام به آزادی فردی ۲- منشأ مشترک و واحد قانون‌گذاری و تفکیک میان اقتدار اجرایی و تقنینی ۳- برابری سیاسی همه شهروندان. در چنین شرایطی چون رضایت شهروندان برای مبادرت به جنگ توسط دولت‌ها شرط اساسی است، شهروندان هیچ‌گاه به این امر رضایت نداده و جنگی رخ نمی‌دهد. از سوی دیگر، دولت‌ها نیز با ایجاد فدراسیون یا اتحاد صلح میان خود به نوعی پیمان عدم تجاوز متقابل و نوعی نظام امنیت دسته‌جمعی تن می‌دهند. نتیجه امر عبارت خواهد بود از صلح جاوید، یعنی صلح پایدار و ابدی در روابط میان کشورها. اما این صلح لزوماً بر اخلاقی شدن اشخاص مبتنی نیست، بلکه ترتیباتی است که به رغم وجود افراد شرور نیز به صلح می‌انجامد.

کج مثال ۵: از منظر لیبرالیسم عقلانیت هنجاری عبارت است از:

- (۱) توانایی تأمین منافع ملی به هر قیمت ممکن
 (۲) قدرت توجیه رفتارها براساس ارزش‌ها و هنجارها
 (۳) توان انتخاب بهترین ابزار و سازوکارها برای تأمین اهداف
 (۴) توان فهم موازین اخلاقی و رفتار بر پایه حکومت قانون

پاسخ: گزینه «۲» مدل معطوف به هنجار: در این مدل کنش‌گر نه تنها می‌تواند به چیز و شی، بلکه به دنیای اجتماعی مربوط شود. دنیای اجتماعی شامل زمینه هنجاری است که تعیین می‌کند کدام کنش‌های متقابل به روابط بین‌فردی موجه تعلق دارد. تا زمانی که کنش‌گران در چنین زمینه‌ای شریک باشند، در دنیای اجتماعی نیز شریک‌اند. و اگر توسط کنش‌گران این زمینه‌های هنجاری معتبر تشخیص داده نشود، در این صورت چنین زمینه‌ای به چهره دیگری از دنیای عینی تبدیل شده و ارزش هنجاری خود را از دست می‌دهند.

زیمرن معتقد بود اگر مردم کنترل دولت‌ها را در دست داشته باشند، دغدغه اصلی آن‌ها مسائل رفاهی خواهد بود و راه حل این مسائل نیز نمی‌تواند جنگ باشد. در میان لیبرال‌های اوایل قرن بیستم نیز صلح دموکراتیک دیده می‌شود؛ «اینجل» از انترناسیونالیسم دموکراتیک سخن می‌گوید.

کج مثال ۶: گرایش طبیعی به سمت ایجاد حکومت جهانی در اندیشه‌های کدام یک از متفکران زیر قابل مشاهده است؟

- (۱) آلفرد زیمرن (۲) لئونارد وولف (۳) نورمن آنجل (۴) هر سه مورد صحیح است.

پاسخ: گزینه «۴» توماس پاین در پایان قرن هجدهم (۱۷۹۲) نوشت؛ اگر اجازه داده شود که فعالیت‌های تجاری تا آنجا که ممکن است در پهنه جهان گسترده شود، نظام جنگ را به کلی ریشه‌کن می‌سازد. «جان استوارت میل در نیمه قرن نوزدهم (۱۸۴۸) با صراحت نوشت، «گسترش عظیم و افزایش سریع تجارت بین‌الملل ضامن اصلی صلح جهانی است.» نورمن آنجل به احتمال زیاد شاخص‌ترین نظریه‌پرداز از جماعت خوشبین‌ها است. او در دهه اول قرن بیستم (۱۹۱۰) در کتاب «توهم بزرگ» خود نوشت؛ «نبود منفعت کامل اقتصادی نامعقول است. در دنیای کنونی درهم‌تنیدگی اقتصادی از هر زمان دیگری در تاریخ بیشتر است و این روند به دلیل عملیات پستی سریع، انتشار فوری اخبار تجاری و مالی به کمک تلگراف و به طور کلی افزایش باور نکردنی سرعت ارتباطات شدت یافته است.» آنجل یکی از طرفداران ایجاد حکومت جهانی است.

مایکل ماندلبوم از جمله نظریه‌پردازان جدید لیبرال است که استدلال صلح دموکراتیک را در کنار تجارت آزاد توأمان در نظر می‌گیرد. بنابر «نظریه لیبرال تاریخ» سه عنصر لیبرال یکدیگر را تقویت می‌کنند: ۱- صلح به عنوان بنیان مرجع روابط میان کشورها ۲- دموکراسی به عنوان راه بهینه سازماندهی حیات سیاسی در کشورها ۳- بازار آزاد به عنوان وسیله اصلی تولید ثروت.

بر خلاف بسیاری از نظریه‌پردازان لیبرال مانند نای، کوهن و راگی که بر نقش نهادهای فراملی تأکید دارند ماندلبوم برای نهادهای بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای قائل نمی‌شود. همان‌گونه که گفته شد، این صلح به روابط میان دولت‌های لیبرال محدود می‌شود. در واقع بعدها افرادی چون دوایل از این انگاره کانت استفاده کردند و به تبیین و بسط آن پرداختند. دوایل در بسط نظری خود به این نتیجه می‌رسد که دموکراسی‌ها اساساً با یکدیگر وارد جنگ نمی‌شوند. وی سه اصل در سیستم دموکراسی را پایه بحث قرار می‌دهد تا به روابط صلح‌آمیز دموکراسی‌ها پی ببرد؛ نخست اینکه لیبرال دموکراسی‌ها صرفاً بر اساس فرهنگ سیاسی داخلی‌شان شکل گرفته و این نوع فرهنگ سیاسی تمایل به حل و فصل صلح‌آمیز مناقشات دارد. در کشورهای مبتنی بر دموکراسی، روابط صلح‌آمیز شهروندان کنترل می‌شود؛ بنابراین آنان نمی‌توانند مدافع یا خواهان جنگ یا دموکراسی باشند. دومین عنصر، ارزش‌های اخلاقی مشترک میان دموکراسی‌هاست که به قول کانت یک جامعه صلح‌جو را تشکیل می‌دهد. این جامعه یک قرارداد صلح رسمی نیست، بلکه منطقه صلحی است که بر پایه ارزش‌های اخلاقی مشترک و پایه‌های تمام دموکراسی‌ها شکل گرفته است و نهایتاً اینکه صلح میان دموکراسی‌ها ناشی از وجود روابط اقتصادی مستحکم و وابستگی متقابل است. در جامعه صلح‌جو چنان که کانت می‌گوید، گسترش بازرگانی امکان‌پذیر است؛ مبادله و همکاری اقتصادی بین‌المللی باعث منفعت متقابل و دوجانبه می‌شود.



مدرسان شریف

فصل پنجم

«جامعه بین الملل»

درسنامه (۱): تاریخچه مکتب انگلیسی



مفهوم سازی

مکتب انگلیسی (English school) به مجموعه آثار و نویسندگانی اشاره دارد که در برداشت از روابط بین الملل، آن را فراتر از یک نظام بین الملل و «جامعه ای مرکب از دولت ها» می دانند و قائل به اهمیت اهداف، قواعد، نهادها، ارزش ها و هنجارهای مشترک آن هستند. از دید مکتب انگلیسی، جدا کردن مسائل اخلاقی - هنجاری از روابط بین الملل امکان پذیر نیست، چون سرشت روابط بین الملل چنین اجازه ای را نمی دهد.

ریشه مکتب انگلیسی به افکار هوگو گروسیوس و حقوقدانان بین المللی برمی گردد که در پی راهی میانه در بین افکار ماکیاولیستی مبتنی بر دولت ملی و افکار کانتی پیرامون امپراطوری جهان گستر بودند. به عبارت دیگر، ریشه مکتب انگلیسی در سنت خردگرایی در روابط بین الملل است. مارتین وایت بر آن بود که می توان سه سنت نظری را در روابط بین الملل تشخیص داد که عبارتند از: واقع گرایی یا سنت ماکیاولیستی، انقلابی گری یا سنت کانتی و خردگرایی یا سنت گروسیوسی که راهی میانه در بین دو سنت نخست محسوب می شود. سنت گروسیوس در عین پذیرش ماهیت آنارشیک روابط بین الملل، مانند آرمان گرایان بر اجتماعی بودن روابط و وجود اهداف و هنجارهای مشترک و همکاری میان دولت ها تأکید دارد و مانند واقع گرایان دگرگونی در روابط بین الملل را ممکن، اما دشوار می داند؛ یعنی نه بدبینی واقع گرایان را دارد و نه خوش بینی آرمان گرایان را. البته ناگفته نماند که برخی با عنوان مکتب انگلیسی، با توجه به تنوع در ملیت مؤسسان و پیروان آن، موافق نبودند و آن را تحت عناوینی چون نظریه جامعه بین الملل، مکتب مدرسه اقتصاد لندن و گاه واقع گرایی انگلیسی نیز می خوانند. مهم ترین نظریه پردازان این مکتب را می توان مارتین وایت، هربرت باترفیلد، هدلی بول، آدام واتسون و در میان متقدمین و شاگردان و پیروان آنها جان وینسنت و از میان متأخرین، رابرت جکسون، دیوید آرمسترانگ، باری بوزان، جیمز میال، نیکلاس ویلر، یان کلارک، جک دانلی، اندرو لینکلتر و ... را برشمرد.

نکته ۱: از لحاظ تاریخی، گروسیوس از مفهوم «جامعه بزرگ دولت ها» به عنوان پایه حقوق بین الملل، نظم و همکاری بهره گرفت. همچنین برخی محققان سعی کرده اند از مفاهیم اجتماع یا جامعه بین الملل به جای واژه نظام دولت ها استفاده کنند. در حالی که اکثر صاحب نظران با این موضوع محتاطانه برخورد کرده و ترجیح داده اند از عبارت «نظام بین المللی دولت ها» در تحلیل های خویش بهره گیرند.

کج مثال ۱: ریشه مکتب انگلیسی در چیست؟

- (۱) سنت ماکیاولیستی (۲) سنت گروسیوسی (۳) سنت کانتی (۴) سنت انقلابی گری

پاسخ: گزینه «۲» ریشه مکتب انگلیسی در سنت خردگرایی یا سنت گروسیوسی در روابط بین الملل، راهی میانه در بین دو سنت واقع گرایی یا سنت ماکیاولی و انقلابی گری یا سنت کانتی محسوب می شود؛ یعنی نه بدبینی واقع گرایان و نه خوش بینی آرمان گرایان.

کج مثال ۲: منظور از مکتب انگلیسی «خردگرایی» چیست؟

(دکتری ۹۷)

- (۱) راه میانه (۲) آرمان گرایی (۳) محاسبه هزینه های جنگ (۴) عقلانیت مانع بروز خشونت میان دولت ها

پاسخ: گزینه «۱» مارتین وایت بر آن بود که می توان سه سنت نظری را در روابط بین الملل تشخیص داد که عبارتند از: واقع گرایی یا سنت ماکیاولی، انقلابی گری یا سنت کانتی و خردگرایی یا سنت گروسیوسی که راهی میانه در بین دو سنت نخست محسوب می شود.



کلمه مثال ۳: کدام رهیافت نظری، هویت و منافع بازیگران بین‌المللی را پیش‌اجتماعی و برون‌زاد از تعاملات بین‌المللی تصور می‌کند؟ (سراسری ۹۷)

۱) خردگرایی ۲) تأمل‌گرایی ۳) سازه‌نگاری ۴) پست مدرنیسم

پاسخ: گزینه «۱» از دیدگاه خردگرایی، بازیگران به‌طور کلی اعم از فرد یا دولت به‌مثابه اتم‌ها (ذره‌ای) خودپرست و عاقل در نظر گرفته می‌شوند. افراد و دولت‌ها مثل اتم‌هایی می‌مانند و هیچ ربطی به یکدیگر ندارند؛ لذا جامعه‌چینی از افراد مختلف است که در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و کاری به یکدیگر ندارند و منافعشان نیز براساس تعامل با یکدیگر شکل نمی‌گیرد. آنان در پیگیری منافع خود ممکن است که با دیگران نیز همکاری نمایند. براین اساس، بازیگران ماقبل اجتماعی فرض می‌شوند که هویت و منافع آن‌ها برون‌زاد است. ماقبل سرمایه‌داری، یعنی اینکه انسان‌ها تا قبل از اینکه وارد تعامل با یکدیگر بشوند، هویت و منافع آن‌ها مشخص است.

کلمه مثال ۴: کدام نویسنده روابط بین‌الملل باور دارد که مکتب انگلیسی اساساً تقریر بریتانیایی واقع‌گرایی مبتنی بر مبالغه اهمیت جامعه است؟ (دکتری ۹۷)

۱) تیم دان ۲) هدلی بول ۳) رابرت جکسون ۴) اندرو لینکلتر

پاسخ: گزینه «۴» از دیدگاه اندرو لینکلتر، ادعای اساسی مکتب انگلیسی این است که دولت‌های دارای حاکمیت یک جامعه را شکل می‌دهند، هر چند این جامعه‌ای آنارشیک است که در آن دولت‌ها مجبور به تسلیم‌شدن در برابر اراده یک قدرت برتر نیستند. بعضی استدلال کرده‌اند که مکتب انگلیسی اساساً گونه بریتانیایی واقع‌گرایی است که در مورد اهمیت ظواهر جامعه اغراق می‌کند و کمتر توجه‌ای به نقش جامعه در حفاظت از امتیازات صاحبان عمده قدرت و دیگر منافع مسلط کرده‌اند.

شکل‌گیری جامعه بین‌الملل

در خصوص چگونگی شکل‌گیری جامعه بین‌الملل از سوی متقدمین فکری این رویکرد، دیدگاه‌هایی ارائه شده است که بعضاً همپوشانی دارند. وایت دو عامل را در رشد جامعه بین‌الملل مؤثر می‌داند: الف) تجارت (ب) زبان و فرهنگ مشترک. از نظر وایت در داخل جامعه بین‌الملل نوعی یکپارچگی فرهنگی وجود دارد. هرچه این یکپارچگی بیشتر باشد، تمایز درون و برون جامعه شدیدتر می‌شود. بوزان با استناد به نظر وایت مبنی بر اینکه برای شکل‌گیری جامعه بین‌الملل، میزانی از وحدت فرهنگی در بین اعضایش لازم است، استدلال می‌کند که این رویکرد ناشی از تحلیل تاریخی است و با برداشت گمین‌شافتی از جامعه کامل می‌شود. **هدلی بول، وجود فرهنگ مشترک را برای شکل‌گیری جامعه بین‌الملل لازم نمی‌داند.** وی در تعریفی مشترک با آدام واتسون، جامعه بین‌الملل را گروهی از دولت‌ها یا به‌طور کلی‌تر گروهی از اجتماعات سیاسی مستقل می‌داند که صرفاً نظامی تشکیل نمی‌دهند که رفتار هر یک، عاملی ضروری در محاسبات رفتار دیگران باشد، بلکه با گفتگو و رضایت، نهادها و قواعد مشترکی برای هدایت روابطشان ایجاد کرده‌اند و نفع مشترکشان را در حفظ این ترتیبات می‌دانند. همچنین، بول استدلال می‌کند که اعضای یک جامعه قبل از هر چیز باید جهت تأمین سه هدف اساسی همکاری کنند:

- ۱- ایجاد محدودیت‌هایی بر خشونت
- ۲- احترام به مالکیت
- ۳- تضمین حفظ معاهدات.

همان‌گونه که از موارد مزبور استنباط می‌شود، بول نظم را مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری جامعه بین‌الملل می‌داند. در نتیجه، بوزان معتقد است از نظر بول یک خواسته مشترک برای نظم، حداقل شرط لازم برای شروع تکامل جامعه بین‌الملل در راستای خطوط گزل‌شافت است. بدین ترتیب با بازخوانی نظریات وایت و بول، از دو شیوه شکل‌گیری جامعه بین‌الملل یاد می‌کند:

الف) شیوه گمین‌شافتی (تمدنی) (ب) شیوه گزل‌شافتی (کارکردی).

وی معتقد است از نظر تاریخی، مدل تمدنی جدی‌تر است. در جهان پسا استعماری، جامعه بین‌الملل جهانی می‌تواند صرفاً چندفرهنگی بوده و باید دارای عناصر قوی گزل‌شافتی باشد. در کنار وایت و بول، سایر نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی نیز در شکل‌گیری و تعریف جامعه بین‌الملل اظهار نظر کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین این نظریه‌پردازان، جکسون است که به طرق مختلف به آن پرداخته است. وی معتقد است که جامعه بین‌الملل همانند هر جامعه دیگری، از اعضای تشکیل شده اما این اعضا از یک مقوله بسیار خاص یعنی دولت‌های حاکم هستند. جکسون با انتقاد از تمایز هدلی بول میان نظام و جامعه، می‌گوید: جامعه بین‌الملل باید به عنوان پیوستاری از روابط اجتماعی نگریسته شود که در یک طرف آن ارتباط و تماس انسانی صرفاً آگاهانه و بسیار محدود و متناوب قرار دارد و در سمت دیگر تبادل نظر و تعامل شدید و مداوم در چهارچوب نهادی دقیق قرار دارد.

در این قالب روابط بین‌الملل مانند جامعه دولت‌ها است که بازیگران اصلی آن دولتمردان هستند که از نحوه دولتمداری به خوبی آگاه‌اند. این بحث را می‌توان اینگونه بیان کرد که روابط بین‌الملل متشکل از سیاست‌های مربوط به روابط خارجی و تصمیمات و فعالیت‌های دولتمردانی است که از جانب نظام سیاسی کشور خود عمل می‌کنند و این نظام‌ها مستقل از یکدیگرند و قدرتی برتر از آنها، یعنی دولت‌های حاکم، وجود ندارد. سازمان‌های بین‌المللی اعم از سازمان‌های غیر دولتی، شرکت‌های چندملیتی و غیره، سازمان‌های مهم بشری هستند که در روابط بین‌الملل شرکت دارند، اما آنها پایین‌تر از دولت‌های ملی قرار دارند. آنها نمی‌توانند کاملاً مستقل از دولت‌ها عمل کنند و به همین دلیل است که نظریه‌پردازان جامعه بین‌الملل، دولت‌های ملی را پایه و اساس



سیاست بین‌الملل می‌دانند. در واقع، دولت‌ها در مرکز دیدگاه جامعه بین‌الملل قرار دارند که به عنوان نهادهای بشری در نظر گرفته می‌شوند. در این قالب سیاست بین‌الملل به مفهوم شاخه خاصی از سیاست است که قدرت سلسله‌مراتبی در آن وجود ندارد؛ یعنی حکومت جهانی که مافوق دولت‌های حاکم باشد، وجود ندارد. به هر جهت همچنان منافع مشترک، قوانین، نهادها و سازمان‌هایی وجود دارند که از سوی دولت‌ها پدید می‌آیند و به شکل‌گیری روابط دولت‌ها کمک می‌کنند. وضعیت جامعه بین‌الملل در عبارت «جامعه هرج و مرجی» هدلی بول خلاصه شده است که یک نظم اجتماعی جهانی بین دولت‌های مستقل وجود دارد. همچنان که قبلاً گفتیم بول تمایز مهمی را بین نظام بین‌الملل و جامعه بین‌الملل قائل است.

نکته ۲: در مقایسه این دو رویکرد می‌توان گفت که نظام بین‌الملل یک نظام آشوب‌زده است که در آن دولت‌ها منافع خویش را از طریق سیاست قدرت تعقیب می‌کنند، در حالی که در جامعه بین‌المللی در این مورد بحث می‌شود که چگونه می‌توان تنوع فرهنگی و مذهبی روابط بین‌الملل را مورد بررسی قرار داد.

نکته ۳: رهیافت جامعه بین‌الملل، یک روش میانی در مطالعات کلاسیک روابط بین‌الملل محسوب می‌شود و جایی را بین واقع‌گرایی کلاسیک و لیبرالیسم کلاسیک برای خود باز کرده است و از آن مکان، رهیافت مجزا و متمایزی را در مورد روابط بین‌الملل بنیان می‌گذارد.

نظام دولت‌ها یک مفهوم واقع‌گرایانه است و جامعه دولت‌ها، مفهومی لیبرالیستی است. بیان این مطلب که افزایش روابط بین‌الملل یک جامعه را به وجود می‌آورد و کاهش روابط بین‌الملل فقط یک نظام را تشکیل می‌دهد، تنها نشان‌دهنده آن حدودی است که جهان سیاست، تمدن‌های متمایز بشری را با هنجارها و ارزش‌های خود شکل می‌دهد. مجموعه دیگر تمایزات مفاهیم واقع‌گرایی، خردگرایی، انقلاب‌گرایی عبارت‌اند از: مفهوم نخست، دولت‌ها را به عنوان نهادهای قدرت می‌بیند که به دنبال منافع خود هستند؛ این دیدگاه واقع‌گرایانه ماکیاوولی است. مفهوم دوم، دولت‌ها را به عنوان نهادهای قانونی می‌داند که بر پایه حقوق بین‌الملل و قوانین دیپلماتیک عمل می‌کنند، پس این مفهوم، روابط بین‌الملل را فعالیتی می‌داند که قانون بر آن حاکم است و بر مبنای حاکمیت‌شناسایی شده دو جانبه دولت‌ها قرار دارد؛ این دیدگاه خردگرایانه گروسویوس است. مفهوم سوم از اهمیت دولت‌ها می‌کاهد و تأکیدش بر انسان‌هاست. انسان‌ها یک اجتماع جهانی ازلی یا اجتماع بشری را تشکیل می‌دهند که بسیار مهم‌تر از جامعه دولت‌هاست؛ این دیدگاه انقلابی کانت است. تمامی این دیدگاه‌ها این حقیقت را بیان می‌دارند که روابط بین‌الملل اساساً فعالیت بشری است که مربوط به ارزش‌های اصلی است. هدلی بول به دو ارزش توجه خاصی داشته است که از اهمیت بیشتری برخوردارند: **نظم بین‌الملل و عدالت بین‌الملل.** منظور بول از نظم بین‌الملل، الگو یا طرح فعالیت بین‌المللی است که اهداف اصلی جامعه دولت‌ها را تقویت می‌سازد. منظور او از عدالت بین‌الملل، قواعد اخلاقی هستند که حقوق و وظایفی را برای دولت‌ها و ملت‌ها وضع می‌کنند، مانند حق تعیین سرنوشت، حق عدم مداخله و ...

کج مثال ۵: ارزش‌هایی چون نظم، عدالت و مسئولیت مورد تأکید کدام دیدگاه در روابط بین‌الملل است؟ (سراسری ۹۲)

(۱) ایده‌آلیستی (۲) انتقادی (۳) گروسویوسی (۴) جامعه بین‌الملل

پاسخ: گزینه «۴» در این مکتب که راهی میانه بین واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی است، بر ارزش‌هایی نظیر عدالت و نظم تأکید می‌شود. هدلی بول از عدالت در جامعه بین‌الملل و رابطه آن با نظم صحبت می‌کند.

جان وینسنت نیز نسبت به دو ارزش بین‌المللی تأکید خاصی دارد که بسیار به نظم و عدالت نزدیک‌اند: **حاکمیت دولت و حقوق بشر.** از طرفی فرض بر این است که دولت‌ها به استقلال یکدیگر احترام می‌گذارند که این ارزش، حاکمیت دولت و عدم مداخله است و از طرف دیگر روابط بین‌الملل نه تنها شامل دولت‌هاست، بلکه انسان‌ها را هم در برمی‌گیرد. این انسان‌ها جدای از هر کشوری که شهروند آن هستند دارای حقوق بشرند. در ادامه به مفاهیم بنیادی این سنت می‌پردازیم.

نظم: به نظر می‌رسد نظم، محوری‌ترین بحث مکتب انگلیسی و سنت جامعه بین‌الملل باشد. نظم بین‌الملل، دغدغه محوری مکتب انگلیسی است. بنیان این دغدغه این فرض است که نظم، پیش‌شرط بنیادی وجود اجتماع است. بول سه نوع نظم را در جهان سیاست برمی‌شمارد: نخستین نوع آن، **نظم در زندگی اجتماعی** است که عنصر اساسی روابط بشری بدون در نظر گرفتن شکلی است که به خود می‌گیرد. نوع دوم، **نظم بین‌الملل است که نظم بین دولت‌ها در یک نظام یا جامعه دولت‌ها است و آخرین آنها نظم جهانی است که نظم بین انسان‌ها به عنوان یک کل محسوب می‌شود.** هدلی بول در ادامه به بررسی راهکارهای حفظ نظم می‌پردازد. وی معتقد است حفظ نظم در سیاست جهانی در وهله نخست به حقایق اتفاقی خاص بستگی دارد که باعث نظم می‌شوند، حتی اگر دولت‌ها صرفاً نظام بین‌الملل را تشکیل دهند و نه جامعه بین‌الملل را. برای مثال ممکن است موازنه قدرت در نظام بین‌الملل کاملاً اتفاقی ظهور کند، بدون اینکه اعتقادی مبنی بر حفظ منافع مشترک یا تلاشی برای قانونی کردن یا نهادینه کردن آن وجود داشته باشد. به طور کلی از **نظر هدلی بول، حفظ نظم در جامعه بین‌الملل به سه مفهوم منافع، قواعد و نهادهای مشترک بستگی دارد.**

کج مثال ۶: کدام یک از گزینه‌های زیر جزء نظم‌های مورد نظر هدلی بول نیست؟

(۱) نظم اجتماعی (۲) نظم حقوقی (۳) نظم بین‌الملل (۴) نظم جهانی

پاسخ: گزینه «۲» بول سه نوع نظم را در جهان سیاست برشمارد. نخستین نوع آن نظم در زندگی اجتماعی است، نوع دوم نظم بین‌الملل است که نظم بین دولت‌ها در یک نظام یا جامعه دولت‌ها است و آخرین آنها نظم جهانی است که نظم بین انسان‌ها به عنوان یک کل محسوب می‌شود.



مدرسان شریف

فصل ششم

«نظام جهانی»

درسنامه (۱): رویکرد نظام جهانی در روابط بین‌الملل



مفهوم‌سازی

یکی از چشم‌اندازهای نظری مورد توجه در روابط بین‌الملل، نظریه نظام جهانی است که بیش از هر کسی با نام **امانوئل والرشتاین**، جامعه‌شناس آمریکایی و نیز نظریه‌پردازانی چون آندره گوندرفرانک، سمیر امین و جیوانی اریچی در پیوند است. اکثر این نظریه‌پردازان کار خود را با نظر انتقادی نسبت به نظریه‌های توسعه و نوسازی (Modernization) آغاز کردند. برخی چون فرانک (۱۹۹۷) از مهم‌ترین منتقدان نوسازی و از نظریه‌پردازان مکتب وابستگی بوده‌اند و در مراحل بعدی به نوعی این نظریه را بسط دادند. والرشتاین پژوهشگری بود که بر مبنای نظریه نوسازی، مطالعات تجربی خود را در آفریقا انجام می‌داد و به عنوان یک آفریقاشناس برجسته شناخته می‌شد، اما او بعداً به نقد آثار خود پرداخت، زیرا متوجه شد که در مطالعاتش به نقش نظام جهانی توجه کافی نداشته است. نظریه نظام جهانی را می‌توان گسترده‌ترین تلاش نظری متأثر از جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل دانست و والرشتاین را نیز باید مهم‌ترین نظریه‌پرداز آن تلقی کرد.

کج مثال ۱: کدام نظریه تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نظریه بازبگر عام است؟
 (۱) سازه‌نگاری (۲) نظام جهانی (۳) مکتب انگلیسی (۴) پسا تجددگرایی (دکتری ۹۴)

پاسخ: گزینه «۲» نظریه نظام جهانی در اصل از حوزه‌های خارج از روابط بین‌الملل وارد این حوزه مطالعاتی شده است و از نظریه‌های مخالف جریان اصلی و منتقد محسوب می‌شود. این نظریه بر خلاف نظریه‌های جریان اصلی که به توصیف، توضیح و تبیین آنچه واقعیت موجود تلقی می‌شود بسنده می‌کنند و مبنای فرانظری علم‌گرایانه خود را مورد بازاندیشی قرار نمی‌دهند، موضعی انتقادی هم نسبت به واقعیت روابط بین‌الملل و هم رشته روابط بین‌الملل و مبنای شناختی آن دارد. نظریه نظام جهانی از جمله نظریه‌ها در مباحث روابط بین‌الملل متأثر از مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل است که نظریه‌پردازان آن (فرانک، سمیر امین و والرشتاین) کار خود را با نظر انتقادی نسبت به توسعه و نوسازی آغاز کردند. جامعه‌شناسی تاریخی به عنوان حوزه مطالعات بین رشته‌ای به پاسخ‌گویی به بسیاری مسائل که نظریات روابط بین‌الملل در مورد آن‌ها ساکت بوده‌اند یا بدان توجه نداشته‌اند پرداخته است. علوم اجتماعی به‌طور عام و جامعه‌شناسی به‌طور خاص برای کشف روابط میان پدیده‌های اجتماعی و صورت‌بندی آن‌ها با استفاده از روش‌های علمی شهرت دارد در حالی که تاریخ به دنبال توصیف و تشریح جزئیات پدیده‌های خاص و منحصر به فرد است.

نکته ۱: نظریه نظام جهانی به جای تأکید بر دولت-ملت به عنوان واحد تحلیل، نظام جهانی را واحد اصلی تحلیل تلقی می‌کند. این مفهوم، نظام جهانی را مترادف با اقتصاد جهانی سرمایه‌داری می‌داند که به رغم فراگیری، تعدادی ساختارهای مجزای دولتی در آن به چشم می‌خورد.

کج مثال ۲: مهم‌ترین نظریه‌پرداز نظام جهانی کیست؟

(۱) سمیر امین (۲) امانوئل والرشتاین (۳) آندره گوندرفرانک (۴) ریچارد کوبدن
 پاسخ: گزینه «۲» نظریه نظام جهانی بیش از هر کسی با نام امانوئل والرشتاین، جامعه‌شناس آمریکایی در پیوند است. نظریه نظام جهانی را می‌توان گسترده‌ترین تلاش نظری متأثر از جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل دانست و والرشتاین را نیز باید مهم‌ترین نظریه‌پرداز آن تلقی کرد.

یکی از حوزه‌های مطالعاتی ذی‌نقوذ در روابط بین‌الملل طی سه دهه اخیر، **جامعه‌شناسی تاریخی** بوده است. در واقع به درستی گفته می‌شود که جامعه‌شناسان تاریخی به بسیاری از مسائلی پاسخ می‌گویند که نظریه‌های روابط بین‌الملل در مورد آن‌ها ساکت بوده، یا به آنها توجه نداشته‌اند. جامعه‌شناسی تاریخی، یک حوزه مطالعاتی بین رشته‌ای است که به نحوی می‌توان آن را چالشی علیه تقسیم‌بندی مدرن میان رشته‌های مختلف مطالعات اجتماعی دانست. با وجود اینکه از قرن



نوزدهم این برداشت مطرح بوده است که اساساً حوزه مطالعات اجتماعی با حوزه مطالعات تاریخی تفاوتی نداشته اما سنتاً علوم اجتماعی و به طور خاص جامعه‌شناسی با تأکید بر پیگیری روش‌های علمی و تلاش برای کشف روابط پایدار میان پدیده‌های اجتماعی و صورت‌بندی آنها در درون «قوانین» عام و قابل تعمیم، تعریف می‌شده‌اند. در مقابل، تاریخ، دانشی تلقی می‌شود که به دنبال توصیف و تشریح جزئیات پدیده‌های خاص و منحصر به فرد است و اساساً خود را در مقابله با علوم اجتماعی عام‌گرا به عنوان دانشی «ایدئوگرافیک» یا خاص‌گرا تعریف می‌کند. بدین ترتیب می‌توان گفت که توجه جامعه‌شناسی تاریخی معطوف به زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری و تحول ساختارها، نهادها و فرایندهای اجتماعی است. مطالعات تاریخی جامعه‌شناسان تاریخی همچون مایکل من، چارلز تیلی و ندا اسکاچپول از این نظر بسیار اهمیت دارند. اما از میان جامعه‌شناسان تاریخی می‌توان گفت که امانوئل والرشتاین (و سایر نظریه‌پردازان نظام جهانی) بیش از همه به نظریه‌پردازی مستقیم‌تر در حوزه روابط بین‌الملل نزدیک شده‌اند. ریشه‌های فکری نظریه نظام جهانی و اندیشه‌های والرشتاین را معمولاً در مارکسیسم، نظریه وابستگی و مکتب آنال فرانسه می‌دانند.

کلمه مثال ۳: کدام یک از رویکردهای زیر هم به مسئله شکل‌گیری نظام دولت و هم تغییر در نظام بین‌الملل توجه دارند؟

- (۱) واقع‌گرایی (۲) نو واقع‌گرایی (۳) جامعه‌شناسی تاریخی (۴) سازه‌نگاری

پاسخ: گزینه «۳» اگر به یاد بیاوریم که نظریه‌هایی چون واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی به این دلیل مورد انتقاد قرار گرفتند که از یک سو به تکوین و شکل‌گیری دولت و نظام دولتی به اندازه کافی توجه نداشته‌اند و از سوی دیگر، به مسئله تغییر و دگرگونی در نظام بین‌المللی بی‌توجه بوده‌اند، می‌توانیم دریابیم که جامعه‌شناسی تاریخی تا چه حد می‌تواند نقاط خلأ جریان اصلی را پرکند.

نظریه نظام جهانی در اندیشه والرشتاین

الرشتاین در بسیاری از مباحث خود متأثر از مارکسیسم است. این امر در مورد سایر اندیشمندان این مکتب مانند سمیر امین و آندره گوندر فرانک نیز صادق است. برای والرشتاین نیز مانند مارکس، واقعیت‌بنیادین، تضاد اجتماعی میان گروه‌ها و طبقات اجتماعی است. اقتصاد و روابط اقتصادی در تحلیل امر اجتماعی بسیار مهم است. واحد مورد مطالعه او، تمامیت اجتماعی است. صورت‌بندی‌های اجتماعی و نظریه‌پردازی درباره آنها سرشت گذرا و موقت دارند. فرایند انباشت سرمایه بسیار اهمیت دارد. بر سرمایه‌داری به عنوان یک صورت‌بندی کاملاً متفاوت اجتماعی تأکید می‌شود و حرکت از دل تضاد صورت می‌گیرد و از سوی دیگر، مفهوم شبه پیرامون را نیز به طبقه‌بندی مفهومی نظریه وابستگی می‌افزاید. به علاوه، او راه‌گریزی از نظام سرمایه‌داری جهانی نمی‌بیند.

در نقطه عزیمت، نظریه نظام جهانی ابتدا به مفهوم نظام جهانی می‌پردازد که به عنوان یک نظام اجتماعی تعریف می‌شود و مانند هر نظامی دارای مرز، ساختار، اعضا، قواعد مشروعیت و انسجام است. از نظر والرشتاین ویژگی تعریف‌کننده «نظام اجتماعی»، یکی این است که زندگی در درون آن و توسعه آن تا حد زیادی درونی است. ویژگی دوم، وجود یک تقسیم کار در داخل آن است؛ به گونه‌ای که بخش‌ها یا حوزه‌های مختلف در داخل آن برای آنکه بتوانند نیازهای حوزه یا منطقه خود را با سهولت و مستمراً تأمین کنند، باید در مبادله اقتصادی به دیگر حوزه‌ها وابسته باشند. «نظام جهانی» واحدی است که دارای تقسیم کار واحد، اما نظام‌های متعدد فرهنگی است. نظام جهانی می‌تواند واجد یک نظام سیاسی مشترک نیز باشد که در این صورت یک امپراطوری جهانی خواهد بود. در مقابل، نظام جهانی که فاقد نظام سیاسی باشد به یک اقتصاد جهانی تغییر شکل می‌دهد. نظام جهانی، یک نظام تاریخی است که منطقی واحد و مجموعه‌ای از قواعد بر آن حاکم است که اشخاص و گروه‌ها در داخل آنها و از طریق آنها در تعقیب منافع خود و بر اساس ارزش‌هایشان با هم مبارزه می‌کنند.

نکته ۲: از نظر تاریخی تحول نظام جهانی مدرن از قرن شانزدهم به قرن بیست و یکم طی دو مرحله صورت گرفته است. تا قرن هجدهم نظام بر اساس تقویت دولت‌های اروپایی مشخص شد. در قرن هجدهم، صنعتی شدن سبب شد که کمتر روی تولیدات کشاورزی تکیه شود و در این روند، دولت‌های اروپایی به تلاش خود برای یافتن بازارهای جدید ادامه دادند.

نکته ۳: والرشتاین مفهوم مرکز و پیرامون، توسعه ناموزون سرمایه‌داری و رابطه مبادله نابرابر استثماری را از نظریه وابستگی می‌گیرد و در عین حال از یک سو از رابطه میان مرکز و پیرامون برای درک تحولات مرکز استفاده می‌کند.

کلمه مثال ۴: والرشتاین در بسیاری از مباحث خود از چه چیزی متأثر است؟

- (۱) وابستگی (۲) همگرایی (۳) مارکسیسم (۴) نوسازی و توسعه

پاسخ: گزینه «۳» والرشتاین در بسیاری از مباحث خود از مارکسیسم متأثر است. این در مورد سایر اندیشمندان این مکتب مانند سمیر امین و آندره گوندر فرانک نیز صادق است.

کلمه مثال ۵: مفهوم توسعه ناموزون سرمایه‌داری در نظریه نظام جهانی متأثر از کدام یک از نظریات زیر است؟

- (۱) مارکسیسم (۲) نوسازی (۳) وابستگی (۴) ثبات هژمونیک

پاسخ: گزینه «۳» والرشتاین مفهوم مرکز و پیرامون، توسعه ناموزون سرمایه‌داری و رابطه مبادله نابرابر استثماری را از نظریه وابستگی می‌گیرد و در عین حال از یک سو از رابطه میان مرکز و پیرامون برای درک تحولات مرکز استفاده می‌کند.



مدرسان شریف

فصل هفتم

«سازهانگاری»



درسنامه (۱): تجزیه و تحلیل رویکرد سازهانگاری در مطالعه روابط بین‌الملل

مفهوم‌سازی

یکی از نظریه‌های مهم در دهه اخیر در روابط بین‌الملل، سازهانگاری یا برسازنده‌گرایی (Constructivism) است که نه تنها از نظر فهم نوینی که از روابط بین‌الملل در بُعد محتوایی به ما می‌دهد، اهمیت دارد. بلکه در عین حال تلاشی در حوزه فرانتزوری است. سازهانگاری از نظر مباحث فرانتزوری در میانه طیف اثبات‌گرایان و پس‌ساختارگرایان و در مباحث محتوایی در میانه واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار می‌گیرند. تأسیس رشته روابط بین‌الملل در فضای غلبه الگوهای پوزیتیویستی و گرایش‌های برآمده از انقلاب رفتاری در آمریکا، موجب پذیرش آن از سوی مفروضات مادی‌گرایانه، واقع‌گرایانه و سودمندگرایانه شد و در گسترش خود تا حد زیادی از عرصه مناقشات موجود علیه این مفروضه‌ها که در علوم اجتماعی در جریان بود، دور ماند. یکی از مهم‌ترین بازاندیشی‌ها، سازهانگاری بود که به واسطه طرح آن، مناقشه سازهانگاری - پوزیتیویسم به جریان غالب منازعه در علوم اجتماعی بدل شد. این تحولات از اوایل دهه ۸۰ به عرصه مطالعه روابط بین‌الملل نیز راه یافت و مفروضات بنیادین جریان غالب را مورد تردید قرار داد؛ امری که باعث ظهور مناظره سوم (بازاندیشان(سازهانگاران) و خردگرایی) در روابط بین‌الملل شد. کاکس عنوان می‌کند که مناقشه موجود در مناظره سوم، به راحتی قابلیت طرح بر اساس چالش تاریخ‌گرایی (سازهانگاری) و پوزیتیویسم در فلسفه و علوم اجتماعی را دارد. او عنوان می‌کند تلقی‌های بنیادین سازهانگاران از انتقال مفاهیم آن‌ها به عرصه روابط بین‌الملل، مناقشه فعلی را شکل داده است. اغلب نیکلاس اونف را به عنوان آغازگر گسترش سازهانگاری به روابط بین‌الملل مطرح می‌کنند. اقدامات اونف توسط افرادی چون ریچارد اشلی، راب واکر، فردریک کراتوچویل، آندره دسلر، جان راگی و در نهایت الکساندر ونت پی‌گرفته شده و ادبیات سازهانگاری در روابط بین‌الملل گسترش داده شده است. آنچه این جریان و مطلوبیت آن را افزایش داده، فروپاشی شوروی و ناتوانی جریان غالب (واقع‌گرایی) برای ارائه درکی قابل قبول از آن است. مسئله ناتوانی از درک تغییر به واسطه تلقی ایستا از ساختار، مسئله‌ای بود که جریان غالب، خصوصاً نواقح‌گرایی، به واسطه آن مورد نقد بود. در مقابل تفسیر والتز از این واقعه، تفسیر سازهانگاران چون اونف و ونت قانع‌کننده‌تر بود.

نکته ۱: از منظر سازهانگاری، رابطه جنگ سرد بین ایالات متحده آمریکا و شوروی، یک ساختار اجتماعی بود که در آن دو بازیگر اصلی یکدیگر را به صورت دشمنان خود و منافع خویش تعریف می‌کردند. در حقیقت جنگ سرد زمانی پایان پذیرفت که دو ابرقدرت یکدیگر را به مثابه گذشته تعریف نکردند.

کج مثال ۱: تفاوت سازهانگاری با نظریه انتقادی در چیست؟
 (۱) ابعاد فرانتزوری (۲) تأکید بر رفتار دولت (۳) تأکید بر تحلیل تجربی (۴) مفهوم خرد فردی و خرد جمعی (دکتری ۹۶)

پاسخ: گزینه «۳» در اینکه آیا سازهانگاری نظریه‌ای انتقادی است یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را نظریه انتقادی عام می‌دانند و برخی مثل پست‌مدرن‌ها می‌گویند، سازهانگاری نظریه‌ای انتقادی نیست، بلکه بیشتر نظریه‌ای اثبات‌گراست و برخی نیز از جمله خود ونت نظریه‌پرداز معروف سازهانگار آن را «راه میانه» تعریف می‌کند و بیان شده است که «هم در حوزه مباحث فرانتزوری و هم محتوایی روابط بین‌الملل در میانه راه قرار دارد.» در خصوص علت شکل‌گیری این نظریه خود ونت در کتاب معروفش «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» می‌گوید: «احیای تفکر سازهانگاران در مورد سیاست بین‌الملل با پایان جنگ سرد سرعت یافت، مسأله این بود که جریان اصلی نظری در روابط بین‌الملل در تبیین پایان جنگ سرد یا در نگاهی کلی‌تر، در توضیح تغییر نظام با مشکل مواجه شده بود.»

رویکردهای سازهانگار در مطالعه روابط بین‌الملل

با وجود تنوع گرایش‌های سازهانگار در فلسفه و علوم اجتماعی در عرصه روابط بین‌الملل نیز با تنوع گرایش‌های سازهانگاری روبه‌رو هستیم، اما به صورت کلی، می‌توان سازهانگاران روابط بین‌الملل را به دو دسته تندرو و میانه‌رو تقسیم کرد. رادیکال‌ها در نفی کامل آرمان مدرنیسم مبنی بر شناخت



روش‌مند جهان، بهبودگرایی و ترقی شکل می‌گیرند و به نظریه‌پردازانی چون نیچه، هایدگر، فوکو، دریدا و لیوتار استناد می‌کنند و از این منظر انتقادی، ریشه‌های خردگرایانه و مدرنیستی مطالعه روابط بین‌الملل، آرمان‌ها و دغدغه‌های آن‌ها را به نقد می‌کشند و در نهایت، مایل‌اند که آن‌ها را در ارتباط با قدرت مستقر درک کنند. در مقابل تندروها، گرایش‌های میانه‌روها قرار دارد که ضمن نقد خردگرایان و نیز پست‌مدرنیست‌ها، قصد دارند به فراسوی مناظره سوم حرکت کنند و به تدوین یک برنامه پژوهشی جهت مطالعه روابط بین‌الملل دست بزنند. بر این اساس کابالکوا می‌گوید که سازه‌انگاری در پی ارائه راه‌حلی برای فهم ابعاد تغییریابنده‌ای است که گرایش‌های غالب، قادر به فهم آن‌ها نبوده‌اند. سازه‌انگاری معتقد است که ساختار بین‌الملل نه امر از پیش داده شده، بلکه امری برآمده از دیالکتیک دائمی ساختارها و بازیگرانی است که بر اساس معانی ذهنی خود، نه لزوماً عقلانیت ابزاری، دست به کنش می‌زنند. در اینجا ساختار نظام در چنان فضایی از امکانات و محدودیت‌ها ظاهر می‌شود که بازیگران در آن بر اساس ادراکات، اهداف و توانایی‌های متفاوت خود، دست به کنش می‌زنند. او می‌گوید: سازه‌انگاران، جهان و از جمله جهان بین‌المللی را یک پروژه برساخته (Constructed) بی‌پایان می‌دانند که بر ساختن آن بر زمینهای از ادراکات و تلقی‌های زمینه‌مند فراهم می‌آید. اونف نیز عنوان می‌کند که سازه‌انگاری با نقد مفروضه‌های تجربه‌گرایانه غالب، معتقد است که شاخص‌های این عرصه بر اساس قوام‌بخشی متقابل و بدون آغاز و پایان ساختار-کارگزار شکل می‌گیرد. وی عنوان می‌کند که انسان‌ها جهان را بر اساس تلقی ذهنی و زبانی خود می‌سازند، ولی واقعیت ظاهر شده، مستقل از آن‌ها وجود دارد. جان راگی نیز با تأکید بر قرار داشتن هستی‌شناسی بدیل در مرکزیت سازه‌انگاری عنوان می‌کند که این گرایش، به نقش اساسی آگاهی و ذهنیت‌های مشترک در تکوین روابط بین‌الملل توجه دارد. راگی در مقاله‌ای با استفاده از ایده نظام دانایی اجتماعی (به پیروی از میشل فوکو) آن‌ها را مجموعه‌ای از قواعد و هنجارهای بین‌الذهانی می‌داند که افراد در چهارچوب آن، جهان را درک می‌کنند و آن را می‌سازند. راگی با نقد تمایل جریان غالب، جهت آغاز تحلیل از «هست‌ها» به عنوان واقعیت‌های از پیش داده، عنوان می‌کند که آن‌ها امکان صلح را بر حسب قطعیت «هست» دنبال می‌کنند، در حالی که نظام موجود، برساخته دوران جدید بوده و قابلیت دگرگونی دارد. اگر تعاریف جمعی از واقعیت، شاخصه‌های این واقعیت را می‌سازند، دگرگونی این تعاریف امکان آن را فراهم خواهد کرد که تاریخ به نوعی دیگر ساخته شده و صلح از دل آن پدیدار شود. ونت نیز سازه‌انگاری را نوعی ایدئالیسم ساختاری می‌داند. در بعد ایدئالیستی معتقد است ساختارهای اجتماعی، محصول انگاره‌های مشترک انسانی است و در بعد ساختاری معتقد است نهادها و قواعد مستقر (ساختارها) دارای سرشتی عینی و محدودکننده برای بازیگران هستند. آدلر نیز با اشاره به تلقی پویای سازه‌انگاری عنوان می‌کند سازه‌انگاری، جهان را پروژه‌ای در حال برساخته شدن می‌داند، به گونه‌ای که واقعیت در حال شدن است تا در حال بودن.

نکته ۲: سازه‌انگاری مدلی از تعاملات بین‌المللی را ارائه می‌دهد که طی آن مساعی لازم را به عمل می‌آورد تا تأثیر هنجاری ساختارهای نهادی بنیادی را بررسی کرده، ارتباط میان دگرگونی‌های هنجاری، هویت و منافع دولت‌ها را مشخص کند.

کلمه مثال ۲: کدام رهیافت، منافع ملی را یک برساخته اجتماعی می‌داند؟
 (۱) ذهنی‌گرایی (۲) عینی‌گرایی (۳) تعامل‌گرایی (۴) بین‌الذهنی‌گرایی (سراسری ۹۶)

پاسخ: گزینه «۴» بین‌الذهنی‌گرایی، منافع ملی را یک برساخته اجتماعی می‌داند. منافع ملی برحسب ارزش‌هایی تعریف می‌شود که بر پایه هویت ملی به صورت مشترک در ذهنیت جمعی تصمیم‌گیرندگان و جامعه تکوین یافته و تعقیب و تأمین آن در سیاست خارجی ضروری است. این تعریف و تلقی از منافع ملی در چارچوب سازه‌انگاری ارائه شده است. از نگاه سازه‌انگاران محتوای منافع ملی به صورت یک امر معنادار در چارچوب معانی مشترک بر ساخته و موجه می‌شود. در واقع ذهنیت افراد منافع ملی را شکل می‌دهد.

مسئله هویت

اونف با اشاره به مسئله هویت به عنوان امری محوری در سازه‌انگاری عنوان می‌کند که هویت، امری برساخته در فرایند مشارکت در معانی جمعی و اجتماعی است. در چهارچوب این هویت است که یک بازیگر عرصه بین‌المللی، تصورات خود از دیگران و اهداف خود را مشخص می‌کند و به کنش می‌پردازد و ساختار را در رابطه با دیگران شکل می‌دهد. پس امکان دگرگونی هم دقیقاً در همین ذهنیات نهفته است. وی سازه‌انگاری را حاصل عمیق‌تر نشدن فهم نسبت‌ها به ماهیت کنش انسانی می‌داند که امکانات بالایی را جهت شکل دادن به آینده می‌دهد. این نظریه، تصور کشورها را به صورت کنشگران ذره‌ای خودپرستی نمی‌پذیرد که منافعشان پیش از تعامل اجتماعی بین‌المللی شکل گرفته و آن‌ها صرفاً به منظور تأمین اهداف راهبردی وارد روابط بین‌الملل می‌شوند. سازه‌انگاری از طریق رهیافت سیاست هویت تلاش می‌کند چگونگی نقش و تأثیرات اجتماعات بین‌الذهانی مانند ناسیونالیسم، قومیت، مذهب، فرهنگ، جنسیت و نژاد در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی را توضیح دهد. شناخت چگونگی شکل‌گیری هویت‌ها، منافع، نوع هنجارها و رویه‌هایی که باز تولید آن‌ها توأم و قوام‌بخشی‌شان متقابل بوده، مهم‌ترین اهداف نظری سازه‌انگاری است. اهمیت موضوعات هویتی از قبیل هنجارها، ایده‌ها، یادگیری و تشکیل هویت به این علت است که سازه‌انگاری تصور می‌کند هویت‌ها به صورت بالقوه بخشی از رویه‌های قوام‌بخش کشورها بوده و در نتیجه، کنش‌های آن‌ها را در داخل و خارج برمی‌انگیزد. لحاظ کردن سیاست هویت به معنای قائل شدن تفاوت میان کشورهای مختلف از طریق اذعان به نقش سازنده فرهنگ به مثابه یک نظام معانی بین‌الذهانی و ساختار اجتماعی در شکل‌گیری و تکوین هویت و منافع کشورهاست. چنان‌که گفتیم سازه‌انگاری انواع مختلفی دارد، ولی همه اشکال آن در سه گزاره و مفروضه هستی‌شناختی مشترک هستند: ۱- ساختارهای هنجاری و ایده‌ها، هنجارها و ارزش‌های بین‌الذهانی مشترک، تأثیر و نقش مهمی در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی



مدرسان شریف

فصل هشتم

«پست‌مدرنیسم (پساتجددگرایی)»

درسنامه (I): پست‌مدرنیسم و ابعاد ماهوی روابط بین‌الملل



مفهوم‌سازی

از جمله جریان‌های اصلی درگیر در مناظره سوم که حوزه اصلی مناظرات را از مسائلی چون موضوع و روش به موضوعاتی چون بنیادهای شناخت کشیدند، پساتجددگرایی و پساتجددگرایی بودند. با نفوذ این جریان و سپس سازه‌انگاری، مناظره سوم جنبه فرانتزوی و صبغه‌ای فلسفی یافته و به ارزیابی روابط بین‌الملل از «خود» به عنوان یک رشته علمی کشیده شده است. در دو دهه پایانی قرن بیستم بود که استدلال‌ها و تعبیرهای پست‌مدرنیستی وارد روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی شدند. اندیشمندان پست‌مدرن، حوزه‌های مختلف علوم انسانی اعم از فلسفه، هنر، روانشناسی و نیز پزشکی را درنوردیده و تشکیکی رادیکال در مفروضات و تجویزهای مدرنیستی ایجاد کردند و پرسش‌های نوینی را خلق کردند. لغو مشروعیت مدرنیسم، ضدیت با ذات‌گرایی فراروایت و به طور کلی شناخت مدرن، موضوعات و تحولات ساده‌ای نبودند که در حوزه‌های مختلف علوم انسانی بی‌تأثیر باشند. رشته‌های روابط بین‌الملل، علوم سیاسی و مطالعات راهبردی نیز از گزاره‌های روش‌شناختی پست‌مدرنیسم تأثیرات مهمی پذیرفتند. هرچند این تأثیرپذیری محدود و پراکنده بود، اما گسترش موضوعی پست‌مدرنیسم و کارآمدی اندک اندیشه‌ها و مکاتب عقل‌گرا (مانند رئالیسم و ایدئالیسم) سبب شدند تا محققان این حوزه‌ها، روش مطالعه و رهاوردهای مفهومی پست‌مدرنیسم را مورد توجه قرار دهند.

نکته ۱: پست‌مدرنیسم بر این اعتقاد است که دیدگاه محدود و جزئی‌نگر واقع‌گرایی نسبت به روابط بین‌الملل سبب می‌شود تا آن در حد یک مدل ساده و یکپارچه تقلیل داده شود. بر اساس دیدگاه پست‌مدرنیسم، مدل مزبور بسیار متعصبانه بوده و روایت تک‌سویه و محدودی را برای پیشبرد منافع بازیگران قدرتمند سیاست بین‌الملل بازگو می‌کند.

کلمه مثال ۱: منظور کمیل از «روایت‌سازی واقعیت» چیست؟ (دکتری ۹۷)

۱) امکان روایت فراگیر از واقعیت

۲) ابعاد نسبی واقعیت در یک روایت

۳) انفکاک روایت در فهم و تکوین واقعیت

پاسخ: گزینه «۴» منظور کمپیل از روایت‌سازی واقعیت، اهمیت روایت برای فهم و تکوین واقعیت است. از منظر پسانوگرایی و به پیروی از اندیشه نیچه، پایه و اساس جهان واقعی از چشم‌اندازها و تفاسیری تنیده شده است که هیچ‌یک نمی‌توانند ادعا کنند با واقعیت به‌طور فی‌نفسه ارتباط دارند. کمپیل از قول هایدن وایت توضیح می‌دهد که روایت نقش مرکزی نه‌تنها برای یک‌یک رویدادها بلکه در برساختن آن‌ها دارد. این همان چیزی است که کمپیل آن را «روایت‌پردازی واقعیت» می‌خواند. مطابق این برداشت، رویدادها از وضعیت واقعی برخوردارند، نه فقط چون رخ داده‌اند بلکه چون به یاد آورده می‌شوند و جایگاهی در روایت دارند.

پساتجددگرایان به اشکال متفاوت روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار دادند. البته می‌توان گفت که اکثر نوشته‌های پساتجددگرایان در روابط بین‌الملل به شکل کاربرد مفاهیم، روش‌ها و اندیشه‌های بنیادین این جریان در روابط بین‌الملل بوده است و ما باید با احتیاط از وجود نظریه‌پردازان پساتجددگرا در این حوزه سخن بگوییم، زیرا بسیاری از آنها نشان داده‌اند که به شکل کامل پایبند آرای پساتجددگرایان نیستند. باید به یاد داشت که خود نویسندگان اصلی پساتجددگرا نیز از نامیدن خود با این عناوین ابا داشته و دارند. **واسکز** در ارزیابی تأثیرات پساتجددگرایی بر حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل به ابعاد مهم این اندیشه اشاره می‌کند:

- ۱- واقعیت واحدی وجود ندارد.
- ۲- طرح انتخاب به جای حقیقت: همه چیز برساخته است و در واقع، هر آنچه هست محصول انتخاب‌هایی است که صورت گرفته است.
- ۳- واقعیت به عنوان برساخته اجتماعی: اگر آنچه هست دل‌خواهانه و محصول گزینش انسانی باشد، هر آنچه هست توسط مردم ساخته شده است. این باورها و رفتارها هستند که واقعیت را خلق می‌کنند. پس واقعیت، تحمیل انسانی است.

۴- زبان و چهارچوب‌های مفهومی در معرض پیشگویی‌های خودتحقق‌بخش هستند: تحقیق علمی نمی‌تواند رها از ارزش باشد، چون خود به ساخته شدن ساختارهایی کمک می‌کند که برخی از سبک‌های زندگی یا اشکال زندگی را تأیید و بقیه را نابود می‌کنند. پس علم فقط یک ابزار مفید نیست، بلکه رویه‌ای است که یک شیوه زندگی را خلق می‌کند. هر کس که کنترل هویت را داشته باشد، تأثیری عمیق بر سرنوشت و زندگی فرد، گروه و جامعه خواهد داشت. بنابراین هویت یک امر مبتنی بر قدرت است و از آنجا که نوعاً انتخابی نیست، نوعی تخطی از آزادی انسانی است.

۵- تلقی گفتمان هویت‌یابی و برساخته‌شدن هویت به عنوان شکلی از قدرت.

کج مثال ۲: کدام نوع قدرت در قالب گفتمان‌سازی، تثبیت معانی و ممکن و مشروع ساختن بعضی از کنش‌ها و رفتارها نمود می‌یابد؟ (سراسری ۹۶)

(۱) مولد (۲) نهادی (۳) ابزاری (۴) اجباری

پاسخ: گزینه «۱» قدرت مولد: این شکل از قدرت، در قالب مفهوم قدرت به مثابه روابط اجتماعی همان چهره چهارم قدرت است، که ریشه در آراء و افکار اندیشمندان پست‌مدرن و به‌ویژه میشل فوکو دارد. چون در هر دو مفهوم‌بندی و چهره‌پردازی، بر نقش سازنده و تأثیرات گفتمان در حیات سیاسی و بین‌المللی تأکید می‌شود. بنابراین قدرت مولد عبارت است از تکوین و تأسیس کلیه سوزده‌های اجتماعی از طریق روابط اجتماعی متنوع و متعدد به‌وسیله نظام دانش و رویه‌های گفتمانی، در نتیجه قدرت مولد فراتر از ساختارها می‌رود و به نظام‌های دلالت و معنا که خود ساختارمند می‌شوند ولی ساختار نیستند می‌پردازد.

کج مثال ۳: در نگاه پسامدرن، گفتمان (زیستواره) برجسته می‌شود. (سراسری ۹۱)

(۱) ملی‌گرایی (۲) فرقه‌گرایی (۳) قومیت‌گرایی (۴) هویت‌گرایی

پاسخ: گزینه «۴» تلقی گفتمان هویت‌یابی و برساخته‌شدن هویت به عنوان شکلی از قدرت، از رویکرد اصلی در نظریه پسامدرنیسم یا پساتجددگرایی است.

برساخته‌انگاری در اندیشه پسا ساختارگرایان

همان‌گونه که دیده می‌شود، مجموعه نکات مورد توجه واسکز به جنبه برساخته‌انگاری موجود در اندیشه پساتجددگرایان مربوط است که بر مبنای آن نیل به واقعیت یا حقیقت، فی‌نفسه بی‌معناست و واقعیت چیزی است که ساخته می‌شود. پورتر به درستی اشاره می‌کند که پساتجددگرایی در روابط بین‌الملل به لحاظ تأکیدی که بر نقش زبان، گفتمان و خطابه در برساختن روابط قدرت از یک سو و برساخته شدن مجموعه‌های شناختی از سوی دیگر دارد، در دو بُعد مطالعه روابط بین‌الملل و نقش برساخته‌شدن معنا در نظام بین‌الملل و بنیان‌های معرفت‌شناختی حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل حائز اهمیت است.

در نتیجه، آنچه در نوشته‌های پساتجددگرایانه در حوزه روابط بین‌الملل رخ می‌نماید، نقد گفتمانی روابط بین‌الملل اعم از گفتمان‌های نظری آکادمیک و گفتمان‌های مسلط در عرصه روابط بین‌الملل با تأکید بر سرشت برساخته آنهاست. تکیه بر روش‌های پساتجددگرایانه چون شالوده‌شکنی، تبارشناسی و نشانه‌شناسی در نقد این گفتمان‌ها، نفی سوژگی، اشکال‌بازنمایی، با توجه به روابط قدرت هم در گفتمان‌ها و هم در رشته روابط بین‌الملل و هم در عرصه روابط بین‌الملل و تحولات ناشی از تغییر در مفهوم زمان و مکان، اشکال جدید قدرت، رشد شبیه‌سازی‌ها و..... در مطالعات متأثر از پساتجددگرایی در روابط بین‌الملل مشهود است. به بیان **دردریان**: گفتمان‌هایی که به نیروهای قوی اجتماعی اتکا دارند به نام عینیت علمی به «رژیم‌های حقیقت» قوام می‌بخشند. روش‌های تحلیلی پسا ساختارگرایانه ابزار جدیدی برای نقد این قلمرو قدرت و شناخت فراهم می‌سازند، روش‌هایی که بالقوه برای ارزیابی نظریه‌های علوم اجتماعی نیز مفیدند.

نقطه عزم پسا ساختارگرایی/پسا تجددگرایی در روابط بین‌الملل این است که جهان را نمی‌توان از رویه‌های تفسیری که از طریق آنها جهان آشنای ما ساخته می‌شود، جدا کرد. در نتیجه، توجه پسا ساختارگرایان بیش از هر چیز به زبان، گفتمان، متون و معانی است. از این منظر جهان روابط بین‌الملل نیز یک متن است، اما قدرت‌هایی هستند که قرائت متن را کنترل می‌کنند ولی به خود بر اساس تاریخ هویت می‌بخشند. دیدیم که پساتجددگرایان از تکثر و تنوع در مقابل تمامیت‌بخشی، روایت‌های کلان و... حمایت می‌کنند و دعاوی صدق و حقیقت را که مدعای علوم نوین است به چالش می‌کشند. تأکید بر بعد گفتمانی و برساخته بودن واقعیات روابط قدرت، حاشیه‌گذاری و..... بُعد دیگر مورد توجه پساتجددگرایان در روابط بین‌الملل و یا حتی نویسندگانی است که تنها به درجاتی از این جریان فکری تأثیر پذیرفته‌اند. نخستین گام در نشان دادن اینکه چگونه یک فرایند، چشم‌انداز، مفهوم یا واقعیت به شکلی اجتماعی برساخته شده، این است که از آن فاصله گرفته شود و به نوعی بیگانه تلقی گردد یا به بیانی دیگر، از آن **آشنایی زدایی** شود. بر خلاف برداشت‌های رایج از نظریه‌ها و مفاهیم روابط بین‌الملل، تلاش می‌شود نگاهی نو به آنها افکنده شود و این امر مستلزم کنار گذاشتن برداشت‌ها، روش‌ها، واژگان و صورت‌بندی‌های گفتمانی غالب در روابط بین‌الملل است.

کج مثال ۴: مسئله نظام معنایی در روابط بین‌الملل در نظم سیاسی مطرح است. (سراسری ۹۰)

(۱) سنتی (۲) مدرن (۳) پسامدرن (۴) وستفالیایی

پاسخ: گزینه «۳» از آنجا که در نظم سنتی به ذهنیات و در نظم مدرن و نظم وستفالیایی به عقل توجه شده است، بنابراین می‌توان گفت که نظم معنای مربوط به نظم سیاسی مکتب پست‌مدرن‌هایی مانند فوکو و لیوتار است.



مدرسان شریف

فصل نهم

«نظریه گفتمان»



درسنامه (۱): تجزیه و تحلیل نظریه گفتمان در مطالعه روابط بین الملل

مفهوم سازی

رویکردها و رهیافت‌های مختلفی در نظریه تحلیل گفتمان وجود دارد. به طور کلی می‌توان سه نوع تحلیل گفتمانی را از یکدیگر متمایز کرد: **تحلیل گفتمانی**، **روان‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی انتقادی**. تحلیل‌گران گفتمانی، گفتمان را به معنای ساختارهای زبانی فراجمله یا متن تعریف می‌کنند. بر خلاف رویکرد سازه‌نگاری، بر اساس تحلیل گفتمانی، معنای بین‌الذهانی نمی‌تواند در خودش درک شود، بلکه تکوین آن از طریق زبان میسر است. روانشناسان اجتماعی نیز گفتمان را به صورت یک مفهوم خرد به کار می‌برند و رابطه قدرت و زبان را که صرفاً منعکس‌کننده قدرت است، مطالعه می‌کنند. در این رویکرد، روابط قدرت خارج از زبان شکل می‌گیرد و زبان یا گفتمان تنها آن را بازنمایی می‌کند. بنابراین گفتمان ارتباط منظم و مداومی با ساختارهای کلان اجتماعی ندارد. فراتر از این شکل‌گیری گفتمان توسط مناسبات قدرت و همچنین تأثیرات قوام‌بخش و تأسیس گفتمان بر هویت‌ها، روابط و باورهای اجتماعی توضیح داده نمی‌شود. زبان‌شناسی انتقادی، این نوع تعریف از گفتمان را نقد جدی می‌کند و آن را بازتاب‌دهنده صرف روابط قدرت خارج از آن نمی‌داند، بلکه برای آن ماهیتی تأسیسی قائل است. در این رویکرد، گفتمان به صورت یک مفهوم کلان تعریف و به کار گرفته می‌شود که فرایندهای اجتماعی را شکل می‌دهد. بنابراین گفتمان، نقش اساسی در ایجاد و تقویت هویت‌ها و باورهای اجتماعی دارد. همچنین گفتمان، خودمختار و مستقل است و صرفاً از قدرت اجتماعی نشئت نگرفته، بلکه خود نوعی تجلی و نمود قدرت اجتماعی است.

کج مثال ۱: کدام رویکرد نظریه تحلیل گفتمان، معتقد به این است که روابط قدرت خارج از زبان شکل می‌گیرد و تنها زبان و گفتمان آن را بازنمایی می‌کنند؟

- (۱) تحلیل گفتمانی (۲) زبان‌شناسی انتقادی (۳) روانشناسان اجتماعی (۴) گزینه‌های ۲ و ۳

پاسخ: گزینه «۳» روانشناسان اجتماعی گفتمان را به صورت مفهوم خرد به کار می‌برند و رابطه قدرت و زبان را مطالعه می‌کنند که صرفاً منعکس‌کننده قدرت است. در این رویکرد روابط قدرت خارج از زبان شکل می‌گیرد و تنها زبان یا گفتمان آن را بازنمایی می‌کند، بنابراین گفتمان، ارتباط منظم و مداومی با ساختارهای کلان اجتماعی ندارد.

تحلیل انتقادی گفتمان، فراتر از توصیف ساختار و کارکردها و اعمال گفتمانی است. این نوع تحلیل برای تبیین پدیده‌های زبانی و کردارهای گفتمانی به بررسی مقولاتی چون مناسبات قدرت و زبان، هژمونی و قدرت، پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک و فرایندهای ایدئولوژیک در گفتمان، هژمونی و نابرابری در گفتمان می‌پردازد و عناصر گفتمانی و غیر گفتمانی را در ارتباط با دانش زمینه‌ای بازیگران سیاسی مطالعه می‌کند. در حقیقت، نظریه گفتمان در سنت انتقادی، به نقش معنادار کردارها یا رویه‌ها و اندیشه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی می‌پردازد و شیوه‌هایی را بررسی می‌کند که از طریق آن، نظام‌ها و ساختارهای معانی، نوع خاصی از کنش و عمل را ممکن می‌سازد.

در چهارچوب تحلیل انتقادی گفتمان نیز تعاریف متفاوتی از گفتمان ارائه شده است. بعضی از تحلیل‌گران انتقادی، گفتمان را همچون ایدئولوژی تعریف کرده‌اند، با این تفاوت که گفتمان بر خلاف ایدئولوژی واجد ویژگی‌های تقلیل‌گرایانه، حقیقت‌مدارانه، جهان‌شمولی و هژمونی نبوده و جهان‌بینی را توجیه نمی‌کند. بنابراین گفتمان فراتر از ایدئولوژی سنتی، یعنی مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ایده‌هایی است که کنشگران اجتماعی از طریق آن به توضیح و توجیه کنش سازمان‌یافته اجتماعی خود می‌پردازند، علاوه بر این، انواع مختلفی از اعمال اجتماعی و سیاسی، نهادها و سازمان‌ها را دربرمی‌گیرد. **فوکو گفتمان را عام‌تر از ایدئولوژی سیاسی می‌داند**، به گونه‌ای که ممکن است سازوکارهای آن، مرزهای چند ایدئولوژی را درنوردند. در نتیجه وی به سه دلیل ترجیح می‌دهد که به جای ایدئولوژی از مفهوم گفتمان استفاده کند: نخست، مفهوم ایدئولوژی به طور ضمنی و تلویحی متضمن تفکیک بین عین و ذهن یا ارزش و واقعیت است. دوم، این اصطلاح لزوماً به سوژه یا فاعل شناسای خودمختار ارجاع می‌دهد و سوم اینکه، مفهوم ایدئولوژی در ارتباط با عوامل و عناصر زیربنایی مادی و اقتصادی، ماهیتی روئینایی و ثانویه می‌یابد. در حالی که گفتمان بر این امر دلالت دارد که واقعیت و حقیقت یک سازه گفتمانی بوده و فاعل شناسا نیز خود یک موضعه گفتمانی است. همچنین گفتمان، ماهیتی اولیه و بنیادین دارد که همه چیز در آن معنا می‌یابد.

همچنین فوکو گفتمان را به صورت شبکه‌های معنایی یا نظامی از اشیا تعریف می‌کند که رفتار آدمی را شکل می‌دهند. وی در کتاب دیرینه‌شناسی دانش، گفتمان را مجموعه احکام متعلق به صورت‌بندی گفتمانی واحد یا مجموعه‌ای از گزاره‌ها و احکام جدی معنا می‌کند که در یک عصر به وحدت می‌رسند و انسان‌ها به وسیله آن هویت و اجتماع خود را تعریف می‌کنند. گزاره در دستگاه فلسفی فوکو، نوعی کنش رفتاری است که معنا را به شنونده منتقل می‌کند و بر مدل‌های خاصی دلالت دارد. این گزاره‌ها در صورت‌بندی‌های گفتمانی، معانی متفاوتی را منتقل می‌کنند. صورت‌بندی گفتمانی، نظام خودمختار کنش‌های رفتاری است که قواعد خاصی بر آن حاکم است و گزاره‌ها در چهارچوب آن، نظامی از نشانه را ایجاد می‌کنند. هر صورت‌بندی گفتمانی بر چهار عنصر استوار است که آن را متمایز می‌سازد: ۱- ابژه که گزاره‌ها راجع به آن هستند. ۲- کارکرد بیانی که جایگاه و اهمیت گزاره‌ها را معین می‌کند. ۳- مفاهیم که گزاره‌ها در چهارچوب آنها نظم یافته و شکل می‌گیرند. ۴- راهبردهایی که در یک گفتمان ارائه می‌شوند و از آنجا دستخوش دگرگونی و دگردیسی می‌شوند.



نکته ۱: فوکو از دهه ۱۹۷۰ به بعد، تحت تأثیر نیچه، به تدریج «قدرت» را علت‌العلل همه امور و خالق همه چیز، از جمله انواع معرفت و نیز مفهوم صدق معرفی می‌کند. در واقع قدرت، همه چیز را خلق می‌کند؛ واقعیت، قلمرو، اشیا و حتی نحوه کاربرد مفهوم صدق. از آرای فوکو در باب گفتمان، چند اصل را می‌توان استنتاج کرد: اولاً، گفتمان امری فراگیر و شامل است که خارج از آن نمی‌توان اندیشید و فرار از آن ممکن نیست. ثانیاً، گفتمان، شبکه معنایی به هم پیوسته‌ای است که ذهن جمعی را می‌سازد. ثالثاً، این ذهن جمعی برساخته گفتمان، دائماً در حال تنازع و تحول است که علاوه بر توضیح استمرار و ثبات امور، مبین تغییر و دگرگونی‌ها نیز هست. رویکرد لاکلاو به گفتمان، شبیه دیدگاه بنونیسته، استعلایی است، یعنی گفتمان قبل از هر چیز وجود دارد که شناخت و کنش انسان را معنا می‌بخشد و تنها از طریق آن انسان قادر است جهان را فهم و درک کند. به عبارت دیگر امکان اندیشه، عمل و درک کامل به وجود گفتمانی بستگی دارد که پیش از هرگونه بی‌واسطگی عینی حضور دارد، ولی دچار تغییر و تحول می‌شود.



نکته ۲: لاکلاو و موفه گفتمان را مجموعه‌ای معنادار از علائم و نشانه‌های زبان‌شناختی و فرا زبان‌شناختی تعریف می‌کنند که از گفتار و نوشتار فراتر می‌روند. به نظر لاکلاو و موفه، همه چیز ماهیتی گفتمانی دارد یا نوعی سازه گفتمانی است و در ارتباط با دیگر اشیا معنا می‌یابد. بر این اساس، اشیا و کنش‌ها تنها به عنوان جزئی از یک نظام معانی گسترده (گفتمان) قابل درک و فهم هستند. در حقیقت معانی اجتماعی گفتارها، کنش‌ها و نهادها همگی در ارتباط با بستر و زمینه کلی‌ای درک می‌شود که بخشی از آن هستند. بنابراین موضوعات و مفاهیم برای معنادار بودن، باید بخشی از یک چهارچوب گفتمانی گسترده‌تر باشند. این مفهوم‌پردازی از گفتمان به معنای رابطه‌ای بودن هویت گفتمان است، یعنی گفتمان، هویت خود را از طریق رابطه‌ای کسب می‌کند که بین عناصر مختلف برقرار می‌شود. در نتیجه، بر اساس چگونگی ارتباط و پیوند عناصر مجزا، هم هویت فردی آن‌ها شکل می‌گیرد و هم هویت مجموع آن‌ها به عنوان کلیت واحدی به نام گفتمان. لاکلاو و موفه عمل جمع‌آوری اجزا و عناصر مختلف و قرار گرفتن آنها در کنار هم و کسب هویت جدید را **مفصل‌بندی** می‌نامند. به نظر آنان مفصل‌بندی، هر کنش و عملی است که رابطه میان عناصر گوناگون را ایجاد کند، به گونه‌ای که هویت آن‌ها در اثر این کنش تغییر کند.

تغییر گفتمانی

گفتمان‌ها نیز خود حاصل مفصل‌بندی هویت‌های زبانی متمایز و سیال هستند. گفتمان‌ها متصلب و تغییرناپذیر نیستند، بلکه چون حاصل مفصل‌بندی هویت‌های زبانی متمایز و سیال، یا آنچه ویتگنشتاین بازی زبانی می‌خواند، هستند، در طول زمان دستخوش تغییر شکلی و ماهوی می‌شوند. بر اساس آموزه‌های فوکو، همان‌گونه که توضیح داده شد، یکی از ویژگی‌های گفتمان این است که همه تغییرات آن لزوماً و ضرورتاً تغییرات همه‌جانبه و بنیادی نیست. چون بعضی از عناصر گفتمان در مقایسه با عناصر دیگر استمرار و ثبات بیشتری دارند و به سادگی دستخوش تغییر و تحول نمی‌شوند و بعضی دیگر از قابلیت تغییر زیادتری برخوردارند. به علت سلسله‌مراتب درونی که در انتظارات بیانی وجود دارد، مفاهیم و گزاره‌ها به صورت سلسله‌مراتبی به هم مرتبط می‌شوند و در سطوح مختلفی قرار می‌گیرند. در حقیقت آنها در یک ساختار سلسله‌مراتبی منظم آرایش می‌گیرند که بسته به جایگاهی که به خود اختصاص می‌دهند، ارزش و اهمیت متفاوتی می‌یابند. در این آرایش درخت‌گونه، اصول و عناصر محوری در لایه‌های زیرین قرار می‌گیرند که طبعاً تغییر و تحول آنها باعث تحولات بنیادین در گفتمان می‌شود. بعضی دیگر از عناصر و دقایق در سطوح بالای ساختار قرار می‌گیرند که ماهیتی ملموس و واقعی‌تر دارند. گزاره‌هایی نیز حد واسط این دو دسته از مفاهیم و عناصر هستند که امکان دارد در هر یک از سطوح و لایه‌ها تغییر و تحول صورت بگیرد.

تغییر از گفتمان، معنای دگرگونی و دگردیسی بنیادین، فراگیر و ماهوی دارد که در اثر تغییر در اصول حاکمه یک گفتمان حادث می‌شود. به عبارت دیگر، اگر هسته مرکزی و احکام ریشه‌ای گفتمان، زایل، دگرگون یا منسوخ شوند، تحول گفتمانی رخ می‌دهد، اما تغییرات در گفتمان کامل و ماهوی نیستند، بلکه ممکن است گزاره‌ها و مفاهیم فرعی در سطوح بالایی متحول شوند، بی‌آنکه اصول حاکم و بنیادین را دستخوش تغییر کنند. اگر تغییرات در مفاهیم و عناصری که فرع بر اصول حاکم هستند به وقوع بپیوندد، در این صورت تغییر در گفتمان واقع می‌شود و تحول درون‌گفتمانی شکل می‌گیرد. بنابراین تغییرات گفتمانی از عمق و گستردگی یکسانی برخوردار نیستند و آن را به یک میزان متحول نمی‌سازند. تنها زمانی یک گفتمان جای خود را به گفتمان دیگری می‌دهد که اصول حاکم بر آن به کلی تغییر کند.

کج مثال ۲: کدام‌یک از گزینه‌ها جزء تحول گفتمانی مورد نظر فوکو است؟

- (۱) تغییر بر گفتمان (۲) تغییر از گفتمان (۳) تغییر در برابر گفتمان (۴) تغییر با گفتمان

پاسخ: گزینه «۲» بر اساس موارد استخراج‌شده از افکار فوکو در مورد سلسله‌مراتب و آرایش درخت‌گونه در اصول و عناصر گفتمان، دو نوع تغییر و تحول گفتمانی قابل تصور و ممکن است: تغییر در گفتمان و تغییر از گفتمان.



نکته ۳: بر اساس موارد استخراج‌شده از افکار فوکو در مورد سلسله‌مراتب و آرایش درخت‌گونه در اصول و عناصر گفتمان، دو نوع تغییر و تحول گفتمانی قابل تصور و ممکن است: تغییر در گفتمان و تغییر از گفتمان.

همان‌گونه که لارسن توضیح می‌دهد از نظر والتز، ساختار نظام بین‌الملل دارای سه سطح مرتبط به هم است که علی‌رغم تغییر در آنها، ممکن است سیاست بین‌الملل ماهیت و ویژگی اصلی خود را حفظ کند. اگرچه معمولاً تغییر در لایه سوم، یعنی تعداد بازیگران و قدرت‌های بزرگ رخ می‌دهد، ولی به علت ارتباط و



مدرسان شریف

فصل دهم

«روش‌ها و سطوح مختلف در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی»

ضعف حاصله در عرصه نظریه‌پردازی در حوزه سیاست خارجی به دو دلیل است:


۱- تأکید صرف نظریه‌پردازان بر یکی از سطوح کلان و خرد

۲- نظریه‌پردازی انتزاعی نظریه‌پردازان سطح تحلیل کلان یا خرد.

علاوه بر ضعف‌های دوگانه متدولوژیک فوق، نظریه‌های پیشین دچار عدم قابلیت تصدیق تجربی نیز هستند. بدیهی است، در این مورد باید نظریه‌های موجود را به دو دسته تقسیم کرد: گروه اول که شامل نظریه‌های کلان نظام می‌شود، عمدتاً به لحاظ جنبه انتزاعی افزون‌تر و اتکا به قضایای تحلیلی بیشتر دچار این ضعف هستند. این نظریه‌ها به صورت مفروضه‌ها و «غول‌های» انتزاعی و مجردی شده‌اند که با نشان دادن وسیله به جای هدف در آن و به جای مفهوم نمودن سیاست خارجی خود، به صورت چنان مشکل‌غامضی درآمده‌اند که دانش‌پژوهان باید وقت خود را صرف درک خود آن نظریه کنند. از طرف دیگر، نظریه‌هایی که در قالب سطح تحلیل خرد جای می‌گیرند گرچه از ضعف فوق بری هستند، ولی آنچنان مشروح و جزئی هستند که اطلاق نظریه به معنای خاص کلمه بر آنان خالی از اشکال نیست.

به‌طور کلی تلاش‌های مربوط به نظریه‌پردازی در سیاست خارجی را می‌توان از لحاظ متدولوژیک، تحت سه رهیافت زیر طبقه‌بندی کرد:

۱- رهیافت کلان‌نظام ۲- رهیافت خرده‌نظام ۳- رهیافت اتصال دو سطح کلان و خرد

 نکته ۱: رهیافت کلان نظام، به کل نظام بین‌المللی اشاره دارد. متفکرانی که نظریه‌هایشان در این سطح تحلیلی جای می‌گیرد بر مفاهیم، مفروضه‌ها، قضایا و حجت‌های تجربی انتزاعی کلی تأکید دارند.

در سنامه (۱): رهیافت کلان نظام به عنوان راهنمای مطالعه و اقدام سیاست خارجی

رهیافت کلان

در واقع برای تحلیل رهیافت کلان نظام باید به موارد زیر توجه داشت: متغیرهای مستقل و وابسته، بازخوران، وابستگی، کنش متقابل، ساختار بازیگران، کارکرد، محیط داخلی و خارجی، سازواری و انطباق به معنی تطبیق دادن خود با شرایط محیط داخلی و خارجی، انقباض و انبساط به معنی مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی، فشار و ترمیم و تکثیر. به این معنا، مرجع بررسی و تحلیل اطلاعات برای نظریه‌پردازان کلان - نظام مبتنی بر ورودی‌های زمینه‌ساز از محیط بین‌المللی، عوامل تعدیل‌کننده و صحنه‌های پذیرنده سیاست خارجی ناشی از کل نظام بین‌المللی است. این دسته از دانشمندان با نادیده گرفتن یا کم‌توجهی به نقش کشور به عنوان زیرمجموعه نظام بین‌المللی در شکل‌گیری و اجرای سیاست خارجی، اصالتاً توجه خود را به مسائلی چون ترکیب ساختاری قدرت معطوف می‌کنند. دانشمندان چون مورگنتا، با دیدگاهی سنتی و چهار نظریه‌پرداز دیگر رفتارگرا یعنی مک‌کلاند، مدلسکی، روزکرانس و بالاخره کاپلان از جمله نظریه‌پردازان مشهور در این سطح به حساب می‌آیند. نظام‌های موازنه قدرت، بحران‌زدا، کشاورزی - صنعتی، متعادل - نامتعادل و بالاخره شش مدل وتوی واحدها - موازنه قدرت - دو قطبی منعطف - دو قطبی متصل - سلسله‌مراتبی - نظام عالمگیر جهانی به ترتیب نتیجه کار آنهاست. یکی از مفاهیم مطرح در نظام تعادل است که مورد توجه روزکرانس قرار دارد. وی تعادل را به تحولی و انقلابی تقسیم می‌کند که اولی دارای ویژگی سینوسی و دومی دارای ویژگی شتابدار است.

که مثال ۱: کدام رهیافت به کل نظام بین‌المللی اشاره دارد؟

(۲) رهیافت کلان نظام

(۱) رهیافت اتصال در دو سطح کلان و خرد

(۴) گزینه‌های ۱ و ۳

(۳) رهیافت خرد

پاسخ: گزینه «۲» رهیافت کلان نظام به کل نظام بین‌المللی اشاره دارد، در حالی که رهیافت خرد، معتقد است که رفتار سیاست خارجی کشورها عمدتاً تابعی از عوامل و عناصر داخلی است.



کلمه مثال ۲: عناصر تشکیل دهنده نظام‌ها از نظر ریچارد روز کرانس در بازشناسی نظام‌ها کدام است؟ (دکتری ۹۳)

- (۱) منبع آشوب‌ساز، مکانیسم تنظیم کننده، مقتضیات محیطی و نتایج (۲) پویش‌های بازدارندگی، امپریالیسم و ساختار بازیگران استیلایی
(۳) عوامل بحران‌زا و بحران‌زدا و میزان کنترل رهبران (۴) نهاده‌ها، بازخوردها، فشارهای محیطی، ظرفیت نظام در تحدید بحران‌ها
- پاسخ: گزینه «۱» عقاید روز کرانس به شرح زیر است:

- دولتها به عنوان بازیگران نظام منبع آشوب‌های ورودی هستند، گرچه گوهر نظام بین الملل آنارشیک است اما ذات نظام تحت تاثیر مکانیسم‌های رسمی و غیر رسمی مانند اتحادها قرار می‌گیرد.
 - برای بازشناسی نظام‌ها ۴ عنصر مکانیکی تشکیل دهنده آنها اشاره دارد: ۱- ورودی آشوب‌ساز: (ورودی‌هایی که با ورود ثبات را بر هم می‌زنند)
۲- مکانیسم تنظیم کننده ۳- مقتضیات محیطی ۴- خروجی و یا بازده نظام.
 - عامل مهم و تعیین کننده در عملکرد نظام به ترتیب اهمیت: ۱- جهت گیری و ابتکار رهبران ۲- میزان کنترل رهبران بر جامعه ۳- منابع در اختیار رهبران ۴- ظرفیت نظام در محدود نمودن آشوبها
 - او به این نتیجه گیری می‌رسد که نظام‌های چند قطبی و یا حداقل سه قطبی از ثبات بیشتری برخوردار هستند.
 - به دلیل اینکه او نظام بین الملل را یک نظام باز و انطباق گرا محسوب می‌دارد و در نتیجه مدعی است انسانها نظام بین الملل را به حرکت در می‌آورند پس باید تحول را در نظام انتظار داشت. (دلیل اینکه ادعا می‌نماید رهیافت او بهترین روشها برای پویش نظام بین الملل است).
- منبع: اصول روابط بین الملل، دکتر سید حسین سیف زاده.

کلمه مثال ۳: در نگاه رفتارگرایان، فهم منافع ملی بر کدام اصل استوار است؟ (دکتری ۹۵)

- (۱) ابزار (۲) اهداف (۳) کاربرد (۴) نتایج
- پاسخ: گزینه «۴» رفتارگرایی مفهومی است که نخستین بار توسط جان. بی. واتسون به کار گرفته شد. در این مکتب به کاربرد روش استقرایی و آزمون و خطا توجه می‌شود. از لحاظ روش استنتاج رفتارگرایی بر تعمیم مشاهده، از طریق روش‌های صریح، تجربی و عمدتاً قیاسی مبتنی است. در نگاه رفتارگرایان فهم منافع ملی بر «نتایج» آن استوار است.

یک بررسی از نظریات فوق، حاکی از آن است که نظریه‌پردازان فوق‌الذکر با تکیه بر سطح نظام بین‌الملل، اصولاً بر این مدعا پافشاری می‌کنند که شاخصه رفتاری کشورها تابع خروجی حاصل از شکل‌گیری قدرت در سطح کلان-نظام‌هاست که به طور جبری به عنوان ورودی بر دستگاه تصمیم‌گیری واحدهای عضو در نظام بین‌المللی حاکم شده و بدان سبب بر رفتار خارجی آنها اثر می‌گذارد. بنابراین در تصور این نظریه‌پردازان، کشورها به عنوان واحدهای عضو، همچون توپ‌های بیلیاردی محسوب می‌شوند که ماهیت درونی آنها یکسان محسوب شده و لذا بر چگونگی چرخش آنها بر روی میز بیلیارد بین‌المللی تأثیر تغییرسازی ندارد. بنابراین پژوهشگرانی که از این راهبرد کلان تأثیر می‌پذیرند، در فعالیت‌های تحلیلی خود، ضمن فراموش کردن تفاوت‌های موجود بین بازیگران عضو نظام بین‌المللی، نوعی همگونی برای آنان قائل‌اند، تمایزهای موجود بین واحدها و بازیگران نظام را نادیده می‌گیرند و دولت‌های ملی را به عنوان واحدهای یکدست و مشابه به حساب می‌آورند. در نتیجه فرض سنخیت و هم‌شکلی غیر واقعی، در مدل‌های آنان نقش نظام‌های ارزشی و پویش‌های داخلی بازیگران در رفتار سیاست خارجی‌شان، ثانویه و ناچیز محسوب می‌شود. با این دیدگاه، نتیجتاً حداکثر برد طیف میدانی اقدام سیاست خارجی کشورها به درون‌سازی قواعد نظام بین‌المللی و قدرت انطباق آنها با فرهنگ غالب نظام محدود می‌شود و به عبارت دیگر در این مدل‌ها بر وجود نوعی سلطه جبری نظام بر روند سیاست‌گذاری کشورها تأکید می‌شود.

کلمه مثال ۴: کشورها در تصور نظریه‌پردازان کدام رهیافت به عنوان واحدهای عضو، همانند توپ‌های بیلیارد محسوب می‌شوند که ماهیت درونی آنها یکسان است و چگونگی چرخش آنها بر روی میز بیلیارد و بین‌المللی تأثیر تغییرسازی ندارد؟

- (۱) رهیافت خرده‌نظام (۲) رهیافت کلان‌نظام
(۳) رهیافت اتصال دو سطح کلان و خرد (۴) هیچ‌کدام
- پاسخ: گزینه «۲» در رهیافت کلان نظام، تفاوت‌های موجود بین بازیگران عضو نظام بین‌المللی را نادیده می‌گیرند و نوعی همگونی برای آنان قائل‌اند.

تأثیر نظام بین‌المللی بر رفتار سیاست خارجی کشورها

در رابطه با اینکه نظام بین‌المللی چه تأثیراتی بر رفتار سیاست خارجی کشورها دارد، می‌توان موارد مختلف را در قالب پنج مقوله زیر رده‌بندی کرد:

الف) تأثیر ساخت اجتماعی - فرهنگی نظام بین‌الملل

در رابطه با تأثیر ساخت اجتماعی - فرهنگی نظام بین‌المللی بر رفتار سیاست خارجی کشورها، یکی از برجسته‌ترین نوشته‌ها «جامعه آنارشیک» اثر هدلی بول است. هدلی بول در این اثر علمی، سعی در اثبات این نظریه دارد که ساخت اجتماعی - فرهنگی هرج و مرج گونه نظام بین‌المللی، قواعد و مفروضه‌های مشترکی برای اعضای نظام بین‌المللی به وجود می‌آورد که به لحاظ آنها، کشورها لزوماً به تأسیس نهادهای جنگ، صلح و همکاری اقدام می‌ورزند. بنابراین چنین ساخت اجتماعی - فرهنگی نظام بین‌المللی و نهادهای ناشی از آنها رفتار کشورها را به نوعی خاص، شرطی می‌کنند. به عبارت دیگر، دولت‌ها باید در تدوین سیاست خارجی با توجه به توانایی‌های ملی خود و محدودیت‌هایی تصمیم‌گیری کنند که ساختار نظام بین‌الملل بر آنها وارد می‌کند. روزنا هم طی دو مقاله به تأثیر عناصر و عوامل محیطی بر گرایش و رفتار سیاست خارجی کشورها اذعان دارد، به ویژه طی دومین مقاله‌ای که در سال ۱۹۷۴ به چاپ رساند، به طرز بارزتری مدعی می‌شود که نوع ترکیب «وابستگی متقابل فزاینده» این عناصر، موجب بروز نوعی رژیم خاص بین‌المللی می‌شود که ضرورتاً بر رفتار خارجی کشورها تأثیر دارد.



مدرسان شریف

فصل یازدهم

«مدل‌های مختلف تصمیم‌گیری در سیاست خارجی»

درسنامه (۱): چارچوب تحلیلی



مناقشه روش‌شناختی

سیاست خارجی که شامل تنظیم و نیز اجرا و همچنین خود محصول و نتیجه تصمیمات به شمار می‌رود، راهنمایی است برای اقداماتی که یک دولت در ورای مرزهای خویش به منظور پیشبرد اهداف در رابطه با بازیگران حکومتی و غیرحکومتی به عمل می‌آورد. بیشتر نظریه‌پردازان سیاست خارجی به لحاظ تکیه بر یکی از دو سطح تحلیل خرد (محیط داخلی) و کلان (محیط عملیاتی) ضمن ایجاد ایستایی، عمدتاً مطالعه سیاست خارجی را تک‌بعدی و به عنوان متغیری وابسته نسبت به یکی از دو محیط داخلی یا خارجی و اساساً با روش منطقی متداول اجتماعی «محال بودن اجتماع نقیضین» مورد مطالعه قرار داده‌اند. این گرایش تک‌بعدی از غفلت یا کمبود دانش نظریه‌پردازان مزبور ناشی نمی‌شد، بلکه استفاده از روش منطقی اجتماعی متداول که اجتماع نقیضین کلان و خرد را محال دانسته و بر صورت‌سازی منطقی صرف تأکید داشت، موجب شد تا نظریه‌پردازان مزبور نتوانند به تلفیق پویای متناقض، همزمان و گسترش‌یابنده‌ای که در هر دو محیط داخلی و عملیاتی جوامع سیاسی وجود دارد، تن دهند. علاوه بر این، اندر کنش پویا و دیالکتیکی ناشی از تلفیق این پویای دوگانه نیز مورد توجه آنان قرار نمی‌گرفت.

در نتیجه روش منطقی اجتماعی مزبور به جای آنکه به چهارچوب‌های نظری و مفهومی، قدرت تبیین حوادث را بدهد، زمینه‌ساز ارائه قضایای تحلیلی می‌شد که فاقد قدرت تبیین بودند. برعکس، معدود نظریه‌پردازانی هم که عمداً و یا سهواً مبحث روانشناختی سطح تحلیل را نادیده گرفته‌اند، گرچه نظریه سیستم‌ها چهارچوب مناسبی برای تجزیه و تحلیل آنان به وجود آورده است، ولی متأسفانه با تأثیرپذیری شدید از واقعیات انضمامی - تجربی، طرح‌هایشان از صلابت منطقی چشمگیری برخوردار نیستند. به علاوه، همین نظریه‌پردازان به لحاظ تأکیدی که بر بعضی از فازهای چهارگانه (درون‌داد - میان‌نهاد - برون‌داد و اجرا) در چهارچوب نظری خود برای مطالعات سیاست خارجی داشته‌اند، گرایش‌های متباینی برای مطالعه سیاست خارجی به وجود آورده‌اند.

باید به منظور رفع کاستی‌های روش‌شناختی موجود در نظریه‌پردازی سیاست خارجی و همچنین بررسی و تجزیه و تحلیل نقاط قوت و ضعف احتمالی آنها، چهارچوب نظری مناسبی برای رفع کاستی‌های مذکور ارائه شود، اما به لحاظ عدم استفاده از روش منطقی دیالکتیک و تکیه بر برخی فازهای مختلف، هیچ یک از این اقدامات توانسته‌اند به پویای متناقض، همزمان و گسترش‌یابنده موجود در دو محیط انضمامی - تجربی داخلی و خارجی پاسخ گویند. استفاده از روش منطقی دیالکتیکی می‌تواند پاسخگوی روندهای متناقض، همزمان و گسترش‌یابنده فوق که ضرورتاً بر طرح و تدوین اجرای سیاست خارجی اثر می‌گذارند، باشد.

بنابراین، به لحاظ ماهیت متفاوت روش‌شناختی بحث، در این پژوهش حتی یافته‌های مبدعان طرح سیستماتیک مطالعات سیاست خارجی نیز مورد بررسی تفصیلی قرار نمی‌گیرد، بلکه از آن میان به چند چهارچوب نظری برجسته و نمونه در این راستا اشاره می‌شود تا با آشکار ساختن ضعف‌های روش‌شناختی موجود در آنها، ضمن رفع اشکالات و کاستی‌های فوق به ماهیت کاربردی مدل در سیاست خارجی نیز توجه شود.



نکته ۱: در محیط عملیاتی، مسائلی چون مبنای ماهیت و توزیع قدرت از یک سو و قاعده بازی، ساختارهای تنظیم‌کننده قاعده بازی و بازیگران از سوی دیگر بر چگونگی تصمیم‌گیری سیاست خارجی تأثیرگذارند. در صحنه داخلی نیز عوامل تأثیرگذار به دو دسته کلی تقسیم می‌شود:

(۱) عوامل فردی، نقشی، نهادی و حکومتی

(۲) سنت تصمیم‌گیری

کلمه مثال ۱: تمام گزینه‌ها به جز از جمله نظریه‌پردازانی هستند که طرح‌های سیاست خارجی خود را بر مبنای نظریه سیستم‌ها بنا نهاده‌اند.

- | | |
|------------|------------|
| (۱) برچر | (۲) روزنا |
| (۳) آلموند | (۴) کاپلان |

پاسخ: گزینه «۴» آلموند، روزنا، مدلسکی و برچر طرح‌های سیاست خارجی خود را بر مبنای نظریه سیستم‌ها بنا نهاده‌اند.

مدل‌های مختلف سیاست‌گذاری خارجی

به نظر کنت والتز «آنچه در سیاست خارجی مورد نیاز است صرفاً مجموعه‌ای از خصیصه‌ها نیست، بلکه به جای آن نیازمند موازنه‌ای حساس بین واقع‌گرایی و تحلیل، انعطاف و پابرجایی، صلابت و میانه‌روی و بالاخره تداوم و تغییر هستیم». از آنجا که نظریه‌پردازی در حیطه علوم، حداقل نیازمند سه عمل نظم بخشیدن به مطالب و داده‌ها برای یافتن قوانین حاکم بر روابط آنها، ارائه چهارچوبی برای آزمایش فرضیه‌ها و بالاخره مفهومی کردن حوادث مکرر و ایجاد توانایی برای پیش‌بینی است؛ بنابراین چنین خصوصیتی، نظریه‌پردازی مبتنی بر روش متداول علوم محض را در حوزه سیاست خارجی آسیب‌پذیر می‌سازد.

در واقع خصوصیات دوران وابستگی متقابل فزاینده، به ویژه گرایش افراطی آن به تغییر، مسیر را برای تحقق سه اقدام فوق در نظریه‌پردازی دشوار می‌سازد. بی‌جهت نیست که روزنا با مشاهده تحولات موجود در صحنه بین‌المللی، ناامیدی خود را نسبت به نظریه‌پردازی‌های پیشین اعلام می‌کند و با وجود پایدار ماندن در وفاداری به نظریه سیستم‌ها، با این انتقاد از نظریه‌پردازی‌های پیشین که هیچ‌کدام از آنها نمی‌توانند راهنمای درک، تجزیه و تحلیل ما از واقعیات انضمامی فعلی و آینده شوند، سخن خود را به پایان می‌برد.

وی سپس با اینکه دوران فعلی، زمینه‌های فروپاشی اقتدار در همه سطوح را فراهم می‌کند، اظهار می‌دارد که باید چهارچوبی نظری فراهم آورد که بتواند پویای متناقض، همزمان و گسترش‌یابنده‌ای که در قالب همگرایی و واقع‌گرایی، تجمع‌گرایی و تفرد، تمکین و تمرد را به تصور کشیده و تبیین کند. وی با استناد به یافته‌های اخیرالذکر خود با تصریح به بازبینی یافته‌ها در نوشته‌های پیشین خویش، اذعان دارد که یافته‌هایش تحت عناوین کنترل حساب‌شده، سیاست اتصال، انطباق سه مفهوم سناریوهای اقدام، انباشت، انطباق و تأکید بر بازیگرانی چون شرکت‌های چندملیتی، سازمان ملل و فرد انسانی، مدعی می‌شود که بایستی ضمن آنکه به این مجموعه مفهومی لقب وابستگی متقابل فزاینده داد، همچنین باید از محصور شدن در قالب حصارهای انتزاعی فکری پیشین که مبنی بر جدایی دو سطح داخل و خارج است رهایی جست.

بنابراین با توضیح فوق مشاهده می‌شود که روزنا طرح سیستم‌های خود را در قالب ورای الزامات روش‌شناختی در روش منطقی متداول پیشین، مبنی بر رعایت جدایی دو سطح تحلیل از یکدیگر قرار می‌دهد و عملاً در توضیح این تحولات صرفاً به ارائه چند مفهوم بسنده می‌کند. یک ارزیابی دقیق از کارها و تلاش‌های نظریه‌پردازی روزنا حاکی از آن است که وی به رغم وفاداری به دیدگاه کارکردگرایی ساختاری، عمدتاً به یافتن مفاهیم مختلف برای توصیف کارکرد نقش‌ها و ساختارهای مختلف بسنده کرده و بنابراین اقدامات وی به معنای وسیع و نه دقیق کلمه، حکم نظریه‌پردازی سیستم از سیاست خارجی را دارد، ولی باید اظهار کنیم طرح آخر وی هم، با حفظ علاقه اصولی به ایده اتصال بین سطوح مختلف تحلیل، صرفاً توجه خود را به فاز برون‌داد، یعنی منش رفتاری دیگران، محدود کرده است. در اینجا به مدل‌های موجود در قالب دو سطح تحلیل خرد و کلان و تلفیق دو سطح تحلیل می‌پردازیم.

کلمه مثال ۲: مدل بررسی سیاست خارجی، که در آن تأثیر متقابل نهادها و افراد در روند تصمیم‌گیری مورد مطالعه قرار می‌گیرند، کدام است؟ (سراسری ۹۶)

- | | | | |
|------------|----------------|----------------|---------------------|
| (۱) سیستمی | (۲) بوروکراتیک | (۳) تصمیم‌گیری | (۴) تطابق و سازواری |
|------------|----------------|----------------|---------------------|

پاسخ: گزینه «۱» مدل سیستمی در سیاست خارجی به تأثیر متقابل نهادها و افراد در روند تصمیم‌گیری می‌پردازد.



مدرس‌ان شریف

فصل دوازدهم

«اهداف، منافع و جهت‌گیری‌ها در سیاست خارجی»

درسنامه (۱): تحلیل سیاست خارجی: هدف‌ها، منافع و جهت‌گیری‌ها



دو برداشت در مطالعه سیاست خارجی

به تعامل مجموعه بازیگران سیاسی در محیط بین‌المللی، نظام بین‌المللی گفته می‌شود. در این مجموعه بعضی از بازیگران قوی قادر به تغییر قواعد بازی به نفع خود هستند و روابط آنها با دیگر بازیگران از عواملی چون تعارضات ناشی می‌شود و از کسب منافع یا همکاری‌ها و توافقات برای تحقق اهداف تأثیر می‌پذیرد. الگوی حاکم بر این روابط در هر دورانی بنا به شرایط و موقعیت هر بازیگر فرق می‌کند. به این دلیل که قدرت بازیگران و رفتار آنها در چهارچوب اتحادها و ائتلاف‌ها دائم در حال تغییر کردن است، بیشتر نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل دولت‌ها را بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل تلقی می‌کنند.

برداشت‌های متفاوتی در مطالعه سیاست خارجی وجود دارد. بر اساس برداشت نخست، سیاست‌گذاری خارجی دولت‌ها بر مبنای هنجارها، ارزش‌ها و سلیقه‌های سیاست‌گذاران صورت می‌گیرد. این وضع ممکن است در شرایط و مقتضیات متفاوت، دستخوش دگرگونی شود و در نتیجه سیاست خارجی، داده‌های متفاوتی به دست دهد. بر اساس این شیوه نگرش به سیاست خارجی، عوامل ثابت تغییرناپذیر در سیاست‌گذاری خارجی وجود ندارد و به قدرت رسیدن رهبران و احزاب جدید می‌تواند موجب دگرگونی‌های عمده‌ای در داده‌های سیاست خارجی در چهارچوب هدف‌ها، منافع و استراتژی‌ها شود. همان‌طور که گفته شد، در این برداشت تصور می‌شود که عوامل تغییرناپذیر در سیاست خارجی وجود ندارد و با تغییر و چرخش نخبگان، سیاست خارجی نیز در چهارچوب هنجارها و ارزش‌ها و سلیقه‌های این رهبران دستخوش دگرگونی و تغییر می‌شود و در نتیجه سیاست خارجی، داده متفاوتی به ما عرضه می‌کند و سیاست خارجی از تداوم برخوردار نمی‌شود.

در برداشت دوم، بر خلاف برداشت اول، استمرار و تداوم در اهداف و منابع ملی بعضی دولت‌ها مشاهده می‌شود و با تغییر و چرخش نخبگان سیاست خارجی این کشورها دستخوش تغییر نمی‌شود. در این سیاست خارجی به برخی از عوامل ثابت مانند سنت‌های تاریخی، موقعیت جغرافیایی، هنجارها و نیازهای داخلی و ویژگی‌های ساختاری نظام بین‌الملل تأکید می‌شود. برای مثال پس از جنگ جهانی دوم، دولت کارگری بریتانیا به رغم انتقادات شدید به سیاست‌های امپریالیستی حزب محافظه‌کار، پس از روی کار آمدن از همین سیاست‌ها و استراتژی‌ها پیروی می‌کردند. ولی باید بپذیریم که روش‌ها و ابزارهای سیاست خارجی، دستخوش تغییر و دگرگونی شده‌اند و به همین خاطر تصور می‌شود که در هر یک از گروه‌های نخبگان، تغییر در استراتژی‌های کلان آنها پیش آمده است، در حالی که اهداف سیاست خارجی بیشتر ثابت مانده است.

برداشت سوم تلفیقی از دو برداشت قبلی است که از یک بعد، عوامل ثابت چون وضعیت جغرافیایی و سنت‌های تاریخی و مختصات نظام بین‌الملل و از بعد دیگر، عوامل تغییرپذیر حدوث انقلاب، روی کار آمدن احزاب و نخبگان جدید با ارزش‌ها و سلیقه‌های جدید است. معیارهای «مطلوب و نامطلوب» بودن در سیاست بین‌الملل، تابعی از تعاریفی است که از منافع ملی به دست داده می‌شود.

عوامل مؤثر بر تغییر اولویت‌ها و دگرگونی در سلسله‌مراتب اهداف

مهم‌ترین عواملی که باعث تغییر در اولویت‌ها و دگرگونی در سلسله‌مراتب اهداف ملی می‌شوند، عبارت‌اند از: کشمکش‌های داخلی میان نخبگان سیاسی، افزایش قدرت مانور، رفع نیازهای داخلی و تغییر رفتار دیگر بازیگران.

عامل اول: وجود گروه‌بندی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در کشور است که هر کدام درصدد تخصیص منافع بیشتر برای برنامه‌هایی هستند که از نظر آنها مهم تلقی می‌شود. مثلاً یک گروه نظامی، اولویت را به مسائل نظامی می‌دهد، در حالی که گروه سیاسی، اولویت را در مسائل دیگر می‌بیند و یا گروه اقتصادی اولویت را به مسائل رفاهی می‌دهد. سرانجام، نوعی سازش و توافق بر سر اولویت‌های اهداف ملی حاصل می‌شود که نتیجه آن در بخشی از سیاست‌گذاری خارجی یک دولت تجلی می‌کند.

عامل دوم: بالا بردن قدرت مانور واحد سیاسی است که عامل مهمی در تغییر جهت اهداف و جابه‌جایی اولویت‌های اهداف محسوب می‌شود. با توجه به محیط پویای نظام بین‌الملل و تغییر در تعاملات رفتاری و دگرگونی‌هایی که در این محیط به وقوع می‌پیوندد، دولت‌ها باید ضمن برآورد دقیق

امکانات بالقوه خویش و ارزیابی صحیح سایر بازیگران صرفاً به مسائل روز اکتفا نکنند، بلکه روابط آینده خود را در صحنه سیاست بین‌الملل با در نظر گرفتن عوامل متنوع تغییرپذیر مورد توجه قرار دهند. نادیده گرفتن عوامل مزبور باعث به وجود آمدن عوارض نامطلوب می‌شود.

عامل سوم: رفع نیازهای داخلی در جابه‌جایی اهداف ملی در سلسله‌مراتب هدفها مؤثر است. یکی از عوامل مؤثر در جهت‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها تأمین نیازهای داخلی (فناوری، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی) است که اولویت یافتن هر یک از احتیاجات مزبور باعث جابه‌جایی در سلسله‌مراتب اهداف ملی می‌شود.

عامل چهارم: دگرگونی در رفتار سایر بازیگران که باعث تغییر و جابه‌جایی در اولویت‌های اهداف ملی می‌شود. سیاست‌گذاری بر مبنای نیازهای داخلی و مقتضیات محیط بین‌المللی است، پس برای توفیق در سیاست خارجی، درک درست نخبگان سیاست خارجی از شرایط و تعیین اولویت‌های هدف ملی در جای خود بسیار مهم است و در سیاست‌گذاری خارجی ضمن آگاهی از واکنش سایر بازیگران نسبت به سیاست‌های اتخاذ شده باید هرگونه تغییری در رفتارهای اقتصادی، دیپلماتیک، نظامی و فرهنگی آن‌ها را مورد توجه قرار داد.

نکته ۱: تحول در شکل و کارکرد اتحادها، دسترسی سایر دولت‌ها به فناوری پیشرفته نظامی، روی کار آمدن گروه نخبگان جدید، وقوع انقلاب و جنگ در یک کشور همسایه، بر هم خوردن سیستم موازنه قدرت و بالاخره تغییر جهت‌گیری‌ها و استراتژی‌های سایر دولت‌ها می‌تواند در جابه‌جایی اهداف ملی مؤثر باشد.

انواع هدف‌های ملی

اهداف ملی بر حسب معیارهای گوناگونی از هم جدا می‌شوند، ولی در عمل، هم‌پوشی میان هدف‌های گوناگون وجود دارد. در ادامه به انواع طبقه‌بندی اهداف ملی می‌پردازیم.

۱- هدف‌های مستقل و وابسته: ساختار نظام بین‌الملل به گونه‌ای است که نوعی همبستگی و وابستگی متقابل، به ویژه از لحاظ اقتصادی، میان واحدهای سیاسی ملاحظه می‌کنیم که دولت‌های گوناگون کم و بیش تحت تأثیر سیاست‌های یکدیگر قرار دارند و هرکدام از نظریه‌ها از یک بعد به این قضیه نگاه کرده‌اند. از منظر لیبرالیسم و کثرت‌گرایی، ادامه زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دولت‌ها در سایه افزایش حجم تعاملات امکان‌پذیر است که از طریق تساهل بیشتر با اشاره به سرنوشت مشترک انسان‌ها، تعقیب هدف‌های ملی دولت‌ها را جدا از یکدیگر تصور نمی‌کنند. از منظر واقع‌گرایی، هر دولتی به طور جداگانه اهداف و منافع خود را با پشتوانه قدرت تعقیب می‌کند و حاکم بودن بازی با حاصل جمع صفر، یعنی برد یک طرف برابر با باخت طرف مقابل، باعث شده هر واحد سیاسی به فکر خویش است. از دید ساختارگرایان مارکسیست، به واسطه ویژگی ساختار نظام بین‌الملل، کشورهای عقب‌افتاده جنوب قادر به تعقیب هدف‌های مستقل نیستند و معمولاً هدف‌های آن‌ها وابسته به هدف‌های قدرت‌های سرمایه‌داری است. نظریه‌پردازان زیست‌محیطی به سرنوشت مشترک انسان‌ها اشاره دارند و بنابراین تعقیب هدف‌های ملی دولت‌ها را جدا از یکدیگر تصور نمی‌کنند.

۲- هدف‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت: در این نوع تقسیم‌بندی، عامل زمان، تخصیص منابع، به‌کارگیری فناوری و حوزه عمل دخالت دارد. هدف‌های کوتاه‌مدت بیشتر جنبه فوری و مقطعی دارد و به خواست‌های آنی دولت‌ها پاسخ می‌گوید. البته گاه هدف‌های کوتاه‌مدت جنبه واکنش در برابر رفتار سایر واحدهای سیاسی است، یعنی یک دولت بدون برنامه از پیش تعیین شده، مجبور به واکنش می‌شود که با اهداف بلندمدت آن تطابق نداشته باشد. در عین حال دولت مزبور می‌کوشد منافع خود را به خطر نیندازد و محتمل‌ترین زبان شود. اهداف میان‌برد از یک سو با اهداف بلندمدت دولت‌ها و از طرف دیگر با اهداف کوتاه‌مدت آن‌ها مرتبط است. بر این اساس تلاش دولت‌ها برای یک سلسله اقدامات بین‌المللی به خاطر پاسخ به خواست‌ها و نیازهای حکومتی داخلی است. در برخی موارد، هدف‌های میان‌برد برای افزایش اعتبار یک دولت در داخل کشور و محیط بین‌المللی اتخاذ می‌شود. در این حالت ممکن است دولت‌ها خود را نسبت به انجام دادن سلسله برنامه‌های عمرانی متعهد کنند تا از این طریق ضمن بالا بردن درجه مشروعیت سیاسی در داخل، از قدرت و توانایی بیشتری برای تأثیرگذاری بر رفتار سایر بازیگران بین‌المللی برخوردار شوند و بالاخره ممکن است دولت‌ها در فرایند تعقیب اهداف میان‌برد خود ترکیبی از هدف‌های سنتی، ایدئولوژیک یا استراتژیک را دنبال کنند.

کج مثال ۱: اهداف سیاست خارجی که عامل زمان، تخصیص منابع و به‌کارگیری تکنولوژی و حوزه عمل در آن دخالت دارند، جزء کدام مورد هستند؟ (سراسری ۹۴)

- (۲) مستقل و وابسته
(۴) کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت

- (۱) متحد و پراکنده
(۳) ظاهری و واقعی

پاسخ: گزینه «۴» در تقسیم‌بندی این گونه هدف‌ها عامل زمان، تخصیص منابع، به‌کارگیری تکنولوژی و حوزه عمل دخالت دارد.

الف: هدف کوتاه‌مدت: هدف‌های کوتاه‌مدت بیشتر اهداف آنی و فوری و مقطعی هستند و به خواست‌های آنی کشورها پاسخ می‌دهند اما این امکان وجود دارد که همیشه دستخوش تغییر و تحول باشد. گاه اهداف کوتاه‌مدت جنبه واکنشی در برابر رفتارهای سایر واحدهای سیاسی دارند؛ یعنی یک دولت بدون آنکه برنامه از پیش تعیین‌شده‌ای داشته باشد، مجبور به انجام واکنش‌هایی نسبت به الگوی خاص می‌گردد. احتمال دارد که با استراتژی کلی و اهداف بلندمدت آن تطابق نداشته باشد. اما بعضی اوقات برای اینکه زبان بیشتر بالایش نیفتد و یا اینکه کاهش تعرفه گمرکی درباره کالای خاص صادراتی و وارداتی قرارداد ببندد از جمله اهداف کوتاه‌مدت است.

ب: هدف میان‌مدت: اهداف میان‌مدت یا میان‌برد ممکن است که از یک سو با هدف‌های کوتاه‌مدت و از سوی دیگر با اهداف بلندمدت و استراتژیک مرتبط شوند. بر این اساس، دولت‌ها می‌کوشند با دست زدن به یک سلسله اقدامات بین‌المللی، به خواست‌ها و نیازهای حکومتی و داخلی پاسخ دهند. البته گاهی اوقات ممکن است این گونه اهداف منافع ملی جامعه را تحت‌الشعاع قرار دهد. در برخی از موارد هدف‌های میان‌برد برای افزایش اعتبار یک دولت در داخل کشور و محیط بین‌المللی اتخاذ می‌شود. در این حالت ممکن است دولت‌ها خود را نسبت به انجام یک سلسله برنامه‌های عمرانی متعهد کنند تا از این طریق، ضمن بالا بردن درجه مشروعیت سیاسی در داخل، از قدرت و توانایی بیشتری برای تأثیرگذاری بر رفتار سایر بازیگران بین‌المللی برخوردار شوند و یا دولت‌ها برای دنبال اهداف میان‌برد، ترکیب، از اهداف سنتی و اهداف استراتژیک را دنبال کنند.



مدرس‌ان شریف

فصل سیزدهم

«بررسی مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل»

درسنامه (۱): مطالعه سیاست بین‌الملل از دیدگاه قدرت



سیاست قدرت و منافع ملی

در حالی که در فرایند مطالعه سیاست بین‌الملل در چهارچوب تصمیم‌گیری، تأکید اصلی بر نقش است، در بررسی رفتارهای بین‌المللی از دیدگاه قدرت، محور اصلی تجزیه و تحلیل، واحدهای سیاسی یعنی دولت‌ها هستند. در این روند ضمن آنکه دولت به‌عنوان یک بازیگر مورد توجه قرار گرفته، روابط میان بازیگران بررسی می‌شود و نحوه توزیع قدرت در صحنه روابط بین‌المللی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. کسانی که سیاست بین‌الملل را از نظر قدرت مطالعه کرده‌اند، به میزان قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر دیدگاه‌های مورگنتا قرار گرفته‌اند. مورگنتا سیاست بین‌الملل را از نظر قدرت سیاسی، رابطه‌ای روانی میان کسانی می‌داند که قدرت را اعمال می‌کنند یا قدرت بر آنها اعمال می‌شود. در این راستا قدرت، رابطه‌ای است میان بازیگران (دولت‌ها) و سیاست و رفتار و اقدامات هر دولت و در عین حال کشمکش‌ها و رقابت‌ها بر اساس آگاهی از موقعیت خویش که در رابطه با دیگران صورت می‌گیرد. در کنار این تعریف، کنترل مستقیم و بی‌واسطه یک بازیگر بر شرایط وجودی یا کنش‌های بازیگر دیگر را قدرت ساختاری می‌گویند. مورگنتا بر این نظر است که دولت‌ها در چهارچوب قدرت دارای انتخاب‌های سیاسی محدودی هستند که عبارت‌اند از: **حفظ وضع موجود، افزایش قدرت (سیاست امپریالیستی) و بالاخره نمایش قدرت (کسب پرستیژ)**. بر این اساس دولتی که سیاست خارجی‌اش در جهت حفظ (نه تغییر و توزیع) قدرت است، از سیاست حفظ وضع موجود پیروی می‌کند. دولتی که سیاست خارجی‌اش در مسیر تحصیل قدرت بیشتر است، طالب وضع موجود نیست و سیاست‌های امپریالیستی را دنبال می‌کند و بالاخره دولتی که سیاست خارجی‌اش بر نمایش قدرت استوار است، معمولاً به‌منظور حفظ یا افزایش آن، درصدد تعقیب سیاست اعتبار است.

نکته ۱: می‌توان از مجارستان بعد از انعقاد قرارداد تریانون پس از جنگ اول جهانی به عنوان دولت خواهان تغییر وضع موجود، از رومانی پس از پایان جنگ جهانی اول به عنوان کشور خواهان حفظ وضع موجود و از شوروی پس از سال ۱۹۱۷ به عنوان دولت تجدید نظرطلب نام برد.

کلمه مثال ۱: در فرایند مطالعه سیاست بین‌الملل در چهارچوب تصمیم‌گیری، تأکید اصلی بر چه چیزی است؟

- (۱) دولت (۲) نقش (۳) نهادهای بین‌المللی (۴) رهبری

پاسخ: گزینه «۲» در فرایند مطالعه سیاست بین‌الملل در چهارچوب تصمیم‌گیری، تأکید اصلی بر نقش است، زیرا تصمیم‌گیری‌ها در قالب نقش‌هایی صورت می‌گیرد که افراد آنها را می‌پذیرند.

کلمه مثال ۲: کسانی که سیاست بین‌الملل را از دیدگاه قدرت بررسی می‌کنند، تحت تأثیر چه کسی قرار دارند؟

- (۱) والتز (۲) مورگنتا (۳) روزنا (۴) ونت

پاسخ: گزینه «۲» کسانی که سیاست بین‌الملل را از دیدگاه قدرت بررسی می‌کنند، به میزان قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر دیدگاه‌های مورگنتا قرار می‌گیرند. در واقع از دید مورگنتا سیاست بین‌الملل چیزی غیر از کشمکش برای قدرت نیست.

بسیاری از صاحب‌نظران سیاست بین‌الملل بر این اعتقادند که رفتار دولت‌ها در محیط بین‌المللی بر اساس اتخاذ سیاست‌هایی شکل می‌گیرد که به بهترین وجه، منافع ملی آنها را تأمین کند. منطق رقابتی سیاست قدرت برای کسب منافع ملی خود موجب ظهور هنجارهای نوین و افول هنجارهای



قبلی می‌شود. منافع ملی تنها در چهارچوب موقعیت قدرت تعریف و تبیین می‌شود. بر این اساس، هر موقعیت تاریخی یا هر هدف خاص ملی تنها در سایه‌ی ارزیابی موقعیت قدرت آن دولت و اینکه این قدرت به‌طور مثبت یا منفی تحت تأثیر شرایط و مقتضیات، دستخوش تغییر می‌شود، امکان‌پذیر است. در این روند، تعارضات بین‌المللی به عنوان بازتاب برخورد و تصادم منافع ملی بازیگران گوناگون مورد بررسی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب شکل اتحادها و مناقشات بین‌المللی، تابعی از منافع ملی به‌شمار می‌روند. طرفداران نظریه قدرت معتقدند که در فضای دولت‌های ملی، از آنجا که هر یک از واحدهای جداگانه سیاسی به دنبال حفظ منافع ملی خویش‌اند، مناقشات و تعارضات اجتناب‌ناپذیر است، زیرا هر بازیگر بین‌المللی در جنگ و داد و ستد با دیگران بر آن است که سهم بیشتری از قدرت را در سطح منطقه و جهان به دست آورد تا بتواند به هدف‌های ملی خویش نایل آید. گاهی این تلاش به تنهایی توسط هر یک از واحدهای سیاسی صورت می‌گیرد و اگر به‌تنهایی میسر نباشد، دستیابی به این هدف با همکاری دیگران - یعنی واحدهایی که دارای منافع مشترک هستند - در قالب اتحادها و ائتلاف‌ها تحقق می‌پذیرد. اتحادها و ائتلاف‌های بین‌المللی محصول تجمع و تلاقی موقت منافع ملی هستند. بدین ترتیب اتحادها و مناقشات بین‌المللی، تابعی از منافع ملی به‌شمار می‌روند. همین امر سبب می‌شود تا طیف گسترده‌ای از همکاری‌ها، رقابت‌ها و مناقشات در سطوح گوناگون با شدت و ضعف‌های متفاوت در عرصه سیاست بین‌الملل پدید آید. از نظر مورگنتا این وضع با توسعه ناسیونالیسم مدرن، ظهور ایدئولوژی‌های متعارض و دخالت ابرقدرت‌ها ابعاد وسیعی به خود می‌گیرد. بر این اساس، برای استقرار صلح پایدار باید از هنر دیپلماسی بهره گرفت.

نکته ۲: تأکید بر تعدیل منافع ملی سبب می‌شود تا بسیاری از واقع‌گرایان (رئالیست‌ها) بر مقوله **موازنه قدرت** اصرار ورزند. آنان بر این باورند که بنای صلح تنها زمانی استوار می‌ماند که پایه‌های آن بر اصول موازنه قدرت نهاده شده باشد و توازن قوا در سایه دیپلماسی برقرار شود.

تعریف قدرت

طبق نظریه موازنه قوا قدرت بر اساس هدف‌هایی که تعقیب می‌کند، مورد توجه و مطالعه قرار می‌گیرد، زیرا هر دولت، سیاست خارجی خویش را بر اساس درکی تنظیم می‌کند که سیاست‌گذاران از منافع خویش یا منافع کشور دیگر دارند. اگر دولتی خواهان درک رفتار سیاست خارجی دیگران باشد، ضروری است که سیاست‌گذارانش منافع دولت‌های دیگر را به درستی تجزیه و تحلیل کنند. بدین طریق در وهله نخست، محقق سیاست بین‌الملل باید به خوبی دریابد که یک دولت به عنوان یک بازیگر در محیط بین‌المللی تا چه اندازه منافع ملی خویش را درک کرده و تا چه حد قادر به استفاده از استراتژی‌هایی است که بتواند این منافع را تعقیب کند. پاسخ به این موضوع در واقع راهگشای پاسخگویی به این پرسش است که دولت‌ها به چه منظوری از قدرت استفاده می‌کنند؟ یکی از انواع قدرت، قدرت نهادی است که معمولاً از نهادها و سازمان‌های بروکراتیک اعمال می‌شود و جنبه قانونی دارد.

نکته ۳: **والتز قدرت را برحسب تأثیرگذاری تعریف می‌کند** و بر این اساس اگر عاملی بتواند بیش از آنکه تحت تأثیر قرار بگیرد دیگران را تحت تأثیر قرار دهد، به همان میزان واجد قدرت است. در تعریف مزبور، منظور قدرت سیاسی است و سیاست، محور مطالعه است. در واقع قدرت همواره با نوعی تأثیرگذاری همراه است.

کج مثال ۳: معیار تعریف قدرت از دیدگاه والتز بر مبنای چه الگویی است؟

- (۱) نقش‌آفرینی (۲) نفوذناپذیری (۳) تأثیرگذاری (۴) توانایی

پاسخ: گزینه «۳» **والتز قدرت را برحسب تأثیرگذاری تعریف می‌کند** و بر این اساس اگر عاملی بتواند بیش از آنکه تحت تأثیر قرار بگیرد دیگران را تحت تأثیر قرار دهد، به همان میزان واجد قدرت است. در تعریف مزبور، منظور قدرت سیاسی است و سیاست، محور مطالعه است. در واقع قدرت همواره با نوعی تأثیرگذاری همراه است.

(دکتری ۹۴)

کج مثال ۴: در مفهوم‌سازی قدرت کدام عبارت صحیح است؟

(۱) رابرت کیوهین موافق جایگزینی ثروت به جای قدرت است.

(۲) هدلی بول باور ندارد که موقعیت نسبی دولت‌ها در قدرت بین‌المللی در چانه‌زنی بین آن‌ها آشکار می‌شود.

(۳) جوزف نای به نفع ساختارهای خاص قدرت در نظریه‌پردازی رژیم‌ها استدلال کرده است.

(۴) از نگاه کنت والتز مشابهت‌انگاری بین قدرت و پول در اثر تفاوت کیفی باطل است.

پاسخ: گزینه «۳» جوزف نای به نفع ساختارهای خاص قدرت در نظریه‌پردازی رژیم‌ها استدلال کرده است. زیرا به طور کلی، پیام اصلی نظریه‌پردازان تئوری رژیم‌های بین‌المللی این است که چون رژیم‌ها بر رفتار تأثیر می‌گذارند و الگوسازی می‌کنند، شناخت این رژیم‌ها به پژوهشگران امکان درک صحیح‌تری از پویای بین‌المللی را ارائه می‌کند. برخلاف دیدگاه پوچالا و هاپکینز که به جلوه ذهنی و درونی شده انواع گوناگون رژیم‌ها توجه می‌کنند، اوران یانگ به اشکال گوناگون عینی و واقعی رژیم‌ها توجه دارد. وی معتقد است که پایداری یک رژیم به مقبولیت صرف آن در نظر بازیگران بستگی ندارد. چه بسا، رژیمی توسط یک قدرت هژمونیک بر دیگران تحمیل می‌شود و بازیگران دیگر به صورت تحمیلی، رژیم مذکور را بپذیرند و به آن پایدار بمانند.



مدرسان شریف

فصل چهاردهم

«تئوری موازنه قدرت»

درسنامه (۱): مفهوم موازنه قدرت




مفهوم‌سازی


بنا به مقتضیات گوناگون اوضاع بین‌المللی، مفهوم موازنه قدرت، معانی مختلفی مانند توزیع قدرت، تعادل قوا بین دو یا چند قدرت متخاصم و تفوق نیرو دارد. مثلاً ارنست هاس برای مفهوم موازنه قدرت ۸ معنا، مارتین وایت ۹ معنا و کنت والتز ۱۰ معنا در نظر گرفته‌اند، اما در همه تعاریف، نوعی اتفاق نظر نسبت به موجودیت مفهومی قدرت وجود دارد.


منافع ملی نیز از انگیزه تمایل به بقا سرچشمه می‌گیرد. این انگیزه در نتیجه وجود محدودیت‌ها و امکانات کم فعال می‌شود. در واقع، هر کشور به منظور تداوم بقای خود از طریق کسب منافع ملی، مجبور است برای افزایش آن، تقویت قدرت نظامی را یک راه‌حل عمده به حساب آورد. اما این اقدام تنها خاص یک کشور نبوده، بلکه یک اصل کلی در روابط بین‌الملل است. به کلام هانس جی مورگنتا این تمایلی است که از نوعی قانون عام تاریخی ناشی می‌شود و درباره همه کشورها صدق می‌کند. در واقع در نظام موازنه قوا، الگویی مطرح است که در آن دولت‌ها در نظام بین‌المللی فعالیت می‌کنند که ویژگی بارز آن آنارشیک بودن و اصل اساسی آن مبتنی بر خودیاری است. پس فقدان منابع کافی در دسترس و تعارض منافی که در دستیابی به هدف ما وجود دارد، موجب می‌شود که برای تأمین هدف‌ها انگیزه افزایش قدرت فعال شود. در مقابل، کشورها به محض مشاهده خطر احتمالی هجوم کشوری که به تقویت نیروهای خود پرداخته، سعی می‌کنند اقدامی مشابه انجام دهند. این اقدام به منظور بازداشتن کشور از اقدام به تهاجم صورت می‌گیرد و از دو راه عملی است. در شکل اول، کشور مزبور می‌تواند به تنهایی به هدف‌های خود جامه عمل بپوشاند، پس رأساً اقدام می‌کند. در صورت عدم توانایی اقدام انفرادی برای مقابله، کشور مزبور می‌کوشد با ایجاد موازنه قدرت از طریق ایجاد اتحادیه، خطر مزبور را دفع کند. اما تشکیل یک اتحادیه باعث واکنش کشور یا گروه متخاصم خواهد شد؛ گروه‌های متخاصم نیز به منظور حفظ وضع موجود و دفع خطر پیش آمده، از به هم خوردن توازن فعلی قوا جلوگیری خواهند کرد. این تسلسل لزوماً ادامه خواهد داشت؛ از لحاظ سابقه تاریخی موازنه قدرت به عنوان یک نظام بین‌المللی بر اروپای قرون هفده تا نوزده حاکم بوده است. استقرار این نظام، نوعی ثبات نسبی در این قاره جنگ‌زده به وجود آورده بود.

تئوری موازنه قدرت در اندیشه مورگنتا

مورگنتا در کتاب معروف خود «سیاست میان ملت‌ها» بر اساس بینش واقع‌گرایانه‌اش، از مکانیسم موازنه قدرت اروپای قرن نوزدهم تمجید کرد. وی در این کتاب مدعی شد که موازنه قدرت به عنوان بازار آزاد کسب منافع، خصلت طبیعی نظام بین‌المللی است که به طور خودکار نظم بین‌المللی را حفظ می‌کند. مورگنتا ثبات نسبی آرمان‌های مذکور را مرهون مکانیسم موازنه قدرت می‌داند. به نظر وی، در نظام بین‌المللی مذکور، موازنه قدرت به حدی برقرار شده بود که هیچ کشوری به خود اجازه نمی‌داد از طریق آغاز مخاصمه، تعادل موجود را بر هم زند. این موقعیت زمینه حفظ وضع موجود بین‌المللی را فراهم آورده بود.

نکته ۱: در بطن تئوری موازنه قدرت این فرض نهفته است که هستی روابط بین‌الملل ناشی از منافع ملی است که از طریق قدرت کسب می‌شود. 

نکته ۲: مرحله اول عصر طلایی موازنه قدرت از سال ۱۶۴۸ شامل امضای قرارداد وستفالی تا ۱۷۸۹ (وقوع انقلاب فرانسه) است. 

نکته ۳: دوران دوم عصر طلایی موازنه قدرت از زمان برگزاری کنگره وین (در سال ۱۸۱۵) تا سال ۱۹۱۴ (آغاز جنگ جهانی اول) بود. 

کج مثال ۱: موازنه قدرت باعث چه چیزی می‌شود؟

- (۱) ثبات و حفظ وضع موجود
(۲) تجدید نظر در وضع موجود
(۳) تعادل میان قدرت‌ها
(۴) تغییر قدرت

پاسخ: گزینه «۱» در نظام بین‌المللی زمانی که موازنه قدرت برقرار شود هیچ کشوری به خود اجازه نمی‌دهد از طریق آغاز مخاصمه، تعادل را به هم بزند. این موقعیت، زمینه حفظ وضع موجود بین‌المللی را فراهم می‌آورد.

کج مثال ۲: از نظر «التز» نتیجه ارزیابی و یا برداشتی که دولت‌ها از قدرت خود و سایرین به عمل می‌آورند تا موضع خویش را در جهان به طور مستمر دستخوش تعدیل سازند، عبارت است از:

- (۱) ظهور موازنه قدرت
(۲) تقویت اتحادهای نظامی
(۳) تفوق یک دولت قوی بر سایرین
(۴) ایجاد نظام سلسله‌مراتبی غیردستوری

پاسخ: گزینه «۱» نوساختارگرایی بر مفهوم موازنه قوا تأکید دارد و ساختار را مورد توجه قرار می‌دهد، لذا در این شرایط برداشتی که دولت‌ها از قدرت خود و سایرین به عمل می‌آورند تا موضع خویش را در جهان به‌طور مستمر تعدیل سازند، موازنه قوا صورت می‌گیرد.

به ویژه در دومین دوران عصر موازنه قدرت، انگلیس با بهره‌گیری از تفوق نیروی دریایی خود، نقش تضمین‌کننده موازنه قدرت را به عهده داشت. با حضور انگلیس به عنوان تضمین‌کننده اوضاع، هیچ کشوری برای بر هم زدن سیستم بین‌المللی، خود را دچار مخاطره نمی‌کرد. مسابقه تسلیحاتی که در اروپا در نتیجه سیاست موازنه قدرت به وجود آمده بود، از لحاظ نظامی، اروپا را در موقعیتی عالی قرار داده بود. اروپا با بهره‌گیری از نیروی برتر نظامی خود، سیاست استعماری را پیش گرفت و توانست بیش از نیمی از جهان را تحت سیطره و چپاول استعماری خود قرار دهد. این در حالی بود که هیچ یک از کشورهای غیر اروپایی برای مقابله با هجوم امپریالیسم جهانی، قدرت کافی در اختیار نداشتند. از لحاظ اقتصادی، برهه صد ساله ۱۹۱۴-۱۸۱۵ دربرگیرنده نظام مالی بر پایه طلا بود، علاوه بر نیروی نظامی و دریایی برتر انگلیس، مرکز تجارت بین‌المللی نیز در پایتخت آن کشور یعنی لندن قرار داشت. در واقع نوعی ثبات سیاسی و اقتصادی بر جامعه بین‌الملل حاکم شده بود. در این دوران تنها چند جنگ بسیار جزئی در بعضی نقاط اروپا اتفاق افتاد. در همین چند جنگ نیز کشورهای متخاصم عملاً هدف‌های توسعه‌طلبانه محدودی داشتند. با بروز جنگ جهانی اول و توسعه صنعت، این موازنه قدرت بین‌المللی به هم خورد. انگلستان تفوق دریایی خود را از دست داد. سلاح‌هایی با برد زیاد اختراع شدند. در نتیجه این اختراعات، قدرت نظامی کشورها بسیار افزون گردید. به علاوه، دو قدرت عظیم این کشور آنان را به صورت دو قدرت فائقه بین‌المللی درآورد. در نتیجه، این تحول در نظام بین‌المللی، زمینه عدم انطباق تئوری موازنه قدرت با اوضاع بین‌المللی را فراهم آورد. این تحول چنان عمیق بود که به نظر خود مورگنتا این نظریه، قدرت تحلیلی و تبیینی خود را از دست داد.

نکته ۴: در اینجا باید میان موازنه قدرت به عنوان یک سیاست و موازنه قدرت به عنوان نظام سیاست بین‌الملل تمایز قائل شویم. برای مثال سیاست خارجی بریتانیا در رابطه با اروپا از قرن شانزدهم تا اوایل قرن بیستم را می‌توان بر اساس مفهوم نخست و نظام دولت‌های اروپایی از ۱۶۴۸ تا ۱۷۸۹ و نیز از ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴ را می‌بایست به صورت نمونه دوم ذکر کرد. تئوری پردازی مورگنتا و دیگر تئوریسین‌های موازنه قدرت، عمدتاً بر تجربیات تاریخی سه قرن اخیر به‌ویژه ۱۷۸۹-۱۶۴۸ و دوره ثبات طلایی صدساله بین ۱۹۱۴-۱۸۱۵ استوار بود.

کج مثال ۳: پرنفوذترین نظریه هژمونی، مربوط به نظریه است.

- (۱) جهان‌گرایی
(۲) بازدارندگی
(۳) موازنه قدرت
(۴) انتقال قدرت

پاسخ: گزینه «۴» هژمونی یعنی دولت قوی و حاکم در جامعه بین‌الملل که به نوعی همه را زیر چتر خود دارد، مانند آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی. انتقال قدرت به این موضوع مربوط است، مانند انتقال قدرت از انگلیس هژمون در قرن نوزدهم به آمریکای هژمون در قرن بیستم و انتقال قدرت از آمریکای هژمون به احتمالاً، چین هژمون در قرن بیست و یکم.

کج مثال ۴: نظریه موازنه قدرت بر این فرض استوار است که

- (۱) نظام به بازیگر اصلی مقهور اجازه نمی‌دهد تا مجدداً به صورت شریک هم‌تراز قابل قبول در کنار بازیگران اصلی، وارد نظام شود.
(۲) سازوکار ایجاد موازنه هیچ‌گاه برای اجتناب از هژمونی به نحو موفقیت‌آمیزی عمل نمی‌کند.
(۳) چنانچه بازیگران قادر به افزایش توان خود نباشند، از ورود به جنگ اجتناب خواهند کرد.
(۴) دولت‌های بزرگ از هژمونی احتراز می‌کنند.

پاسخ: گزینه «۴» نظریه موازنه قدرت بر این فرض استوار است که اصولاً دولت‌های متخاصم و رقیب در یک سطحی از قدرت قرار دارند که توانایی پیروزی بر هم را ندارند، لذا نه می‌توانند و نه می‌خواهند هژمون بشوند، زیرا هژمون دولت فائق در رأس سیستم تک‌قطبی است.



مدرسان شریف

فصل پانزدهم

«بازدارندگی»

درسنامه (۱): مطالعه سیاست بین الملل از دیدگاه نظریه بازدارندگی



مفهوم سازی

ترس و نگرانی از کاربرد سلاح اتمی، ضرورت جستجوی راه حل برای جلوگیری از وقوع آن را اجتناب ناپذیر می کرد. در واقع تدوین نظریه بازدارندگی، بیشتر یک ضرورت عملی بود تا صرفاً یک تأمل نظری. محققان معاصر و تحلیل گران مسائل استراتژیک که به مطالعات مربوط به بازدارندگی می پردازند، از چنین الگویی پیروی می کنند. به رغم این نگرانی ها و عمق فاجعه ای که سلاح اتمی می تواند بیافریند، بازدارندگی، مفهومی روشن، ساده و صریح است؛ به کارگیری تهدیدات نظامی برای ترغیب رقیب به خویشتن داری و ترک اهداف بلند پروازانه نظامی.

نکته ۱: با نابهنگام شدن نظریه موازنه قدرت و ناتوانی آن در تحلیل روابط ابرقدرت هایی که به حد نفرت، فلسفه فکری و وجودی یکدیگر را نفی می کردند، گروهی از واقع گرایان به جرح و تعدیل نظریه موازنه قدرت پرداختند و نظریه بازدارندگی را تدوین کردند.

بنابراین، نظریه بازدارندگی در صدد است با افزایش هزینه، بر محاسبات استراتژیک رقیب تأثیر بگذارد. البته با پیشرفت سلاح و تکنیک های ساخت تسلیحات، تفکیک استراتژی و تاکتیک نظامی و تمایز جنگ های تمام عیار از جنگ های محدود پیشین، این نظریه طی زمان قوام و استحکام یافت.

نکته ۲: الکساندر جورج و ریچارد اسموک، دو تن از نظریه پردازان بازدارندگی، آن را به عنوان سیاستی معرفی می کنند که هدفش مجاب کردن حریف نسبت به برتری خود و افزایش چشمگیر هزینه ها نسبت به منافع حاصل از تهاجم است.

به نظر ریچارد اسموک، بازدارندگی از قصد و کوشش تصمیم گیرندگان یک ملت یا گروهی از ملت ها برای تهدید ارزش های حیاتی ملتی دیگر یا گروهی از ملت ها حکایت دارد. گرچه با این تعریف، بازدارندگی، مفهومی بسیار قدیمی - به قدمت تاریخ روابط اجتماعی - دارد، ولی در مفهوم جدید آن، حاصل پیدایش سلاح اتمی و به قولی موازنه وحشت بین دو ابرقدرتی است که به رغم نفرت زیاد از یکدیگر، هرگونه اقدام تهاجمی علیه رقیب را غیر عقلایی می دانستند. اگر این برداشت از مفهوم بازدارندگی پذیرفته شود، تاریخچه بازدارندگی، بسیار کوتاه و به دوران پس از جنگ جهانی دوم می رسد. پس از جنگ جهانی دوم استراتژیست های آمریکایی و انگلیسی همچون **برنارد برودل** و **لیدل هارت** به تحلیل تحولات حادث در تسلیحات جنگی و پیدایش نوع جدیدی از قدرت پرداختند. در واقع این افراد را می توان طلایه داران موج نخستین نظریه بازدارندگی دانست. این نظریه پردازان بازیگران را به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم کردند و دارندگان سلاح هسته ای را قدرت اصلی بین المللی خواندند. تحولات دهه پنجاه و شصت، اختراع موشک های قاره پیما یا بالستیک با کلاهک های متعدد و دقیق، به طور کلی اندیشه بازدارندگی موج اول را شدیداً متحول کرد. به یکباره افسانه نفوذناپذیری مرزها و جنگ محدود و عقلایی زیر سؤال رفت و نظریه پردازان و سیاستمداران، توجه خاصی به مفهوم و ابزار نظریه بازدارندگی معطوف داشتند. نظریه های الکساندر جورج، ریچارد اسموک و دیوید سینگر، مخلوق اندیشه این زمان است. از اواسط دهه هفتاد با رقیق شدن مسائل نظامی و اهمیت یافتن ابعاد اقتصادی و دانش فنی، بازدارندگی اتمی به عنوان یک پیش فرض پذیرفته شد و نظریه های مختلف دیگری که قالب فکری آنها معطوف به مباحث اقتصادی و دانش فنی بود، صحنه گردان میدان شد. در ادامه بررسی این نظریه، ابتدا به تجزیه مؤلفه ها و سپس ارزیابی آن پرداخته می شود.

مثال ۱: دیپلماسی بازدارنده ابتدایی بر دیپلماسی بازدارنده متأخر به کدام دلایل ذیل برتری دارد؟

- | | |
|--|---|
| (۱) انگیزه، تأثیرگذاری قاطع تر و هزینه | (۲) انگیزه، هزینه و کامل نمودن |
| (۳) کامل نمودن و هزینه | (۴) تأثیرگذاری قاطع تر، هزینه، انگیزه، کامل نمودن |

پاسخ: گزینه «۴» اصولاً پیشگیری بهتر از درمان است و هزینه آن هم کمتر می باشد، لذا دیپلماسی بازدارنده ابتدایی، مسلماً هزینه کمتری دارد. همچنین باعث کامل نمودن اقدامات دفاعی / نظامی می شود. دوری از سیاست یکجانبه گرایی در مسایل سیاست بین الملل و توجه جدی تر به سایر بازیگران در عرصه جهانی و همچنین دور شدن از گرایشات نظامی گری و تأکید بر دیپلماسی بازدارنده ابتدایی «به جای دیپلماسی متأخر»، بخاطر هزینه و مشروعیت آن، رویکرد جدیدی است.



نکته ۳: رابرت جرویس، بازدارندگی را مجموعه‌ای از روش‌های مقتضی برای وادار کردن طرف مقابل به عکس‌العمل در مقابل خواسته‌های طرف تهدیدکننده تعریف می‌کند.

مثال ۲: آمادگی برای وارد ساختن ضربه دوم و تهدید دشمن به انجام چنین عملی، از ویژگی‌های کدام‌یک از کارکردهای قدرت در روابط بین‌الملل است؟ (سراسری ۹۲)

- (۱) اجبارکنندگی (۲) دفاعی (۳) اقناع‌کنندگی (۴) بازدارندگی

پاسخ: گزینه «۴» از تعاریف فوق‌العاده عمیق در مباحث نظامی و روابط بین‌الملل است. معمولاً در بازدارندگی، عمل متقابل یا تلافی جویانه، نقش اساسی دارد. این پیام باید طوری باشد که اگر دشمن جنگ را آغاز کند، باید بهای بسیار سنگینی بپردازد. پس بازدارندگی بین دو دولت الف و ب عبارت است از قدرت تهدید از ناحیه الف علیه ب، به منظور پیش‌گیری از آغاز جنگ از ناحیه ب، به نحوی که در فقدان این قبیل تهدیدات، ب بتواند به جنگ مبادرت ورزد.

مثال ۳: کدام گزینه به ترتیب در مورد سیستم بازدارندگی، موازنه قوا، امنیت دسته‌جمعی و جامعه امنیتی صادق است؟ (سراسری ۹۳)

- (۱) آنا‌رشی، آنا‌رشی، منطق قدرت، همکاری (۲) ترس، موازنه قدرت سخت، منطق همکاری، همکاری (۳) موازنه تهدید، موازنه قدرت، منطق قدرت، همکاری (۴) منطق تهدید، آنا‌رشی، منطق همکاری، همکاری

پاسخ: گزینه «۳» نظریه ارتباطات کارل دوئیچ در زمینه همکاری است، او در مورد جوامع امنیتی نظریه دارد. نظریه او در مورد سطوح مختلف همکاری است. نظریه او در مورد جامعه امنیتی «اجتماع امنیتی» نام دارد که از دید او دو نوع جامعه امنیتی داریم: ۱. ادغام شده ۲. کثرت‌گرا، بنابراین گزینه صحیح ۳ یا ۲ است. در سیستم بازدارندگی باید طرف مقابل از واکنش ما بترسد، یعنی کشور الف دارای قدرت بازدارنده باشد تا کشور ب از ترس به کشور الف حمله نکند، لذا گزینه ۳ درست است.

اصول کلی نظریه بازدارندگی

به طور اجمال می‌توان گفت که نظریه بازدارندگی اصالتاً بر این فرض استوار است که خردگرایی تصمیم‌گیرندگان و وجود بدیل‌های مختلف برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی، موقعیت جدیدی را برای بازیگران اصلی بین‌المللی به وجود آورده است. در این موقعیت جدید، چنانچه تهدید ارزش‌های طرف مقابل به اندازه کافی بزرگ باشد، بازیگری که قصد تهاجم و برهم زدن وضع موجود را دارد، برای حفظ بقای خود مجبور می‌شود از بدیل‌های دیگری به جای تهاجم استفاده کند.

نکته ۴: بنا به تعریف ریچارد براوی از بازدارندگی، می‌توان آن را قصد و کوشش تصمیم‌گیرندگان یک ملت یا گروهی از ملتها برای تهدید ارزش‌های حیاتی ملتی دیگر یا گروهی دیگر از ملتها نامید. هدف از این تهدید، آن است که در مجموعه راه‌حلی که در اختیار تصمیم‌گیرندگان آنان وجود دارد، تغییر ایجاد شود.

مثال ۴: کدام مورد، بیانگر عناصر شکل‌دهنده به «بازدارندگی شبکه‌ای منطقه‌ای» است؟ (دکتری ۹۷)

- (۱) بازدارندگی بسیط، ارتباطات، پیوند میان واحدها (۲) بازدارندگی بسیط، قدرت هوشمند، تهدید متقابل (۳) نظم نامتقارن شبکه منطقه‌ای، قدرت هوشمند، عملکرد خطی (۴) سیستم بازدارندگی چندپیکری و کارکرد هم‌زمانی، قدرت هوشمند، بازخوانی سازوکارها

پاسخ: گزینه «۴» عناصر شکل‌دهنده به بازدارندگی شبکه‌ای منطقه‌ای عبارت‌اند از: سیستم بازدارندگی چندپیکری و کارکرد هم‌زمانی، قدرت هوشمند و بازخوانی سازوکارها.

مثال ۵: زمانی که نظم‌های منطقه‌ای رنگ باخته و خودمختاری خود را از دست دهند، به موازات بازدارندگی منطقه‌ای، کدام نوع از نظم جهانی حاکم می‌شود؟ (دکتری ۹۷)

- (۱) باثبات (۲) کنسرتی (۳) ساختاری (۴) معکوس - موازنه قوا

پاسخ: گزینه «۲» در نظم کنسرتی، نظم‌های منطقه‌ای رنگ باخته و خودمختاری خود را از دست خواهند داد. این نوع از نظم‌ها به سمت نظم‌های قطبی سیر می‌نمایند و قطب چنین نظم‌هایی در مدیریت کنسرتی سیستم جهانی مشارکت می‌نمایند. در حقیقت این نوع نظم‌ها برآمده از تقسیم سیستم جهانی بین قدرت‌های بزرگ می‌باشد. در اینجا سیستم به حوزه‌های منطقه‌ای مجزا تقسیم می‌گردد که هر کدام از حوزه‌ها زیر نظر یک قدرت بزرگ قرار می‌گیرد. به همین سبب نظم‌های منطقه‌ای به سمت قطبی سیر می‌نمایند. در این نوع از نظم جهانی بازدارندگی جمعی جهانی علیه تهدیدهای احتمالی تشکیل می‌گیرد.

افزایش هزینه‌های نظامی از لحاظ اقتصادی و میزان تلفات، جنگ را وسیله‌ای غیرمناسب برای تأمین منافع ملی و در نتیجه به صورت ابزاری غیر عقلایی درآورده است. در رابطه با وسایل و توانایی کشوری که قصد اعمال بازدارندگی را دارد، کشور مهاجم و نوع سلاح‌ها مهم است؛ مثلاً در صورتی که کشور مقابل با



مدرسان شریف

فصل شانزدهم

«امنیت ملی و بین‌الملل»



درسنامه (۱): امنیت بین‌الملل در مطالعات سیاست بین‌الملل

نگاهی واقع‌گرایانه به امنیت

از نگاه واقع‌گرایی (به عنوان پارادایم حاکم در مطالعه سیاست بین‌الملل) در یک نظام بین‌الملل آشوب‌زده که فاقد اقتدار مرکزی برای تضمین نظم است، دولت‌ها باید در اندیشه حفظ خویش باشند. برای نیل به این هدف از آنجا که امنیت، موضوع مهمی است، دولت‌ها برای آن با یکدیگر به رقابت می‌پردازند، بنابراین ضروری است هرچه بیشتر آنان بر قدرت خویش بیفزایند تا بدین نحو از آثار قدرت سایرین مصون بمانند. البته چنین وضعیتی به نوبه خود، سایرین را در موقعیت ناامن‌تری قرار می‌دهد و آنان را وادار می‌سازد تا خود را برای بدترین وضعیت آماده کنند، زیرا در چنین شرایطی هیچ دولتی خویشتن را به طور کامل در موقعیت امن حس نمی‌کند. بنابراین ملاحظه می‌کنیم دولت‌ها تحت شرایطی از یک سو از طریق مساعی تدافعی، امنیت بیشتری را برای خود فراهم می‌کنند و در عین حال در مقابل حملات سایرین نیز آسیب‌پذیرتر می‌شوند و از سوی دیگر می‌توانند امکانات تدافعی خویش را تقویت کنند. البته این سیاست دارای نتایج و پیامدهای ناخواسته‌ای است که طی آن با افزایش سوء ظن بین‌المللی و ترغیب مسابقات تسلیحاتی در بلندمدت، از میزان امنیت دولت‌ها کاسته خواهد شد. نتیجه این وضعیت می‌تواند مانند جنگ جهانی اول به صورت تعارضات نظامی تجلی گردد. اما کن بوث با انتقاد از چهارچوب‌های واقع‌گرایانه در مورد این مقوله سعی می‌کند با طرح مفهوم رهایی و آزادسازی، بشر را از حصارهای ایجادشده توسط دولت ملی برهاند و امنیت وی را در گستره وسیع‌تری رصد کند.

نکته ۱: در این زمینه دو دیدگاه در میان واقع‌گرایان وجود دارد: واقع‌گرایان تهاجمی همچون مرشایمر، بهترین شیوه را در افزایش قدرت می‌دانند و معتقدند که افزایش قدرت می‌تواند امنیت کشورها را تأمین کند، اما واقع‌گرایان تدافعی معتقدند که دولت‌ها می‌توانند از طریق حفظ امنیت، تهدیدات را از بین ببرند و تلاش برای افزایش قدرت، خود می‌تواند ناامنی را برای دولت‌ها به ارمغان بیاورد.

نکته ۲: در مقابل نگاه واقع‌گرایانه به امنیت می‌توان رویکرد انتقادی به امنیت را نیز در نظر گرفت که مهم‌ترین متفکر این نحله، کن بوث است.

نگاه به امنیت از چهارچوب ساختارگزار

اگر بخواهیم این مطلب را در چهارچوب ساختار - کارگزار مطالعه کنیم، ملاحظه می‌کنیم که بسیاری از صاحب‌نظران مشکلات اولیه امنیتی را نشئت‌گرفته از ویژگی‌های ساختاری نظام بین‌المللی می‌دانند، نه از انگیزه‌های تهاجمی یا مقاصد دولت‌ها. چنین بنیاد ساختاری همراه با گرایش‌های محافظه‌کارانه که برنامه‌ریزان را در موقعیتی قرار می‌دهد که خود را برای بدترین وضعیت آماده کنند، اوضاع را خطرناک‌تر خواهد کرد، زیرا آنان تحت این شرایط عمدتاً بر قابلیت‌های رقبای خویش تمرکز می‌کنند، نه جزئیات خوش‌خیم خویش. بنابراین در حالی که باید به ساختار نظام بین‌المللی به صورت پیش‌شرط اصلی معمای امنیتی نگریست، شدت آن حاصل ماهیت ذاتی خشونت‌بار قابلیت‌های نظامی و نیز نتیجه درجه و میزان تهدیدی است که دولت‌ها نسبت به دیگران (نه متحدین) احساس می‌کنند. از آنجا که این دو عامل در طول زمان متغیر است، توزیع شدت معمای امنیتی در میان دولت‌ها به صورت غیر متوازن است. شدت معمای امنیتی بستگی به درجه‌ای دارد که فرد می‌تواند میان سلاح‌های تدافعی و تهاجمی و نیز رابطه میان این دو تمایز قائل شود.

از دهه آخر قرن بیستم، موضوع امنیت در ارتباط با مناطق خاص مورد توجه قرار گرفت. موضوع تاریخ و جغرافیا بدان معناست که اکثر دولت‌ها روابط امنیتی خویش را در یک منطقه خاص در چهارچوب‌های جهانی انجام نمی‌دهند و بدین ترتیب هم‌جواری، ترس و نگرانی را به دنبال دارد. بر اساس تحلیلی که بوزان به عمل می‌آورد گروهی از دولت‌هایی که دغدغه اصلی امنیتی، آنان را به نحوی به یکدیگر پیوند می‌دهد، امنیت ملی آنان نمی‌تواند به صورت واقع‌بینانه‌ای جدا از یکدیگر مورد توجه قرار گیرد. بر اساس این تحلیل در چهارچوب سیاست خارجی، بسیاری از دولت‌ها روابط امنیتی خویش را منطقه‌ای (نه جهانی) تعریف می‌کنند و زمانی که با مسائل جهانی مواجه می‌شوند، عملاً چهارچوب‌های منطقه‌ای عامل تعیین‌کننده خواهد بود. بدین ترتیب منطقه به عنوان برداشت امنیتی، حاکم خواهد شد. امکان دارد در اینجا نقش بازیگران و قدرت‌های بزرگ در پویای مجموعه‌ی امنیتی حائز اهمیت باشد. بوزان متذکر



می‌شود که جنگ جهانی دوم باعث ایجاد سطح بالاتر مجموعه امنیتی با ظهور آمریکا و شوروی به عنوان رهبران بلوک شد و بعد از جنگ سرد نیز این احساس به وجود آمد که به تعریف جدیدی از مجموعه امنیتی نیاز است که همین وضعیت، موضوع بسط ناتو را به اروپای مرکزی و شرقی مطرح کرده است. مفهوم مجموعه اساساً نیازی است برای بررسی سطح تحلیل منطقه که بر حسب مسائل امنیتی عمل می‌کند. پایان جنگ سرد، شرایطی را به وجود آورد که دستور کار امنیتی دستخوش تحول شد و در این روند بسیاری از جنبه‌های غیر نظامی امنیت بین‌الملل مورد توجه قرار گرفتند. در این راستا به مسائل اقتصادی، فقر، بیماری، مهاجرت، حقوق بشر، مسائل زیست‌محیطی، اجتماعی، قومی، نژادی، مذهبی و زبانی عنایت خاصی شد. البته این بدان معنا نیست که جنبه‌های نظامی امنیت به کنار رفته باشند، بلکه به موازات وجود مسائل نظامی، موضوعات مزبور نیز از اهمیت خاصی برخوردار شده‌اند. امنیت ماهیتی نسبی دارد.

نکته ۳: باری بوزان با طرح نظریه مجموعه امنیتی منطقه متذکر می‌شود که جنگ جهانی دوم باعث ایجاد سطح بالاتر مجموعه امنیتی با ظهور آمریکا و شوروی به عنوان رهبران بلوک شد.

امنیت اقتصادی

موضوع امنیت اقتصادی از مدت‌ها قبل توجه مراکز استراتژیک را به خود معطوف کرده بود که طی آن بر موضوع خودکفایی توجه خاصی می‌شد. بر اساس این تحلیل، اگر کنترل تولید کالا و خدمات در دست دشمن قرار گیرد یا اگر قیمت محصول را دولت دشمن تعیین کند و انحصار کنترل آن را داشته باشد، در این صورت امنیت اقتصادی در معرض تهدید قرار می‌گیرد. دولت‌هایی که اقتصاد تک‌محصولی دارند، فوق‌العاده نسبت به اقدامات سایرین آسیب‌پذیرند. رشد وابستگی متقابل و جهانی شدن روابط اقتصادی، این مسئله را از یک لحاظ تشدید می‌کند، ولی در عین حال می‌تواند راه‌حلی در اختیار دولت دیگر قرار دهد. این وضعیت زمانی حاصل می‌شود که کلیه طرف‌های درگیر، امنیت خویش را در چهارچوب همکاری (نه تعارض) بازتعریف کنند.

نکته ۴: ظهور موضوعات اقتصادی از دهه ۱۹۹۰ و تأسیس سازمان تجارت جهانی باعث شد که بسیاری از دولت‌ها در چرخه اقتصاد جهانی قرار گیرند؛ این موضوع از یک سو باعث افزایش وابستگی میان دولت‌ها در زمینه‌های اقتصادی و نوعی تخصص‌گرایی در تولید محصولات می‌شود و از سوی دیگر، زمینه‌های آسیب‌پذیری آن‌ها را به دلیل وابستگی شدید به واردات برخی تکنولوژی‌ها فراهم کرده است.

نکته ۵: در دیدگاه واقع‌گرا نظر به اینکه دولت‌ها از وارد شدن به جنگ نگران هستند، امنیت، دغدغه اصلی آنان را تشکیل می‌دهد.

مثال ۱: مهم‌ترین عنصر آغازین شکل‌گیری «مجموعه امنیتی» منطقه‌ای چیست؟ (دکتری ۹۶)

- ۱) طیفی از اشکال تعارض امنیتی
- ۲) روابط مبتنی بر دوستی و دشمنی
- ۳) ساختار امنیتی نظام بین‌الملل
- ۴) الگوهای دائمی تعارض‌های سیاسی و نظامی

پاسخ: گزینه «۲» مفهوم «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» (Regional security complex) برای نخستین بار توسط باری بوزان در کتاب مردم، دولت‌ها و هراس مطرح گردید. وی بر این باور است که از آنجا که سطوح تحلیلی ملی و بین‌المللی نمی‌توانند برای تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به مناطق مناسب باشند، لذا وجود یک سطح تحلیل میانه برای این منظور ضروری خواهد بود. خود وی منظور از ارائه سطح تحلیل میانه را تلاشی در جهت پر نمودن شکاف میان سطح دولت و سیستم (نظام بین‌الملل) می‌داند. بوزان در جایی دیگر ذکر می‌کند که اعطای هویتی مشخص به شبه‌سیستم‌های منطقه‌ای باعث قرار گرفتن آن‌ها به عنوان سطح میانی از تحلیل مابین سطح سیستم و دولت می‌گردد. وی تنها شکل نزدیک به شبه‌سیستم منطقه‌ای را نظام توازن قدرت محلی یا منطقه‌ای می‌داند اما میان سطح تحلیل منطقه‌ای خود با شکل سنتی آن یعنی ایده توازن قدرت محلی یا منطقه‌ای تفاوت قائل است، زیرا آن را ایده‌ای تک‌بعدی و محدود به قدرت می‌داند که از نظر او باعث ابهام در وضعیت‌های منطقه‌ای می‌گردد. اما بوزان برای تعریف و مشخص نمودن مجموعه امنیتی منطقه‌ای ویژگی‌هایی را برای آن متصور است. در این رابطه وی اشاره دارد که «از لحاظ امنیتی منطقه به معنای شبه‌سیستم مشخص و مشهوری از روابط امنیتی بین مجموعه‌ای از دولت‌هاست که از لحاظ جغرافیایی نزدیک یکدیگر باشند». در این تعریف، دو نکته مهم و برجسته وجود دارد. نخست وجود شبکه‌ای از روابط امنیتی میان واحدهای سیاسی و دیگری وجود نزدیکی جغرافیایی میان اعضای مجموعه. نکته مهم‌تر همان‌گونه که اشاره گردید وجود الگویی از روابط امنیتی میان اعضا می‌باشد که در واقع زیربنای اصلی شکل‌گیری یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را تشکیل می‌دهد و از طرف دیگر باعث تمایز این مجموعه‌ها از سایر اشکال گروه‌ها و احتمالاً مجموعه‌های اقتصادی، فرهنگی و ... می‌شود. اما عامل مجاورت و نزدیکی جغرافیایی برای تشکیل یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای هرچند لازم می‌باشد لیکن این عامل نمی‌تواند به عنوان یک ویژگی اساسی و قطعی برای شناخت مجموعه‌ها مد نظر قرار گیرد.

مورگان استدلال می‌کند که کاربرد مجاورت جغرافیایی برای تعیین مجموعه امنیتی منطقه‌ای تعریفی دقیق به دست نمی‌دهد. این تعریف نمی‌تواند حضور کشورهای خارج از منطقه جغرافیایی را که در عین حال نقشی تعیین‌کننده در تعاملات امنیتی مجموعه ایفا می‌نمایند، تبیین نماید. وی شرح می‌دهد که دو کشور روسیه و آمریکا چه در دوران جنگ سرد و چه پس از آن نقشی فعالانه در تعاملات امنیتی اروپا ایفا می‌نمایند؛ در حالی که از لحاظ جغرافیایی متعلق به این منطقه نمی‌باشند. بنابراین وی خواستار اصلاح در این ویژگی می‌گردد و پیشنهاد می‌کند که «یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای دارای مکان و فضای جغرافیایی است و فضا و مکان جایی است که در آن روابط امنیتی متوالی وجود دارد و اعضای مجموعه نیز کشورهایی هستند که به طور گسترده در این روابط حضور دارند». بدین ترتیب این تعریف به ما اجازه خواهد داد تا ایالات متحده را آشکارا جزء مجموعه منطقه‌ای اروپا بدانیم، اما برعکس اروپا را جزئی از مجموعه امنیتی منطقه‌ای آمریکای شمالی به حساب نیاوریم. دیگر ویژگی تشکیل‌دهنده یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای از نظر بوزان، «الگوی



مدرسان شریف

فصل هفدهم

«اقتصاد سیاسی بین‌الملل»

درسنامه (۱): رویکردهای موجود در اقتصاد سیاسی بین‌الملل



مفهوم‌سازی

در دهه ۱۹۷۰ کشورهای جهان سوم به سیستم بین‌المللی فشار آوردند تا بتوانند موقعیتشان را نسبت به کشورهای توسعه‌یافته بهبود بخشند. مقارن با همین ایام، توسعه‌یافتگی کشورهای جهان سوم منجر به پدید آمدن تئوری نومارکسیستی درباره علل این توسعه‌نیافتگی شد.

نکته ۱: پایان جنگ سرد و ظهور موضوعات اقتصادی در عرصه بین‌المللی از یک سو و عدم تمایل جهانی به موضوعات امنیت نظامی و همچنین ظهور سازمان‌های غیردولتی جهانی، از جمله سازمان تجارت جهانی، زمینه را برای تحکیم و گسترش اقتصاد سیاسی بین‌المللی در ادبیات مربوط به روابط بین‌الملل افزایش داد.

اقتصاد سیاسی بین‌الملل هیچ‌گاه در کشمکش با این موضوع نبود که ثابت کند فارغ از ارزش است. کاکس در اقتصاد سیاسی بین‌الملل میان دو نظریه حل‌المسائل و نظریه انتقادی تمایز قائل شده است. وی ضمن حمایت از نظریه انتقادی، به طور ضمنی مطالعه فارغ از ارزش را رد می‌کند. بر خلاف مطالعات راهبردی که بیشتر در دوران جنگ سرد رایج بود، اقتصاد سیاسی بین‌الملل در صدد لحاظ کردن نظریه انتقادی است. نظام برتون وودز و سیاست کمک‌های اقتصادی به میزان قابل ملاحظه‌ای بر اهمیت عوامل اقتصادی در سیاست‌گذاری خارجی افزود. برخی از محققان روابط بین‌الملل که مطالعات خود را در چهارچوب «سیاست روابط اقتصادی بین‌المللی» انجام داده‌اند، به روابط متوازن در بین کشورهای شمال و همچنین به روابط کشورهای شمال و جنوب عنایت داشته‌اند. به طور کلی روابط شمال و جنوب از زمان افول استعمار و ظهور کشورهای جهان سوم در دهه ۱۹۵۰ اهمیت خاصی داشته است. بسیاری معتقدند که اصولاً تقسیم دوگانه شمال - جنوب مبتنی بر اقتصاد سیاسی ثروت و رفاه است. در این روند، وابستگی جنوب به شمال برای دریافت کمک‌های اقتصادی و انجام تجارت به منظور ایجاد درآمد برای تأمین هدف‌های توسعه، به روابط دوجانبه و چندجانبه ارتباط دارد و نمی‌توان انتظار داشت که این‌گونه روابط در انحصار دولت‌ها باشد، بلکه شرکت‌های چندملیتی که در شمال مستقر هستند در تولیدات اولیه و ثانویه صنعتی در کشورهای جنوب نقش دارند و این تعاملات بین جنوب - شمال را نشان می‌دهد. در این مورد از مدل‌های گوناگون برای تجزیه و تحلیل این‌گونه روابط استفاده می‌شود که بارزترین آن دیدگاه‌های وابستگی است.

کلمه مثال ۱: در چارچوب ادبیات مفهومی «اقتصاد سیاسی بین‌الملل» کدام گزینه صحیح نمی‌باشد؟ (دکتری ۹۳)

- ۱) در چارچوب اقتصاد سیاسی جهانی مفاهیم کلیدی عملیاتی عبارتند از: دولت، شرکت، سرمایه، قدرت، کار و جهانی شدن.
- ۲) وابستگی متقابل میان سطوح ملی و جهانی روندها و تحولات اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تبعیت سیاست خارجی دولت‌ها از اصول و اهدافی متفاوت از ساختارهای نظام اقتصاد سیاسی جهانی
- ۳) دو بحث کلیدی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل عبارتند از: کشمکش میان دولت و بازار و سهم هر یک از این دو در اقتصاد سیاسی و جدال میان خودکفایی و استقلال اقتصادی از یک سو و مزیت نسبی و تجارت آزاد از سوی دیگر
- ۴) تأثیرگذاری عوامل و عناصر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در سطوح داخلی و خارجی در عصر حاکمیت نیروهای فراملی بر ماهیت سیاست خارجی

پاسخ: گزینه «۲» مسائل و موضوعات اساسی اقتصاد سیاسی بین‌الملل به این شرح است: ۱- مسئله اول با دلایل و اثرات اقتصادی و سیاسی، رشد یک اقتصاد بازاری سروکار دارد. در چه شرایطی یک اقتصاد جهانی، با وابستگی متقابل شدید به وجود می‌آید؟ ۲- دومین مسئله، رابطه بین تحولات اقتصادی و تحولات سیاسی است. اثرات روابط سیاسی بین‌المللی چیست؟ و چه مسائلی با تغییر ساختاری فعالیت‌های اقتصادی ارتباط می‌یابند؟ ۳- مسئله سوم، اهمیت اقتصاد بازار جهانی، برای اقتصادهای ملی است. اقتصادهای بازاری بین‌المللی، از نظر توسعه یا رکود اقتصادی و رفاه اقتصادی چه نتایجی برای اقتصادهای ملی به بار می‌آورد؟

در ضمن در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، سیاست خارجی دولت‌ها در اقتصاد سیاسی بین‌الملل حل می‌شود. یعنی کشورها هم به دنبال مزیت نسبی و مزایای اقتصادی و توسعه همه‌جانبه پیش می‌روند.



- کج مثال ۲: کنفرانس برتون وودز ریشه بحران اقتصادی در دهه ۱۹۳۰ و بروز جنگ جهانی دوم را چگونه تفسیر کرد؟ (دکتری ۹۴)
- (۱) افزایش مقبولیت فاشیسم
(۲) از میان رفتن نظام پولی مبتنی بر طلا
(۳) رشد بی‌سابقه ملی‌گرایی اقتصادی
(۴) عدم وجود نهادهای بین‌المللی برای مدیریت اقتصادی

پاسخ: گزینه «۳» کنفرانس برتون وودز بعد از جنگ دوم جهانی، ریشه بحران اقتصادی در جهان در دهه ۱۹۳۰ میلادی و بروز جنگ جهانی دوم را در رشد بی‌سابقه ملی‌گرایی اقتصادی و تعرفه‌گذاری و عدم توجه به اقتصاد آزاد جست‌وجو می‌کند. هدف کنفرانس برتون وودز نه تنها احیای کشورهای ویران‌شده اروپا، بلکه همچنین تدوین نوعی «منشور بزرگ» اقتصادی برای نظام بین‌الملل بود که بحران‌های پولی را که سرچشمه اصلی دشمنی میان کشورها بود از میان بردارد. این کنفرانس، در اصل نشان‌دهنده یک برهه سازنده بود و فرصتی بود برای سازمان دادن به فضای سیاسی از دل اقتدارگریزی. آنچه این وظیفه قانون‌گذارانه را تسهیل می‌کرد این واقعیت بود که بحران مالی بین‌المللی سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۱ رویکردهای درست‌کیشانه نظارت‌گریز در قبال مالیه بین‌الملل را بی‌اعتبار کرده بود. در این راستا فضای فکری برای طرح رویکرد مداخله‌جویانه‌تری در زمینه مدیریت اقتصادی مهیا گشت.

- کج مثال ۳: کدام‌یک از موارد زیر مربوط به اشکال مختلف جامعه مدنی بین‌الملل است؟ (دکتری ۹۴)
- (۱) روابط بازار سرمایه‌داری
(۲) جزئی از نظام مدرن دولتها
(۳) فضای سیاسی و اخلاقی برای گسترش جامعه مدنی
(۴) هر سه مورد صحیح است.

پاسخ: گزینه «۴» اساساً می‌توانیم ابعاد جامعه مدنی بین‌المللی را به سه شکل تجزیه و تحلیل کنیم:

۱- در نظر گرفتن جامعه مدنی به صورت جزئی از نظام مدرن دولتها که در این مورد می‌توان به آن به عنوان عرصه مستقل فعالیت‌های اقتصادی با تجسم نوعی متمایز از جامعه سیاسی و اجتماع سیاسی نگریست. اصولاً جامعه مدنی بین‌الملل در ارتباط با دولت‌های مستقل جدید به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل ظهور یافت.

۲- جامعه مدنی مبین روابط سرمایه‌داری است و به صورت یک پدیده بین‌المللی تلقی می‌شود. بر پایه دیدگاه نئوگرامشین‌ها ضروری است اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به صورت عرصه جهانی جامعه مدنی بین‌المللی تلقی شود.

۳- جامعه مدنی بین‌المللی به عنوان فضای سیاسی و اخلاقی تصور می‌گردد که در اختیار جنبش‌های نوین اجتماعی قرار می‌گیرد و ابعاد بین‌المللی عملیاتی آن مشهود است.

- کج مثال ۴: کدام مورد در خصوص جامعه مدنی بین‌المللی صادق است؟ (دکتری ۹۳)
- (۱) از نظر واکر ضروری است اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به صورت عرصه مدنی بین‌المللی در نظر گرفته شود.
(۲) نمی‌توان بر حرکت به سوی نوعی وابستگی متقابل جهانی و نقش جدید بازیگران فراملی در سیاست جهانی مانند گذشته، تأکید کرد.
(۳) نمی‌توان جامعه مدنی بین‌المللی را به صورت یکی از عناصر متشکله نظام مدرن دولتها تلقی کرد.
(۴) یکی از دیدگاه‌های این رویکرد مربوط به بازار سرمایه‌داری و رقابت میان نیروهای هژمونیک و ضد هژمونیک است.

پاسخ: گزینه «۴» اصولاً موضوع جامعه مدنی بین‌المللی به سه شیوه مطرح می‌شود.

۱- دیدگاه پترسون: تأکید بر نوعی حرکت به سوی وابستگی متقابل جهانی و نقش جدید بازیگران فراملی در سیاست جهانی،
۲- در چهارچوب پست مدرنیسم مطرح می‌شود و به نحوی نقد جامعه مدنی بین‌المللی است،
۳- در چهارچوب نوگرامشین‌ها مطرح می‌شود که در حقیقت درصدد وارد کردن مفهوم جامعه مدنی گرامشی به عرصه روابط بین‌الملل است. طبق این مکتب جامعه مدنی مربوط است به بازار سرمایه‌داری و رقابت بین نیروهای هژمونیک و ضد هژمونیک.

نظریه وابستگی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل

در واقع نظریه وابستگی، نظرهای کشورهای جنوب نسبت به سیاست بین‌الملل است. از اوایل دهه ۱۹۶۰ کشورهای جنوب که اکثریت اعضای سازمان ملل را تشکیل می‌دادند، سعی کردند کشورهای شمال را برای طرح خواسته‌های خویش تحت فشار قرار دهند و تحت همین فشارها آنکتاد (کنفرانس ملل متحد در زمینه تجارت و توسعه) تشکیل شد. به علت آنکه در بخش جنوب، الگوهای متفاوتی برای رشد و توسعه وجود دارد، به میزان قابل توجهی از همبستگی میان کشورهای جنوب کاسته شده است. به طور کلی برای تبیین اقتصاد سیاسی بین‌الملل از سه نظریه‌ی لیبرالیسم اقتصادی، مرکانتیلیسم و مارکسیسم بهره گرفته می‌شود. لیبرالیسم معتقد است باید نقش دولت کاسته شود. لیبرالیسم اقتصادی به طور خاص به دفاع از تجارت آزاد و آنچه امروز وابستگی پیچیده گفته می‌شود، می‌پردازد. طرفداران تجارت آزاد معتقد بودند که چنین سیستمی از روابط باعث برطرف کردن علل مهم تعارض از نظام بین‌الملل می‌شد. لیبرال‌ها کم‌کم به این نتیجه رسیدند که باید رابطه میان تجارت آزاد و همکاری بین‌المللی را برعکس کرد، یعنی چنانچه تجارت آزاد به همکاری منجر نشود، شاید همکاری بین‌المللی می‌توانست باعث تجارت آزاد شود. هابسن، لیبرالیسم را به انحراف به سوی امپریالیسم متهم می‌کرد. تثبیت نرخ کالا یکی از سازوکارهایی بود که در چهارچوب دیدگاه‌های لیبرال مورد توجه قرار می‌گرفت.